

مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما

بیت

• امام‌زمان
در آینه دعا

بشمبه
بخش‌هایی از
مناجات‌شعبانیه

منیره زارعان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روح بهار

نویسنده:

منیره زارعان

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	روح بهار
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۱۰	پیشگفتار
۱۰	روح بهار (امام زمان در آئینه دعا)
۱۰	شخصیت موعود (باران فیض)
۱۰	جاء الحق
۱۱	نرگس باغ عصمت
۱۲	مژده‌های ناب
۱۳	جویبار رحمت
۱۴	جمال چهره‌ی تو
۱۵	مایه‌ی حیات
۱۵	ساغر ولایت
۱۶	خورشید پنهان
۱۷	در دوران غیبت (در آتش هجران)
۱۷	لطفی بی نهایت
۱۸	تشنگان وصال
۱۹	سد آهنین
۱۹	ولایت بهار
۲۰	در وادی عشق
۲۱	تصویر عالم در آینه‌ی بهار
۲۲	ما و کلام نور

- شام‌ترین روزهای هستی ۲۳
- تکاپوی انتظار ۲۳
- عاشقی و غفلت ۲۴
- طواف کعبه‌ی دل ۲۵
- در آن سوی انتظار (باده‌ی وصل) ۲۶
- تکرار عاشقی ۲۶
- بایدی شیرین ۲۶
- دل‌های منتظر ۲۷
- تلاش منتظران ۲۸
- مهر قبولی ۲۸
- در انتظار طلوع ۲۹
- فصل رویش ۳۰
- در غربت بقیع ۳۱
- گشایش سبز ۳۱
- بشارتی شیرین ۳۲
- عصر آدینه ۳۳
- در نسیم انتظار ۳۳
- در حسرت دیدار ۳۴
- جمعه‌های صبوری ۳۵
- و حکایت هم چنان باقی است (روزنه‌ی ظهور) ۳۶
- به تمنای سلامت یار ۳۶
- به تمنای ظهور یار ۳۶
- در نسیم سپاس ۳۷
- مزمه‌ی وصل (بخش‌هایی از مناجات شعبانیه) ۳۷

۳۷	اشاره
۳۷	گریز به سوی دوست
۳۸	امیدوار به فضل حق
۳۹	آگاه از نهان خانه‌ی دل
۴۰	روزی رسان
۴۰	عزت آفرین
۴۱	بهترین پناهگاه
۴۲	توشه‌ی سفر
۴۳	بار گناهان
۴۴	پرده پوش عیب‌ها
۴۴	باران اجابت
۴۵	وادی مهر
۴۵	خواب فراموشی
۴۶	مستی جوانی
۴۷	مغرور به کرم الهی
۴۸	بنده‌ی خاکسار
۴۸	اشک ندامت
۴۹	غرقاب غفلت
۵۰	مهرورز قریب
۵۱	منبع جود و سخا
۵۱	قلب مشتاق
۵۲	زبان صدق
۵۳	سرچشمه‌ی فیض
۵۳	پرواز تا بی‌نهایت

۵۴	ندای ملکوتی
۵۵	فرار از ناامیدی
۵۶	دست طلب
۵۶	دوام ذکر
۵۷	پیمان مودت
۵۸	یاد معشوق
۵۸	راه بندگی
۵۹	پاورقی

که همه را ببینم جز تو! چه دشوار است بر من که هیچ ترنمی و صدایی و نجوایی از تو نشنوم. ای موعود جمعه و ای جمعه‌ی موعود! روزها و هفته‌های عمر ما به سر رسید. روزگار بسیار گذشت و ما در چشم به راهی تو پیر شدیم. ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی! دل بی تو به جان آمد، وقت است که باز آیی مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی آری، در غربت غریب جمعه، دل منتظران، شتابان در سینه می‌تپد و تمنای وصل دارد. می‌خواهد با مولا و مقتدای خود ندبه‌های دل تنگی بسراید. در پاسخ به این نیازهای پر جوشش، پژوهشگر ارجمند «سرکار خانم منیره زارعان» کوشیده‌اند تا با ظرافت و دقت خاص و با زبان دل و اشک شوق، راهبر این گفت و گوی صمیمانه از لابه‌لای متون دعا و نیایش باشند؛ باشد که تلاش خالصانه‌ی ایشان را ارج نهمیم و آن را بدرقه‌ی راه منتظران سازیم. در پایان از همیاری برادران بزرگوار در مؤسسه بوستان کتاب قم در نشر این اثر، بسیار سپاس گزاییم. «انه ولی التوفیق» مدیریت پژوهشی مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما» [صفحه ۱۱]

پیشگفتار

امروز بهار هم، بوی حیات ندارد. زمین با همه‌ی وسعتش تنگ دل است و آسمان با همه‌ی بخشندگی‌اش تنگ دست؛ خورشید عدالت پشت ابر غیبت پنهان است؛ دل‌ها مان در عطش آب حیات می‌سوزد و سینه‌ی تنگمان در قفس انتظار پرپر می‌زند. عصرهای آدینه، آینه‌ی دل‌مان غمناک است. غفلت چون شبی دلگیر بر ما پرده افکنده و جهالت و سرگردانی چون بادی خشک و سوزان در سراسر وجودمان می‌وزد و ما که با انتظار زاده شده‌ایم و با انتظار زیسته‌ایم، گاه چون ماهی سرگردانی در دریای انتظار شناوریم و حقیقت را در رنگ رنگ دنیا و نور را در ظلمت خاک می‌جوییم و به بهار مجازی طبیعت دل خوش می‌کنیم. شمیم عطر زیارات و ادعیه دریچه‌ای است به آسمان آبی انتظار فرج، خود فرجی است بر کارمان؛ این برگ سبز قطره‌ای است کوچک از آن دریای بی‌کران که به عشق یک نگاه مهر آن مهربان موعود، به منتظرانش تقدیم می‌گردد. خدایا! در این گرداب غفلت و جهالت بر ما مددی فرست. رئوفا! بر عطش داغ دل‌های سوخته‌مان رحم آور. لطیفا! چشمانمان را به پرتوی گرم و پرمهر از طلوع خورشید عدالت روشن کن و یاری‌مان کن که جز در راه تو و با عشق او قدمی برنداریم. [صفحه ۱۷]

روح بهار (امام زمان در آینه دعا)

شخصیت موعود (باران فیض)

جاء الحق

ملایک آسمان را بگو که ندای «جاء الحق» [۱] آواز دهند. این وجود مبارک مهدی موعود است که نور بر زمین می‌پاشد و این ندای شهادتین اوست که در لحظه‌ی آمدن، بر لبانش جاری شده است. [۲]. سلام بر تو! گاه آمدنت؛ چه آمدنی است آمدن تو، ای حجت خدا! سلام بر اولین سجده‌ات که تولد را به آن شکر گفتی. [۳] سلام بر شمیم کلام تو، آن گاه که عدل را در لحظه‌ی تولد، به جهان بشارت دادی. [۴]. سلام بر تو ای روشنی چشم آفرینش! [۵] ای نور همیشه تابان الهی! [۶] ولادت تو نقطه‌ی عطف آفرینش بود و بدون تو مایه‌ی حیات خلقت؛ که خلقت به عشق تو می‌گردد و به نور نگاه تو راه می‌یابد. آسمان به بوی حضور توست که برپاست [۷] و زمین به یمن وجود توست که برجاست. ای همه‌ی خوبی‌ها! ای نور دل خوبان! [۸] ای روشنی دیده‌ی نیکویان! [۹]. [صفحه ۱۸] این سفره‌ی نعمت که گسترده است و از ریز و درشت موجودات بر سر آن به تنعم نشسته‌اند، به افتخار حضور توست. خوش آمدی! میلاد تو زیباترین روز آفرینش است و قیامت صبح‌ترین روز و روشن‌ترین صبح. روز قیام تو روز خداست و روز ولادت نیز یوم الله است. خدایی‌ترین صبح، پگاهی است که نور تو را دیده و حضور تو را دریافته است. چه کور

دلند آنان که حضور روشن تو را در نیابند! تو در آینه‌ی رویش گیاه و بارش باران نهفته‌ای. زمین با همه‌ی گستره‌اش، تنها یک گام از حضور توست. چشمه‌ها به سر انگشت اشاره‌ی تو می‌جوشند. تو باران رحمتی. دریچه‌ی نزول فیض خدایی و ما هر صبح، خورشید را از آن کهنشان نورایت توست، سلام می‌گوییم و شب را به سجاده‌ی آرامشی که برای مناجات می‌گسترده، پاس می‌داریم. ای راست‌ترین راه! [۱۰] چه سخت است ندیدن! چه سخت است نشنیدن نجوای نیایش! چه حرمانی است دوری تو! میلادت را به امید آمدنت جشن می‌گیریم و در فراق اشک می‌ریزیم. تو را حس می‌کنیم و بر خود می‌بالیم، اما نمی‌بینیم و از دل می‌نالیم. جان عالمی فدای قدوم منورت، خوشا زمینی که خاک پای تو شد! خوشا صبحی که به نسیم تنفس تو معطر گشت! ای پاک‌ترین! ای از هر چه رجس و پلیدی دور! [۱۱] ای بهشتی‌ترین! آمدنت چنان بهشتی بود که زمینیان را در حیرت و انهداد و خورشید در حسرت چنان طلوعی عالم‌تاب فرو ماند. شگفت نیست چنین آمدنی از فرزند فاطمه - سلام الله علیهما - که خود تحفه‌ای از بهشت، بر زمین بود. [صفحه ۱۹] سلام بر تو! سلام بر گاه آمدنت و سلام بر تو! گاه قیامت، [۱۲] ای حق موعود و ای دوست داشتنی‌ترین!

نرگس باغ عصمت

هراس به دل راه مده ای نرگس بوستان آل طه! ای ملیکه‌ی عشق و وفا! حضور در جمع اسیران را نردبان وصال معشوق تصور کن و به یاد بیاور که آن همه هجران، آن همه درد بی‌قراری و اشتیاق امروز به سر می‌رسد. امروز که تو خود را در جمع اسیران روم تا دیار اسلام رسانده‌ای و «بشر بن سلیمان» برای آوردن پیغام امامت به تو نزدیک می‌شود. یک لحظه همه‌ی آن شب‌ها با همه‌ی خواب‌های شیرینش در ذهنت مرور می‌شود. بعد از آن روزهای ملال آور که پدرت، قیصر روم، تو را برای برادر زادگانش می‌طلبید و درست در آخرین لحظات، پایه‌های قصرش به لرزش درمی‌آمد. چه گوارا بود آن شب که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خواستگاری تو از عیسی بن مریم - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - به خوابت آمد و تو را به عقد فرزندش، امام حسن عسکری علیه‌السلام درآورد. و باز بعد از چند شبی هجران و بی‌تابی، چه شیرین بود آن شب که بانوی دو عالم، فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام همراه با مریم مقدس به نزد تو آمدند و تو را به اسلام خواندند. شهادتین، شیرین‌ترین کلامی بود که شرک را و سد راه وصال تو با محبوبت را از وجودت پاک کرد. زهی سعادت آن خواب شیرین و حلاوت آن ذکر روح‌بخش! و از آن شب به بعد شبی نبود که مولایت به دیدار تو نیاید و شربت وصال به کامت نریزد. گوارایت باد نرگس! مبارک باد تو را قدم نهادن در بوستان عصمت. [صفحه ۲۰] دل چگونه در سینه تاب آورد حالا - که بشر بن سلیمان نزدیک می‌شود و پیغام امامت را به سوی تو می‌آورد؟ نامه را بگیر، بر چشم بنه به پایش اشک بریز، کسی چه می‌داند که تو را با این نامه چه دلدادگی است؟ امروز دیگر سعادت را، سبز بودن را، پاکی و زلالی را با چشم‌هایت می‌بینی و با دست‌هایت حس می‌کنی و تو چه سزاوار این سعادت بودی با آن دل پاک و آن نگاه عقیف! از آن دم که نامه‌ی امام هادی علیه‌السلام را بر چشم نهادی تا اکنون که در محضر آن دریای مهر و پاکی نشسته‌ای، چشم‌هایت جز آن نامه را ندیده و بر دلت جز شعف این وصال نگذشته است. امام علیه‌السلام می‌پرسد: «برای هدیه‌ای از سوی من بشارت به شرافتی ابدی را می‌پسندی یا ده هزار اشرفی را؟» و تو که جان و دل در دوستی این خاندان باخته‌ای، پاسخ می‌گویی که مال دنیا را چه ارزشی است در برابر سیراب شدن از زلال کلام مهر شما؟ و امام علیه‌السلام تو را به فرزندگی بشارت می‌دهد که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را از عدل و داد پر کند، آن گاه که از ظلم و ستم لبریز شده باشد. [۱۳] دلت بیش از این تاب نمی‌آورد. روح اگر در بند عشق به مولایت نبود، به شعف این سعادت از تن پر می‌کشید. چه آغوش پر مهری دارد حکیمه خاتون خواهر امام هادی علیه‌السلام که اینک تو را در برگرفته است و هم اوست که چندی بعد تو را روانه‌ی خانه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌کند. شاید تا آن شب که حضور شیرین این گل سرسبد بوستان عصمت و منجی موعود را در درون خود

حس نکرده بودی، اوج سعادت ابدی‌ات را نیز نیافته بودی و امشب آن شب موعود است. مادر موسی - علی نبینا [صفحه ۲۱] و آله و علیه‌السلام - تا آن دم که زمان زادن فرزندش فرا نرسیده بود، اثری از حمل نداشت و تو نیز. ولادت این نوزاد باید از حکومت مخفی بماند که دشمن در کمین کین نشسته است. امشب در خانه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام کسی را تاب چشم بر هم نهادن نیست. آرام باش نرگس، آرام! ولادت این نوزاد هم مثل همه‌ی حوادث دیگری که مقدمه‌ی آمدنش بودند، سرشار از ملاحظت و شیرینی است. پس هراس به دل راه مده، نماز شب بگذار تا آرامت کند. امشب تو سعادت‌مندترین بانوی عالمی. بنگر، سپیده سرزده است. پس کجاست آن خورشید پر نور موعود که سپیده و خورشید را حیران کند؟ تعجیل مکن، سوره‌ی قدر بخوان و بشنو این طفل توست که با تو هم‌نوا شده است. لحظه‌ای چشم بر هم نه! این ملایک خدایند که به استقبال امامشان آمده‌اند. به پیشواز ملیح‌ترین بهانه‌ی خلقت، این نوری که در برابر توست، هاله‌ای است که طفل تو را در بر گرفته است. چشم را تنگ‌تر کن تا بنگری که نوزادت چگونه رو به سوی خدا سجده کرده است و بشنو چه شیرین و لذت بخش شهادتین می‌گوید: «أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن جدی رسول الله و أن أبی أمیر المؤمنین وصی رسول الله». [۱۴] کودک تو را با خدا سری نهان است. او دردانه‌ی رحمت الهی است؛ آخرین حجت خدا بر زمین. بشنو که چه زلال خدا را می‌خواند که: «مهربانا! در وعده‌ی پیروزی‌ات با من وفا کن، امر امامتم را کمال بخش، انتقامم از دشمنان را ثابت گردان و زمین را به دست من از عدل سرشار کن، آن گاه که از ظلم پر شده باشد». [۱۵]. اینک ای نرگس بوستان آفرینش، ای نگاه سرشار از عشق! بنگر این [صفحه ۲۲] ملایک خدایند که بال و پر به نور مولود تو متبرک می‌کنند. این همه‌ی هستی است که در آمدن طفل شیرین تو به شعف آمده است و از حضورش به خود می‌بالد. و این ملک محبوب خدا روح‌القدس است که این نوزاد مبارک را به امر پروردگارش بر آسمان می‌برد. کودک تو را به او بسپار، اما نگران مشو و در دوری‌اش اشک مریز! او را به کسی بسپار که مادر موسی - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - کودکش را به او سپرد و خدا طفل را باز به سوی تو برخواهد گردانید تا چشمت روشن شود [۱۶] و او را جز تو کسی شیر نخواهد نوشاند. عجب مدارای نرگس! که نوزاد تو از تبار نور است و نوریان همه این چنین پاک و دلربا زاده می‌شوند و چنین شیرین، زبان به نام دوست می‌گشایند. سلام بر این مولود مبارک، سلام بر درخشان‌ترین دردانه‌ی خلقت و سلام بر مهدی! آن گاه که زاده شد و آن گاه که قیام کند. سلام بر او و سلام بر تو که سر و جان به مهر ولایتش باخته‌ای.

مژده‌های ناب

سلام بر تو ای چهاردهمین تکرار نور! ای زاده‌ی نسل‌های عصمت و پاکی! ای سر برآورده از زلال‌ترین چشمه‌های خلقت! تو خالص‌ترین عطر عصمتی و زلال‌ترین وجود و پاک‌ترین آفریده. تو در شرافت یکه تاز خلقتی. تو نهمین فرزند عصمتی. تنها تویی که از پاک‌ترین نسل‌های آفرینش زاده شدی و تنها تو میراث‌دار هشت نسل عصمت و پاکی هستی. از ابتدای [صفحه ۲۳] شکفتن و روییدن نور، از آغازی‌ترین لحظاتی که بوستان عصمت آل طه رو به هستی نهاد، از آن دم که پیامبر صلی الله علیه و آله باغبان مهربان این بوستان، نهال عصمت بر زمین رویاند، همیشه مژده‌ی آمدن تو بر سر زبان‌ها بوده است و بشارت حضور پاکت امید بخش جان‌ها. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دید که چگونه تو دین را برپای می‌داری، آن گاه که پایمال دنیا طلبان شده باشد و چگونه ندای حقانیت او را پس از سال‌ها ستم و غفلت فریاد می‌کنی، بارها به آمدنت بشارت داد و فرمود: «به خدایی که مرا به راستی به پیامبری برانگیخته است سوگند که اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا فرزندم، مهدی در آن ظهور کند». [۱۷] «مهدی از اولاد من است؛ نامش نام من و کنیه‌اش کنیه‌ی من باشد. صورت و سیرتش از همه به من شبیه‌تر است. غیبتی کند که مردم دچار حیرت گردند. و بسیاری از فرقه‌ها گمراه شوند؛ سپس چون ستاره‌ی تابانی از پرده غیبت به درآید و زمین را از عدل پر کند، آن گاه که از ظلم پر شده باشد». [۱۸] مولای متقیان امیرمومنان، علی بن ابیطالب

علیه‌السلام در مژده به آمدن او به شرافت بی‌کران و شجاعت بی‌پایانش فخر می‌ورزد: «مردی است نیرومند، بزرگی است بخشنده و با صلابت، فرق او به قله‌ی عظمت می‌ساید، بزرگواری‌اش همیشگی است، به کسی ظلم نمی‌کند، مردی است آماده‌ی کارزار و همیشه پیروز و شجاع است». [۱۹]. عالم خلقت مدتی بس طولانی بود که در انتظار آمدن ختم رسل، [صفحه ۲۴] محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بود و اینک دل شیفته‌ی خلقت با این بشارت‌ها هر چه بیش‌تر واله دیدار ختم ولایت و امامت مهدی صاحب‌الزمان «عج» می‌شد. گل‌های بوستان امامت هر یک به کلامی به وجودش بشارت دادند. بارش آبشار ملیح این مژده‌های ناب عمری به درازای عمر عصمت دارد: «در دولت مهدی زمین برکات خود را ظاهر می‌کند و آسمان بر او رحمت می‌بارد. تمام گنج‌های پنهان در زمین برای او آشکار می‌شود، خوشا به حال او که روزگار خوش مهدی را درک کند و به رهنمودهای حیات بخش او عمل کند». [۲۰] قائم این امت، نهمین فرزند من است، او امامی است که قیام به حق می‌نماید خداوند زمین را پس از آن که مرده باشد، به دست او زنده می‌کند و دین اسلام را بر همه‌ی ادیان چیره می‌سازد هر چند مشرکان نخواهند. آگاه باشید آنان که در غیبت او با تحمل رنج‌ها و سرزنش بی‌دینان بر عقیده‌ی‌شان استوار بمانند، چون کسی هستند که در رکاب رسول خدا جهاد کنند». [۲۱] «خداوند به خاطر او برکت آسمان و زمین را بر مردم نازل کند زمین با نور خدا منور گردد و جایی از زمین نباشد مگر آن که خداوند - عزوجل - در آن پرستش شود». [۲۲] «او از دیده‌ها غایب می‌شود، اما یادش از دل‌های مومنان نمی‌رود. خدا هر دشواری را برایش آسان می‌کند و ستمگران را به دست او هلاک می‌سازد». [۲۳]. و این آبشار ریزان بشارت ائمه‌ی هدی، روح حیات و امید را در کالبد خلقت می‌دمد آن چنان که زمین پابرجا بماند و خورشید هر صبح به امید [صفحه ۲۵] دیدارش طلوع کند و هر غروب در حسرت آن دیدار به امید روز بعد، سر بر کوه صبوری نهد. زلال امیدواری که با مژده‌ی آمدن آن منجی موعود در عالم خلقت جاری می‌شود، همان آب حیاتی است که جرعه جرعه بر لب‌های خشکیده‌ی منتظران او می‌چکد. روی او چون ماه است. او می‌آید با سبیدی پر از عدالت، با آغوشی لبریز از مهر. او می‌آید و همه از زلال مهرش سیراب خواهیم شد. خوشا به حال اگر آن صبح روشن را به چشم ببینی!

جویبار رحمت

سلام بر تو ای همه‌ی خوبی! ای پاک‌ترین بهار! تو عصاره‌ی زیبایی‌های خلقتی، چکیده‌ای از شاهکار آفرینشی، پاکی و زلالی، در آفرینش تو معنا شد؛ عشق با حضور تو سامان یافت؛ راستی در تو زاده شد؛ مهر از چشمه‌ی وجود تو جاری شد و ایمان از دریچه‌ی چشمان تو تابید. آری، روزی که خداوند دست خلقت در تو برد، از همه‌ی خوبی‌ها، لبریزت کرد تا آینده‌ی همه‌ی صفات نیکویش باشی، آن گونه که آفرینش، همیشه در حسرت شناختت بماند. من کجا به مدح تو می‌رسم؛ [۲۴] که پیمان‌ها را سنجیدن دریا نشاید و آینده‌ی دل‌زنگار زده سزاوار تصویر تو نباشد و من تنها به قدر تشنگی از زلال نامت می‌نوشم. ای از تمام خوبی‌ها لبریز! دریای علمی [۲۵] و سلطان وادی حلم. [۲۶] کرم، دست طلب نزد دامن بخشایش دراز کند؛ که پایه‌ی کرامتی. [۲۷] بردباری، به [صفحه ۲۶] تحیر صبر تو بنشیند؛ [۲۸] که منتهای صبری. صدق، نسیم همیشگی کلام توست و رحمت، جویباری همیشه جاری در وجودت. [۲۹]. آن چه در تصویر عمل بنشانی حق است [۳۰] و صواب؛ که تو ترجمان قرآنی [۳۱] و قرآن ناطق. ای موعود الهی! ای سبزترین بهار موعود! بیا و با کلامت به راه نورمان بخوان که آن چه تو بدان بخوانی، سعادت است و رستگاری. [۳۲]. ای آینده‌ی آیات الهی! ای تجلی‌گاه صفات خدا! بیا و به راه نورمان بخوان که کلامت نور است و وعده‌ات راست. [۳۳] بیا تا به تماشای همه‌ی خوبی‌های آفرینش بنشینیم و چشم به نور کلامت روشن کنیم؛ ای سرچشمه‌ی همه‌ی نکوکاری‌ها! [۳۴] کجاست آن نگاه مهربانت تا دل‌ها را شیفته‌ی رستگاری کند و کجاست آن آینده‌ی محمد خصلت تا پایه‌های نیکی را بنا نهد [۳۵] و ستون خیمه‌ی خیر و خوبی شود؟ [۳۶] چشمان دوراندیش [۳۷] تو کجاست تا به نگاهی پرچم افتخار و فجر بر وادی اسلام زند و در همه‌ی سبزه‌زارهای زمین جویبار

رحمت جاری کند و آن چه قهر و بی‌دینی است، به نگاه خشمی براندازد؟ کجاست شوکت الهی تو تا هیبت پوشالی ستمکاران را براندازی [۳۸]. [صفحه ۲۷] و روح حیات بر ایمان و اهل ایمان بدمی؟ کجایی ای مهربان‌ترین، صالح‌ترین و صادق‌ترین! [۳۹] ای ایستاده بر قلعه‌ی حلم! [۴۰] ای گنجینه‌ی بی‌پایان دانایی! [۴۱] ای کریم‌ترین و نکوکارترین! [۴۲] در کلام من چه می‌گنجد؟ که تو دریا دریا خوبی را در گوشه‌ای از وجود جاری داری. احسان مهمان همیشه ماندگار وجود توست [۴۳] و بخشندگی همراه با حضور تو. [۴۴] ای ریسمان مدد الهی! ای رحمت واسعه‌ی حق! [۴۵] ای بر رحمت خدایی! از پرده‌ی غیب برون آی و باران مهر بیار که عطشمان سخت طولانی شد. [۴۶] بیا و تاریکی را به نور نکویی‌هایت بشکاف. بیا و زشتی‌ها را به زلال خوبی‌هایت بشوی. بیا تا خوبی معنا یابد و کرم رواج گیرد، صداقت مشتری یابد و احسان در خانه‌ی همه‌ی مستمندان و نیازمندان را بکوبد. بیا تا پا به پای نماز شب اشک بریزم و پشت به پشت قامت سروسازت به نماز بایستیم. بیا تا ایمان و اخلاص را از دست‌های نورانی کلام تو به ارمغان بگیریم و به نگاه مهربان تو راه راست را بیابیم. بیا ای موعود سراسر خوبی! ای خوب‌ترین و سبزترین!

جمال چهره‌ی تو

وقتی بهار با سپیدی شکوفه‌هایش از دریچه‌ی چشمانم سرک می‌کشد، [صفحه ۲۸] موج اشکی فرو خفته، از درون سینه‌ی تنگم به دیواره‌ی دل می‌کوبد و تو را می‌جوید. بهار زیباست، لطیف و دوست داشتنی است، اما بی‌تو ای زیباترین! ای لطیف‌ترین! ای بهار جان و ای طراوت بهاران! هیچ زیبایی، دلم را بر نمی‌انگیزد؛ که دل در فراق تو سوخته دارم و نگاه در راه تو دوخته. ای بهاری‌ترین فصل‌ها! [۴۷] ای سبزترین بهاران! دور از نگاه مهربان تو، دور از عنایت رحیمانه‌ی تو و دور از سرانگشت لطف تو، خزاینم و سرد، خشکیم و عطشناک. فراق تو برف سپید کهولت بر چهره‌مان می‌نشانند. بیا که با تو بهاری شویم، بروییم و بیدار گردیم؛ که رویدن، تنها به زلال عشق تو معنا می‌یابد و باقی رویدن‌ها، ماندن است و پژمردن. بیا ای شاداب‌ترین جوانی! دست کدام خزان پیری است که جرأت آزردن گل وجود تو را داشته باشد، گرچه سال‌ها و قرن‌ها از حضور زلالیت بگذرد. [۴۸] چهره‌ی زیبای تو ای نورانی‌ترین! که را مجذوب نساخت و چشم اشتیاق که را به راه نشانند؟ کدام چشم بود که به نگاه نافذ و گیرای تو [۴۹] لرزید و از اشک فراق خالی ماند؟ کدام زبان است که بتواند از «حسن ثنای» تو بگوید؟ [۵۰] و کدام قلم است که تاب چرخش در وادی وصف تو داشته باشد؟ جمال روی ماه تو [۵۱] در کدام کلام می‌گنجد و جلال خورشیدی [۵۲] تو در کدام وصف می‌آید؟ [صفحه ۲۹] ماه را ببین که چه مبهوت روی تو مانده و خورشید را که چگونه هر صبح به عشق دیدارت سر برمی‌آورد! سبزه‌زار بهشت که رستگاه هر چه زیبایی است به دلبری طاووسی چون تو دل می‌دهد. [۵۳]. سلام بر تو ای فخر آفرینش! ای نگین خوش نگار خلقت! ای مهدی! چه شیرین است نام تو! [۵۴] فتبارک الله أحسن الخالقین! [۵۵] مبارک باد بر خدا، خلقتی چنین نیکو! گنجاندن تمام خوبی‌ها و زیبایی‌ها در ظرف وجود یک مخلوق، آن هم در معنای تام و کاملش در تصور که می‌گنجد؟ ای منتظر! کدامین چشم نیالوده به غبار دنیا است که رؤیت تو را انتظار نکشد؟ کدامین زبان بازمانده از بدی‌ها و کژی‌هاست که از ذکر دمام نام تو بازماند؟ همه‌ی دل‌های آسمانی به انتظار لحظه‌ی دیدنت، تمام عمر، غرق در خون شدند. چهره‌ای گندمگون، نگاهی نافذ، خالی سیاه بر گونه‌ی راست، دندان‌هایی گشاده، پیشانی بلند و نورانی و قامتی سخت به اعتدال، [۵۶] عصاره‌ی همه‌ی خوبی‌ها، سرچشمه‌ی همه‌ی نیکی‌ها، امام دل‌های عاشق‌ای عزیز! چشم‌هایی که به راه تو مانده، سال‌هایی را با اشک می‌گذرانند تا پاکیزه و شفاف بمانند برای دیدار روی تو؛ و دل‌ها لحظه‌ای دست از دعا نمی‌دارند تا خدا آن «طلعت رشیده» را به آن‌ها بنمایاند. [۵۷]. ای زیباتر از هاله‌های سپید یاس و نسترن! ای خوشبوتر از همه‌ی شکوفه‌های نرگس! ای لطیف‌تر از نور! بیا تا پیامبر بیاید. بیا و ما را که از لذت دیدار پیامبران محروم مانده‌ایم، به لذت دیدار خود سیراب کن. [صفحه ۳۰] ای شبیه‌ترین به پیامبر خدا! [۵۸] بیا که در خراب آباد دنیا به امید وصال تو تاب آورده‌ایم و زنده بودنمان به امید دیدن و بودن توست. بیا که: خیال روی تو در هر طریق هم‌

ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست به رگم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره‌ی تو حجت موجه ماست [۵۹].

مایه‌ی حیات

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست [۶۰]. ای جویبار جاری در ذره ذره‌ی وجود! رحمت و فیض الهی از دریچه‌ی وجود تو جاری می‌شود. هر ذره از گستره‌ی آفرینش در هر لحظه از زمان، نیازمند حضور حجت است و حاجتمند فیض وجود تو؛ این زمین اگر برجاست، به یمن قدم‌های توست [۶۱] و آسمان اگر برپاست به تبرک نفس‌های توست. [۶۲]. من بر سطر سطر لوح دلم از ولایت تو نگاشته‌ام و جواز ورود به وادی مهر و سعادت را به مهر ولایت تو رسانده‌ام. هر ذره‌ی وجود من گواهی می‌دهد که تو حجت خدایی در عالم خلقت، [۶۳] چشم امید عالمی، [۶۴]. [صفحه ۳۱ دنیا به بقای تو باقی است و خلق به برکت حضورت روزی می‌خورد. [۶۵]. ای نسیم رحمت حق! ای رحمت واسع! [۶۶] باران دانه‌های رحمت حق است که از ابر حضور تو می‌بارد، [۶۷] آسمان به یاری نگاه تو بر زمین فرومی‌آید. [۶۸]. استواری کوه‌ها نه از آن کوه‌ها، که به حمایت توست. آب اگر مایه‌ی حیات است، با دم مسیحیایی تو حیات می‌بخشد. آن چه مایه‌ی حیات است تویی و آب زلال رحمت و مهر تو که از دست‌های تو جاری شده است. خدا هم از تو با نام آبی گوارا و حیات بخش نام می‌برد آن جا که می‌فرماید: «بگو به من خبر دهید اگر آب‌های شما در زمین فرورود، چه کسی می‌تواند آبی گوارا برای تان بیاورد؟» [۶۹]. زیبایی گل به واسطه‌ی تو جان گرفته و پاکی شبنم به یمن حضور تو آفریده شده است. دریاها اگر دایم درخروشند، در شکر حضور تو، سپاس خدا می‌گویند و خورشید اگر می‌چرخد، نه بر گرد زمین که بر محور عشق تو می‌گردد. خدا خواسته است که عالم، طفیل وجود تو باشد و تو بهانه‌ی بر جاماندن و بودن عالم. خدا خواسته است که آفرینش را به حضور تو وابسته گرداند و تو را نیز در خلقت، دستی در کار تکوین دهد. پس آفرینش را با تو آغاز و عالم را با تو ابتدا کرد. [۷۰] چنان که ختم خلقت نیز با توست [۷۱] و میان این [صفحه ۳۲] دو نقطه، بقای خلقت نیز، به سبب حضور توست [۷۲] و میان این دامن گسترده‌ی آفرینش من کی‌ام؟ ذره‌ای از غبار که به نسیم خوش عطر وجود تو به هوا خاسته است، دو سه روزی گردشی کند و باز بر خاک نشیند. خدایا! مهربانا! رحیما! این گردش دو روزه‌ام را در فضای هستی به هوای عشق او و به گرد محور ولایت او قرار ده، که بی‌ولایت او نه نیاز نیمه شیم چاره‌ی درد است و نه ذکر همیشه جاری بر زبانم مانع قهر. [۷۳] لطیفا! به جرعه‌ای از آن جویبار رحمت سیرابم کن، به زلالی‌اش کدورت‌های دنیای غم زده‌مان را پاک کن، به خوبی‌هایش باران خوبی بر ما ببار و به رحمت پرده از رخسار آن خورشید عصمت برکش، آمین!

ساغر ولایت

در تاریکی و ظلمتی که عالم را فرا گرفته است، در طوفان دنیازدگی امروز، تنها تویی که به نور وجودت می‌توانی گوهر حق را بنمایانی. ای موعود بر حق! بیا که حق تویی؛ تو تمام حقیقتی؛ حق همان است که تو بگویی و تو بخواهی [۷۴] و باطل همان که تو بدان پشت کنی [۷۵] و آن چه مایه‌ی نجات و رستگاری است، ولایت توست و ریسمان محبت تو. [۷۶]. به ولایت تو اعمال، مهر قبول می‌خورد؛ به زلال مهر تو کرده‌ها مان پاک می‌شود، [۷۷] آینه‌ی مهر تو خوبی‌ها مان را دو چندان می‌کند [۷۸] و زنگار بدی‌ها [صفحه ۳۳] را محو می‌کند؛ [۷۹] که خداوند، وجود تو را از زلال عصمت لبریز ساخته و تو را از عصاره‌ی پاکی از گناه و اشتباه آفریده است. [۸۰]. خطا در وادی حضور مفهوم ندارد و گناه از نزدیک شدن به تو شرمناک است. تو پاکی، پاک‌تر و لبریز از نور و همین زلالی توست که ما به رضای تو دل بسته‌ایم، ای ولی خدا! به یمن این اطاعت و رضا، شأن و مقام و بلندای منزلت را باز شناخته‌ایم. [۸۱]. خدا تو را عزیز می‌دارد آن قدر که محبت تو را جواز بهشت و روی گردانی از تو را مایه‌ی فرو افتادن به دوزخ

قرار داده است [۸۲] و من با ذره ذره‌ی وجودم شهادت می‌دهم که دوستی تو، دوستی خداست و اطاعت از تو اطاعت از خداست [۸۳] و دشمنی با تو و روگردانی از تو نیز دشمنی با خدا و روگردانی از خداست. [۸۴]. راه راست تویی [۸۵] و باقی همه بیراهه. عدالت آن چیزی است که از داستان تو جاری شود و ایمان نوری است که از قلب تو برتابد. علم با همه‌ی گستردگی‌اش گنجینه‌ای پنهان در درون توست. [۸۶] هر گروهی به سرانگشت حکمت تو گشوده شود [۸۷] و هر نعمتی از دریچه‌ی حضور تو جاری شود. [صفحه ۳۴] باب ایمانی و امین خدای رحمان. [۸۸] رحمت همیشه جاری حقی و [۸۹] درگاه نیاز خلق. آن که به سوی تو آید، نجات یافته است و آن که از تو روی گرداند، هلاک گشته است. [۹۰] خوش بخت کسی است که تو را دوست بدارد و خوار و شقی آن که تو را دشمن بدارد. [۹۱] آن که تو را انکار کند به گرداب نومیدی فرو خواهد رفت و آن که از تو جدا گردد، گمراه خواهد شد. [۹۲]. تمسک به ریسمان وجودت رستگاری است [۹۳] و پناه به دامن مهرت، ورود به وادی امن. [۹۴] اطاعت تو آینه‌ی هدایت است و پیروی از تو بال و پر صعود به بهشت الهی. [۹۵] آن که تو را نخواهد، خدا را نخواسته و آن که تو را انکار کند، خدا را انکار کرده است. [۹۶]. تو نور تابان خدایی [۹۷] بر تاریکی خلقت، تو پرچم دار علم و تقوایی [۹۸] در میان این همه بیراهه و لغزش گاه. مولای من! ای همه‌ی هستی! نیستی‌ها را بشکن، بیا و عطر بودن را در فضا پراکن که این قافله‌ی دنیا سر به ناکجا آباد نهاده است. گمراهی از پی [صفحه ۳۵] گمراهی، بیا و به نور مهر به راهمان درکش و به آتش قهر، گمراه گران را بسوز. بیا تا تو را انکار نکنند. ای دلیل هستی خلقت! ای دلی همه‌ی بودن‌ها! بیا تا با دست یازیدن به ریسمان وجودت به قله‌ی رستگاری دست یابیم. بنگر این سینه‌ی ما و این مهر تو، این قلب ما و این ولایت تو، نماز را به وضوی ولایت تو می‌خوانیم و خدا را به حضور تو دمامد سپاس می‌گوییم. دلی لبریز از ایمان به تو داریم [۹۹] و چشمی گریان و منتظر در اجابت امر تو [۱۰۰] دست به دامن مهرت آویخته، [۱۰۱] از غیر تو بیزاریم و از محبت تو بی‌قرار، ای نور ازلی! [۱۰۲] ای رحمت سرمدی! ای مهربان موعود! بیا که گاه آمدن است.

خورشید پنهان

ابراهیم حکمت ازلی بر خورشید پرده کشیدند و خورشید پشت ابر پنهان ماند، اما حیات در جریان است؛ چون خورشید نورافشان است و نور حیات بخشش از پس ابر، به زمین جان می‌بخشد و همه‌ی دل‌های سبز را به رویش می‌خواند. بهار که هر سال با رویشی به عمق خلقت روی می‌نماید، گرمی از تابش خورشید می‌گیرد و باران که زندگی را میان خلق قسمت می‌کند، به یاری گرمای خورشید جاری می‌شود. حضور خورشید از روشنی روز آشکار است. خورشید هست، اگر چه در پس پرده‌ی ابر، و ما لبریزیم از انتظار رؤیت خورشید. لبریزیم از جست و جوی او، او میان ماست. او روشن‌ترین [صفحه ۳۶] آیه‌ی حضور خدا، پاک‌ترین نمونه‌ی آفرینش، زلال‌ترین حضور روشن، در میان ماست و چشم‌های ما ناتوان از دیدن اوست. گویی غیبت پرده‌ای است که بر چشم‌های ما کشیده‌اند و گاه گاه پرده از دیدگان آسمانیان و ملکوتیان برمی‌دارند تا خورشید را ببینند، زهی شکوه! خوشا سعادت آن آسمانیان که تو را دیده‌اند! ای موعود! ای نور سینه‌ی مؤمنان! حضورت را به روشنی حضور خورشید پشت ابر درمی‌یابیم و بر تیرگی دل خویش می‌نالیم و اسارت‌مان در بند جسم خاکی را اندوه می‌خوریم. خوشا حضور تو یابن حبیب الله! و خوشا زمینی که قدمگاه توست! کاش می‌دانستم که کجا را برای ماندن برگزیده‌ای [۱۰۳] و قدم سعادت بر کدام خاک می‌نهی؟ ای نسیم سحر! آرامگاه یار کجاست؟ [۱۰۴] ما همیشه در حسرت دیدار پیامبر سوخته‌ایم و شکایت به سوی حق برده‌ایم، [۱۰۵] همیشه در حسرت بودن و نشستن در حضور مولایمان، امامی از تبار نور، سوخته‌ایم و در عطش شنیدن صدای ملکوتی‌اش تشنه مانده‌ایم؛ اما آتش این حسرت را به زلال زیارت او خاموش و این عطش سوزان را به خیال دیدار او سیراب کرده‌ایم. او که شاید از دریچه‌ی چشم ما گذر کرده باشد، بی آن که او را بشناسیم و به پایش درافتیم. ای عزیز! چه سخت است، همه‌ی خلق را دیدن و تو را ندیدن [۱۰۶]

چه سخت است صدای همه را شنیدن و از تو صدایی نشنیدن. [۱۰۷] چه سخت است فراق تو، به جانم سوگند که دوری تو از ما [صفحه ۳۷] نه به معنای جدایی و جدایی‌ات از ما نه به معنای دوری است. [۱۰۸] با مایی و در میان ما و ما در سوز فراق تو. قسم به خدای آسمان و زمین که تو بر حقی [۱۰۹] و وجود، آمدن و ظهورت بر حق است. مگذار که آتش حسرت دیدار تو بیش از این قلبم را بسوزاند. مگذار چشمم بیش از این در راه بماند، روی بنما و وجودم از یاد ببر و با جرعه‌ای از جام وصال، عمری مستی حضورت را به من بچشان. آیا خواهد آمد روزی که به دیدار تو جان تازه بیایم و دل از نور معرف لبریز سازیم؟ آیا امروز به فردایی که سیمای تو را به چشم بنگریم خواهد رسید؟ [۱۱۰] آیا آن روز که به جویبار رحمت درآییم و از چشمه‌ی زلال تو سیراب شویم خواهد آمد؟ [۱۱۱]. یابن احمد! آیا به سوی دیدارت راهی هست [۱۱۲] برای آنان که دل را به امید دیدارت زنده می‌دارند و به خیال روی تو زنده می‌مانند؟ صحن و سرای دیده بشستم، ولی چه سود؟ کاین گوشه نیست در خور خیل خیال تو [۱۱۳]. [صفحه ۴۱]

در دوران غیبت (در آتش هجران)

لطفی بی نهایت

حکمت بی پایان خداوندی و لطف بی کران الهی، سرنوشت بشر را برای این رقم زد که از درون و بیرون راه خیر و شر به او بنمایاند تا گروهی راه خیر گزینند و شاکر باشند و گروهی به شر رو آرند و کفران ورزند. [۱۱۴]. چه بسیار پیامبرانی که از سوی آن مهربان لطیف پیام آوردند! بارها در قبایل مختلف پیامبرانی به رسالت برگزیده شدند و به مهر و قهر بشر را به راه راست خواندند و انسان، این غرقه‌ی دریای جهالت و خودخواهی و رفاه طلبی با این لطف ارزشمند الهی چنان کرد که در تاریخ آمده است. «هیچ رسولی به سوی‌شان فرستاده نشد مگر آن که او را استهزاء کردند». [۱۱۵] به جز گروهی اندک که نور ایمان به دلشان تابید، راه راست را شناختند و برگزیدند و به سعادت رسیدند و آبشار الطاف خدا هم چنان فیضان می‌کرد تا آن که ارسال رسل به نگین خاتم رسید و خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، تنها دلیل هستی عالم، مظهر «لولاک لما خلقت الأفلاک» به نور پیامبری مبعوث شد. تا دین خدا را کامل گرداند و حجت را بر مردم تمام کند، اما چه سنگ‌ها که به دست جهالت مردم پیشانی مبارکش را نشکافت و چه اهانت‌ها که از درون غفلت زده و تاریک خفاشان سیه دل، دل مهربانش را نیاززد تا آن که در غدیری از نور، در نقطه‌ی تولد دوباره‌ی خلقت، رشته‌ی ولایت [صفحه ۴۲] به زنجیره‌ی امامت مولا علی و فرزندان او متصل شد. و این آیه نازل گردید که: «امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم». [۱۱۶]. پس از آن، تاریخ خونبار و اشک آلود شیعه، خود، حکایت مردمی است که در بارش باران الطاف خداوندی به زیر چتری از جهالت‌ها، قساوت‌ها، دنیاطلبی‌ها و عافیت‌گزینی‌ها پناه جستند و حرمان و خزان را برگزیدند و این نعمت تامه الهی را به سیاهی ظلم خود آزرندند، چه آنان که در پی دنیا و زرق و برق و منصب و مقامش دست به خون گل‌های بوستان عصمت آلودند و چه آنان که بی‌اعتنایی، بی‌خیالی و آرامش طلبیدند و آنچه باقی ماند، حکایت پیچیدن صدای ناله‌ای در چاه بود و پرپر شدن یاسی پشت دری سوخته و جگری شرحه شرحه در تشت و سری خون آلود بر نیزه و داستان ادامه دار ظلم‌ها، زندان‌ها، شکنجه‌ها، بی‌حرمتی‌ها و دست‌ها و زبان‌های زهر آلود. «عجب صبری خدا دارد!» [۱۱۷]. باران لطف الهی پایان پذیر نیست. فیضان الطاف او خاموش نمی‌شود و چشمه‌ی رحمت و فیضش نمی‌خشکد. ارسال رسل، فرستادن راهنما و روشن داشتن چراغی فرا راه زندگی بشر، از الطاف ویژه و ضروری اوست که لحظه‌ای قطع نمی‌شود و ذره‌ای کاستی نمی‌گیرد. آخرین حجت خدا ختم امامت و ولایت و نگین درخشان این انگشتری پا به عرصه‌ی وجود می‌نهد. درست در زمانی که از همان گاه تولد دست قساوت و شرارت حکام وقت با شمشیر کین در کمین اوست. اما برای مردمی که

بیش ترشان نمی‌اندیشند، [۱۱۸] تدبر نمی‌کنند [۱۱۹] و بیش ترشان ستمکار و نادانند، لطف خدا از [صفحه ۴۳] پس پرده‌ی غیب جاری می‌شود. برای آن‌ها که با همه‌ی نیازشان به نور و گرما و حیات‌بخشی خورشید، چشم دیدن خورشید را ندارند. خورشید از پشت ابر، حیات می‌بخشد و نور می‌تابد. چه حکمت با عظمتی و چه لطف بی‌نهایتی! چه قدر خدا صبور و مهربان است و چه قدر انسان غفلت زده و عصیانگر! اینک ما در عصر غیبت، در فراق او می‌سوزیم و در حرمانش از حسرت لبریزیم و از دوری‌اش به خدا شکوه می‌کنیم. چه سخت است این حرمان! چه دشوار است این فراق، که از ماست که بر ماست! او خواهد آمد و با شمشیر پولادین عدالت در دست، به انتقام همه ظلم‌هایی که بر بوستان عصمت رفته است، بر خواهد خاست. خداوند! چه بسیار احسانی که تو بر ما روان کردی و چه بسیار ستمی که ما بر خود روا داشتیم! ای مهربان! ما را به جهالت‌مان در مگیر، به لغزش‌هامان چشم مینداز، به دست کوتاه و بخت پریشانمان منگر و چشمانمان را به جمال دل آرایش روشن کن، پرتوی از نور درخشان خورشید وجودش را بر ما بتابان و حیاتی دوباره‌ی مان بخش، بویی از شمیم خوش عطرش را به مشامان برسان تا به سرمستی‌اش آسمانی شویم. یک قطره از زلال حیات بخش مهرش در سبوی‌مان ریز تا بهاری شویم و موعد ظهورش را برسان که سخت عطشناک و منتظریم، یا لطیف!

تشنگان وصال

سیه‌روی و سرشار از خجلت و ندامت با یک سینه پر از امید و یک قلب سرشار از توکل، به زیارت تو می‌آیم. تشنه‌ی جرعه‌ای از زلال شفاعت توام و چشم امید بر نگاه مهربان تو دوخته‌ام. به شفاعت تو تکیه کرده‌ام و به [صفحه ۴۴] دوستی تو امید بسته‌ام. [۱۲۰] دل پرگناه و خطاکار من اگر چه لایق زلال دوستی تو نیست و چشم تار دنیا زده‌ام گر چه تاب پرتو روی پر نور دنیا را ندارد، تو از کرم سرشاری [۱۲۱] و احسان عادت همیشگی توست. [۱۲۲] پس به دوستی خود مرا بخواه، مهر مهر خویش بر پیشانی قلبم زن، به نگاهی پاک و زلالم کن و برای پرواز در آسمان معرفت بال سیمرغی‌ام بخش. ای امام و ای مولای من! این ندای من شکسته دل است که تو را امام خود می‌دانم و چشم به سرانگشت هدایت تو دوخته‌ام. [۱۲۳] اینک تو را دوست و رهنمای خود می‌خوانم [۱۲۴] و جای تو را در دلم به هیچ‌غیری نمی‌دهم [۱۲۵] و غیر تو را به دوستی نمی‌گیرم [۱۲۶] و جز تو، دل به کس نمی‌بندم. چشم از غیر تو بر می‌دارم و یک سره محو مهر تو می‌گردم. از عمق وجودم شهادت می‌دهم که تویی آن حق ثابت پاک، تویی حقیقی‌ترین موعود، تویی آن موعود بر حق، بیا، بیا و دلم را دریاب که به دوستی تو گرفتار آمده و به انتظار تو می‌تپد. به دوستی‌ات مرا بخواه، در سلک آنان که به دامن مهر تو آویختند، [۱۲۷] و آرامش را در سایه سار وجود تو یافتند. [۱۲۸]. آنان که در پی ادای حق، تو گام زدند و از خدا یاری طلبیدند [۱۲۹] به راحت نشستند و در راه اطاعت تو کوشیدند [۱۳۰] از آرام و رفاه و آسایش دنیایی دل‌کنند و به یاری تو برخاستند. پاک و زلال و خداگونه از دنیا و دام‌هایش [صفحه ۴۵] پا بیرون کشیدند. از آن چه تو نپسندیدی دوری گزیدند و رضایت تو را طلبیدند، [۱۳۱] آنان که از مهربانی و رأفت تو و از رحمت و مهترت و از خیر و برکت وجودت سیراب شدند [۱۳۲] و جام مهر ازلی نوشیدند و فوز ابدی دریافتند. [۱۳۳]. ای سرچشمه‌ی هدایت! ای روشنای دیده! مرا بخواه که ذره‌ای ناتوان و بی‌مقدارم و بی‌نسیم عیسوی وجودت سرگردان و گم کرده‌ام. مولای من! مرا بخواه که سینه‌ام دریای حسرت است و چشمم سرای امید. به راه تو اشک می‌ریزم، اما عطش سینه فرو نمی‌نشانم مگر به زلال مهر تو و از دست مهربانی تو. مرا بخواه که دوستی تو رستگاری ابدی است. مرا بخواه که دوستی تو، جواز حضور در وادی مهر خداست، برگ سبز حضور در بهاری‌ترین سرزمین است، مهر عبور از صراط است و جواز ورود به بهشت موعود. دوستی تو همه چیز است و بی‌تو همه هیچ. ای مهربان پنهان! ای غایب موعود! مرا بخواه؛ که تو سرچشمه‌ی حیاتی و بی‌تو همه عطش و سوز. و من هر سحرگاه لبریز از مهر تو، تشنه‌ی وصال و امیدوار به دوستی تو، خدا را می‌خوانم که مرا در طاعت تو یاری کند [۱۳۴] و به پیرویت ثبات بخشد

[۱۳۵] و به نعمت متابعت تو بر من منت نهد. [۱۳۶] از سستی و کسالت و آرام‌طلبی به دورم دارد [۱۳۷] و در صف آنانم شمرد که تو را در نصرت دین یاری کردند [۱۳۸] و از جام سعادت ابدی نوشیدند [۱۳۹] درود خدا [صفحه ۴۶] بر تو که بهترینی ای مولای من! امام مهر، مقتدای آب‌های زلال!

سد آهنین

شمیم عطر حضور امام که عالم را فراگیرد، نسیم بوی او که بر ذره ذره خلقت، روح حیات بدمد، طنین دلنشین کلامش که در رگ‌های آفرینش جاری شود، پروانگانی سرمست وصال را می‌بینی که از جای جای زمان و مکان بر گرد شمع وجودش گرد آیند و پرشورترین غزل عشق را بسرایند. مردانی آهنین، اما به لطافت گل، از آن دست شگفتی‌ها که ما، در خلقت، کم ندیده‌ایم. می‌شود پولادین بود و سراسر مهر؛ می‌شود از کوه استوارتر بود و از برگ گل نرم‌تر؛ می‌شود از جنس طوفان بود و از تبار یاس و یاران او چنینند. امام صادق علیه‌السلام آنان را چنین وصف می‌کند: «مردانی پولاد دل که همه‌ی وجودشان، مملو از یاد خداست. سخت‌تر از صخره که چون به کوه روی آرند، آن را از جا برکنند. روی به هر شهری نهند، پرچم فتح بر آن زنند. عقابانی تیز چنگال که بر مرکب سوارند. شیرمردانی پیروز و عقابانی تیزچنگ، دست بر زین اسب امام کشند و تبرک جویند. او را در میان گیرند و جان را سپر وجودش سازند و به اشاره‌ای جان و سربازند. چون شب فرارسد زمزمه‌ی قرآن و مناجات سردهند و چون سپیده سرزند، سوار بر مرکبند. زاهدان شب و شیران روز، گوش به فرمان امام سپرده و دل پر نور در سینه آویخته‌اند، پولاد دلانی که تنها از خدا بهراسند و فریاد «لا اله الا الله» و «الله اکبر» شان رساست. هماره در آرزوی شهادت به سر می‌برند و ندای «یا لثارات الحسین» «بیاید به طلب خون حسین» بر لب دارند. تاب مقاومت از همه گیرند، [صفحه ۴۷] خداجویان سبکبال به سوی حق رو کنند و خدا به دست آنان امام را یاری کند» [۱۴۰]. یاران موعود، شاهدان ملکوتند. شهیدان رحمت، سرمست از وصال امام خویش، سبکبال و با مهر افتخاری در سینه و افتخارشان همین بس که خدا آنان را خواسته است و دوست داشته است: (ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كأنهم بنیان مرصوص) به [۱۴۱] به درستی که خدا دوست می‌دارد کسانی را که در راه او جهاد کنند، گویی که بنیان‌شان از آهن است. این را خداوند در مقام آنان گفته است که به یاری امام حق می‌شتابند، از حجت خدا دفاع می‌کنند. در انجام دادن آنچه او بخواهد، می‌شتابند و اوامر را گردن می‌نهند. جز حمایت از او نمی‌طلبند و در اجرای آنچه اراده کند، سبقت می‌گیرند و در پایان سرمست از شمیم حضورش، از جام شهادت سیراب می‌شوند و بال به سوی آسمان می‌گشایند. زهی سعادت و خوشان چنین سرمستی! حزب او پیروز است و یاران او رستگار [۱۴۲] و آن که به دشمنی برخیزد، غرق در گرداب زیان و هلاک. [۱۴۳] امام موعود بهاری است و یارانش مست از نسیم بهار درویشی تا اوج عرش خدا. ای سبزه‌ترین بهار! ای نسیم حیات بخش! ای موعود سرمدی! مرا از یاران خود بخواه، چنانم کن که ردای عشق تو بر قامت کشیده شود. ای آیه‌ی رحمت خدا! دل من هر لحظه در انتظار تو می‌تپد و سینه‌ام صندوقچه‌ی [صفحه ۴۸] عهدی ابدی است که هر صبح با تو عهدی تازه می‌بندم. [۱۴۴] همه به این امید که مرا بپذیری. کثرت یاران روز افزون باد، [۱۴۵] ای زلال‌ترین بهار هستی!

ولایت بهار

مثل وابستگی جهان خلقت به حجت خدا، مثل وابستگی انسان به هواست. قوام وجود انسان به هواست. جایی که هوا نباشد، انسان، توان بودن ندارد. امام هم اگر نباشد، جهان خلقت، تاب ماندن ندارد. امام، حجت خدا در دنیا و ولی خدا بر مردم است و در نظام خلقت ولایت تکوینی و تشریحی دارد. این‌ها را باید بدانی تا بدانی که در انتظار که هستی. در انتظار او که آسمان به یاری او ایستاده است [۱۴۶] و زمین به یمن وجود او گیاه می‌رویاند. او که دلیل بودن همه‌ی هستی و بهانه‌ی آفرینش است. او که از عصاره‌ی

عصمت آفریده شده، از آلودگی خطا در امان است و از کدورت گناه، پاک [۱۴۷] و ولایت او، یعنی اطاعت محض از او؛ یعنی آن که او را در امور زندگی‌ات، چه فردی و چه اجتماعی از خودت دخیل‌تر بدانی و اطاعت از او را اطاعت از خدا بدانی. [۱۴۸] این همان ولایتی است که خدا به آن فرمان داده است. معنای همان (أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم) است. [۱۴۹] یعنی که چون قطره‌ای در جویبار زلال ولایت جاری شوی و دل به مسیر [صفحه ۴۹] هدایت او بسپاری. [۱۵۰] در هر صراطی که راه می‌نماید، با تمام وجود قدم نهی و باور کنی که تنها او صراط مستقیم است [۱۵۱] و مهرش را در ذره ذره‌ی وجودت به ودیعه بگذار تا روزی که این مهر، جواز از ورود تو به وادی سعادت شود. باید یقین داشته باشی که دوستی او، یعنی دوستی خدا [۱۵۲] و مهر او، یعنی مهر خدا [۱۵۳] و دشمنی و مخالفت با او، یعنی دشمنی و مخالفت با خدا. [۱۵۴] آن وقت می‌بینی که در غیبت او چه سرگردان و حیران مانده‌ای؛ می‌دانی که او هست. اگر نبود حجت خدا بر روی زمین، زمین اهلش را در خود فرو می‌برد [۱۵۵] و آسمان در هم می‌پیچید. می‌دانی که او هست، اما در پس پرده‌ی غیبت، تو را می‌بیند و راه می‌نماید، اما از پشت حجاب غیبت؛ مثل خورشیدی پشت ابر، می‌دانی که هست و می‌دانی که به نورش دنیا را روشن می‌کند. و چه قدر دلت می‌خواهد که این ابر کنار برود و خورشید را با همه‌ی وجودت حس کنی. چه قدر دلت می‌خواهد که بیاید و دیدگان تو به دیدار جمالش روشن شود. بیاید و بر کوجه‌ها مان قدم نهد و قدمگاهش را ببوسی و بر چشم نهی و آن را توتیای دیده سازی. کاش که بیاید و بهاری الهی را در دل‌های تک تک‌مان به پا کند و ما چشم دوخته در آینه‌ی معرفتش و شناسای قدر والایش، سر به اطاعت محضش نهیم و جان و سر به رهش فدا کنیم. خوشا روزی که بیاید آن [صفحه ۵۰] سراسر مهر، آن لطف ازلی، آن محبت جاری و آن حقیقی‌ترین بهار. چه قدر فیض خدا در این گوشه‌ی خلقت جاری است؛ که خدا امام را ظرف وجود معنوی انسان‌ها قرار داد و چه قدر حکمت او لایتناهی است، آن گاه که امام را در پرده‌ی غیبت کشید و چه قدر لطف و مهر می‌بارد که حتی در غیبت هم، ما را تنها نگذاشت و زنجیره‌ی ولایت را همواره متصل نگاه داشت تا در دوران تاریک غیبت و در هجران بهار، راه را گم نکنیم و سبز بودن را از یاد نبریم و آینه‌ی اطاعت محض را که خصلت دایمی انسان است در برابر شیطان منهیم، با او باشیم و به راه او قدم زنیم، سبز و بهاری بمانیم، معنای گل‌های خوبی را در یادها نگه داریم و آماده شویم که آمدن بهار سخت نزدیک است.

در وادی عشق

آن دم که دل به عشق‌های ناب دهی، خوش دمی خواهد بود. عشق به مولا، عشق به محور خلقت، دردانه‌ی آفرینش و عشق به پاک‌ترین و زلال‌ترین منجی موعود. تا کسی دل به عشق او نسپرد، لذت بهاری بودن را نمی‌چشد و به کم‌ترین لحظه‌ای، عاشق بهار شدن کافی است تا یک عمر چشم گریانت به راه بماند و دلت در انتظار آمدنش بتپد. عشق به مولا، یعنی در راه خودی نبینی، یعنی رضایت او را بر رضای خود ترجیح دهی، یعنی در هر قدمی و هر نفسی چشم به امر مولا و دل به رضای او بسپاری و در دوستی و ولایت او خالص باشی [۱۵۶] و قلبت را از ایمان به ولایت الهیه‌ی او لبریز کنی؛ [۱۵۷] عشق به مولا، یعنی این که فرمانبردار [صفحه ۵۱] او باشی؛ [۱۵۸] به فضیلتش و به حقش معرفت یابی؛ [۱۵۹] با دوست او دوست، [۱۶۰] و با دشمن او دشمن باشی؛ [۱۶۱] عشق به مولا یعنی همه جا، پا جای پای امام بگذاری؛ زیرا مولای تو می‌خواهد که توشه‌ات یک سبد گل طاعت باشد بی‌هیچ زنگار معصیت و [۱۶۲] سینه‌ات دریای صداقت باشد، بدی‌ها را بشناسی و از آن دوری کنی. [۱۶۳] بر زبانت جز درستی و حکمت جاری نشود و قلبت از علم و معرفت لبریز باشد [۱۶۴] درونت از حرام و شبه حرام تهی باشد و دست‌هایت از ظلم و بدکاری پاک. [۱۶۵] چشمت بر سیه‌کاری و خیانت گشوده نگردد و لهویات و غیبت‌ها گوش‌هایت را پر نکند. [۱۶۶]. مولای تو می‌خواهد که آسمانی باشی و اهل نور؛ سینه‌ات جایگاه خداجویی، و وجودت سرشار از طهارت و پاکی باشد. مولای تو می‌خواهد که نامه‌ی عملت را پر از بوی یاس و نرگس باشد سر فصل نامه‌ی عملت را حب مولای علی علیه‌السلام زینت بخشد. [۱۶۷] مولای تو می‌خواهد که از تو

بوی بهشت بشنود و تو باید که در عشق او بهشتی باشی و سرشار از بوی فردوس. او را بخواهی و صدایش بزنی مولای من! مقتدای من! ای بهشتی‌ترین نگار! سلام بر تو، سلامی همراه با ولایتی خالصانه. [۱۶۸] به جانم قسم [صفحه ۵۲] که تو همان آرزوی قلبی و محبوب دل هر زن و مرد با ایمانی. [۱۶۹] ای مطلوب‌ترین بهار موعود! چشم امید به ولایت تو و به عشق تو دوخته‌ام تا به زلال ولایت زنگار گناه از وجودم زدوده شود و بر خطاکاری‌ام پرده‌ی غفران فرو افتد. [۱۷۰]. مولای من! مرا به دوستی خود بخواه و این کم‌ترین را به آرزوی قلبی‌اش برسان [۱۷۱] از خدا بخشودگی خطاکاری‌ام را بخواه؛ که من به ریسمان مهر تو آویخته‌ام و به ولایت تو چنگ زده‌ام [۱۷۲] ای همه امید من! عشق به تو، عشق به خداست و دوستی با تو، مهرورزی با خداست. [۱۷۳] رستگاری و سعادت انتهای جاده‌ی ولایت توست [۱۷۴] و جز این راه به وادی خشم خدا منتهی است. [۱۷۵]. آقای من! دل به مهر تو بسته‌ام و از عشق تو لبریز شده‌ام. ای بهار موعود عالم! به در آی! ای خورشید هدایت بتاب! ای بهشت برین، هوا را از عطر حضورت آکنده ساز!

تصویر عالم در آینه‌ی بهار

یتیم‌تر از یتیم کسی از که از امامش، از مقتدایش و از ولی‌اش دور مانده باشد. راه به سوی امامش نبرد و دست از دامن او کوتاه دارد. [صفحه ۵۳] اینک ما مانده‌ایم و غبار غربت امام. ما مانده‌ایم و درد یتیمی؛ امت اسلام مانده است و اندوه هجران امام، چه بلند است مقام آن دست که به نوازش بر سر ایتام آل محمد بلند شود و مرهم درد یتیمی‌شان باشد. به نسیم هدایت و تعلیم علم، غبار غربت و جهل از چهره‌شان بشوید و خانه‌ی تاریک‌شان را به چراغ دانایی و رشد روشن کند و در فرجام کار وعده‌ی پیامبر را محقق ببیند که چنین کسی با ماست در رفیق اعلی. [۱۷۶]. چه نورانی است آن چشم که به مهر، بر امت یتیم مانده‌ی محمد صلی الله علیه و آله نگران باشد و به قدر وسعت علمش نور دانایی بر گستره‌ی امت محمدی باشد و به قدر توانش در ارشاد و هدایت بندگان خدا بکوشد و از پس آن روز که ندای حساب بلند شود، خلعت کرامت پیوشد [۱۷۷] و به ندای محبت خوانده شود. برتری آن که یتیم آل محمد را کفالت کند و از جهل رهایش سازد و راه تاریک و شبهه‌ناکش را روشن و آشکار سازد؛ بر آن که یتیمی را آب و غذا دهد، چون برتری خورشید بر ستاره سهی است. [۱۷۸]. علمای حضرت غیبت که کوله‌بار علم اهل بیت بر دوش دارند و زلال نور دانایی در سینه، دست‌های نوازش و مهرند بر سر ایتام آل محمد؛ آن گاه که خورشید پشت ابر می‌ماند، آن گاه که دست گل‌های باغ از سر شاخه‌های گل نرگس کوتاه می‌ماند، آن گاه که باران رحمت ازلی حق در پس پرده‌ی غیبت می‌بارد. وقتی چراغ در غربت غیبت می‌ماند و گنجینه‌ی علم و دانش مهر غیبت می‌خورد، چشم‌های نگرانی در بوستان امت محمد صلی الله علیه و آله، در انتظار هدایت و [صفحه ۵۴] رهنمویی خیره می‌مانند. چه مهربان است آن دل که برای خدا کوله‌بار علم بگشاید و هر گل را ذره‌ای از شهد دانایی ببخشد و پای هر شاخه‌ای، زلال هدایت جاری کند، شب و روز رابه نگهبانی بوستان آل محمد صلی الله علیه و آله چشم بر هم نگذارد و برای خدا راه بر کوردلی‌ها و تاریک‌نگری‌ها ببندد و دل امام چه قدر از او خرسند است که شیعیان امام را شادمان کرده است. خوشا سعادت آن کس که دل مهربان او را به دست آورد. چه قدر امام، عالمان عامل را دوست می‌دارد؛ عالمانی که خود را وقف خدا کرده‌اند و وقف ایتام آل محمد؛ عالمانی که از دنیا گسسته‌اند [۱۷۹] و به مهر او پیوسته؛ عالمانی که علم را نردبان ملکوت دیده‌اند، نه پلکان قصرهای دنیایی؛ عالمانی که سرشارند از ثمرات بوستان علم؛ سرشارند از عمل صالح، از عبادت، از اخلاص، از تواضع و تقوا [۱۸۰] و چشم دوخته‌اند به فرمان امام زمان‌شان که فرمود: خودت را برای مردم ارزان کن و در دسترس همه قرار بده! محل جلوس خود را در ورودی خانه انتخاب کن تا مردم سریع و آسان با توارتباط داشته باشند. حاجت‌های مردم را برآور که ما یاری‌ات می‌کنیم. به راستی که علم ما بر اوضاع شما احاطه دارد و هیچ چیز از احوال شما بر ما پوشیده نیست و حق با ما و در دست ماست. [۱۸۱]. علمای عصر غیبت دریچه‌های معرفت؛ چراغ راهنمای راه راست و معتمدین امتند؛ و چه حساس

است این مقام! چه ظرافتی دارد! دریچه‌ی معرفت چه قدر باید شفاف باشد و زلال تا معرفت را چنان که هست [صفحه ۵۵] بنمایاند. چراغ راهنمای صراط مستقیم چه قدر باید دقیق و درست عمل کند آن قدر که امت را به سر منزل رضایت محبوب برساند. آن قدر که انتهای وجود، خرسندی امام را جاری کند. خدایا! علمای ما را که در عصر غیبت، در دوران یتیمی ما در دوران نهران بودن خورشید، روشنای دیده‌ی ما هستند، از آفات مصون دار و دعای امامشان را در حقشان مستجاب بدار که فرمود: خداوند! به لطف خود علما و دانشمندان ما را عمل نیکو و زهد و بی‌رغبتی از دنیا عطا کن. [۱۸۲]. آمین یا رب العالمین.

ما و کلام نور

در گوشه‌ای از این گستره‌ی خاکی، سحرگاهان دست‌هایی به آسمان بلند می‌شود و خدا را می‌خواند. دست‌هایی بارانی، از جنس نور و از تبار یاس، به رنگ گل نرگس و بوی گل محمدی، فیض خدا از میان آن دست‌های آسمانی، آبخاری می‌شود و وجود را فرا می‌گیرد؛ همه‌ی ذرات وجود را، همه‌ی آن وجودی را که به تیرگی مادیات آمیخته است و گاه دلبسته شده است و رحمت خدا تا شب از سرانگشت آن دست‌های آسمانی فرو می‌چکد و دوباره سحرگاهی دیگر و دعایی دیگر. این کدامین غایب است که هر لحظه‌اش هزار بار از تمام بودن ما آشکارتر است؟ این چه خورشید پنهانی است که انوارش عمق تاریکی‌ها را نور می‌بخشد؟ رحمت لبریز از وجود امام ما از پس پرده‌ی غیبت، هر آن، [صفحه ۵۶] همه جا را فرا می‌گیرد. نکوکار و بدکار به یمن رحمت او برجایند و بر سفره‌ی حجیت او روزی می‌خورند؛ چه رسد به ما که بر خوان کرشم نشسته‌ایم و دل به مهرش بسته‌ایم و او که از رحمت سرشته شده و با مهر آفریده شده، دست به آسمان، دعایمان می‌گوید: خدایا! بیماران اسلام را سلامت و آسایش عنایت فرما و بر درگذشتگان اسلام رحمت و مهر جاری کن! پیران ما را وقار و متانت بخش و جوانانمان را توبه و انابت! زنانمان را حیا و عفت بخش و ثروتمندان ما را تواضع و گشاده دستی ده و فقیران ما را صبر و قناعت! به سپاهیان ما فتح و پیروزی عنایت کن و به اسیرانمان آزادی و آسودگی! به امرا و فرماندارانمان عدالت و مهربانی عطا کن و به زیردستان ما انصاف و نکورفتاری! [۱۸۳]. و آن گاه است که ملایک، دسته دسته خوشه‌های اجابت از گل بوته‌ی دعایش می‌چینند. سینه‌اش لبریز از خوبی‌هاست، به وسعت همه‌ی وجود، و او نکویی و سعادت را برای همه می‌خواهد. باز هم نسیم دعا از لبانش ترنم می‌کند: خدایا! توفیق اطاعت از خود و دوری از گناهان ده، نیت‌ها را صادق دار و حرمت‌ها را به ما بشناسان، به هدایت رهنمونمان باش و در راهش پایدارمان دار. زبانمان را به سخن درست و حکیمانه گویا دار و قلبمان را از علم و معرفت لبریز کن، شکم‌ها را از حرام و شبه حرام پاک دار، دست‌ها را از ظلم و بدکاری باز دار، چشم‌ها را از زشت کاری و خیانت بر بند و گوش‌ها را از بیهودگی و غیبت بسته دار. [۱۸۴]. [صفحه ۵۷] آری، دعای او بارانی می‌شود و می‌بارد و از هر قطره‌ای خیری می‌روید. دریغ اگر قطره قطره‌ی بارانش را فرو گذاریم و به زیر چتر تجاهل برویم! دریغ اگر از نسیم دعایش به گوشه‌ی عافیت طلبی پناه بریم و حیات جاودانه را از دست بدهیم. غنیمت است تا اگر نه همیشه، دست کم گاهی دل به باران صبح گاهی دعایش دهیم و خود را در آینه‌ی دعایش بسنجیم. به نیتمان بنگریم که تا چه حد به راه راست، به حرمت‌ها که تا کجا می‌شناسیمشان، به شکم‌ها را که مباد از لقمه‌ای پر شود که چشم گرسنه‌ای به آن دوخته شده باشد. به دست‌ها را که مباد به سوی مالی دراز شود که بی‌رنج به کیسه‌ی دارایی‌مان فرو افتاده باشد. به چشم‌ها را که مباد به سمت سرانگشت شیطان خیره شود و به گوش‌ها را که مباد از تیرگی لهویات پر شود. ما که دل به مهر اماممان بسته‌ایم و چشم به راهش منتظر داریم، ما که دلش را راضی و خرسند می‌خواهیم، مباد که غبار اندوه بر دلش بنشانیم. او چنانمان می‌خواهد که دعایمان می‌گوید. پاک و پاکیزه به دور از هر شبهه‌ای، سرشار از خوبی‌ها، آسمانی و نورانی، و نه تیره و غرق در مادیات و آسودگی‌ها، پیرانمان را متین می‌خواهد و جوانانمان را توبه گزار و زنانمان را حیامند و عقیف. پس بیا از وقار و متانت، از توبه و انابت، از حیامندی و عفت لبریز شویم و گشاده دستی و تواضع و صبر و قناعت را زینت عملمان گردانیم. بیا چنان

باشیم که او می‌خواهد؛ که خواست او باران رحمت و ریسمان سعادت است. بیا از رضایت لبریزش کنیم. از جام فوز و رستگاری بنوشیم. بگذار در آینه‌ی دلمان «سلم لمن سالمکم» [۱۸۵] را بخواند و در قاب عملمان «مطیع لکم» [۱۸۶]. [صفحه ۵۸] رابن‌گرد. بگذار از پنجره‌ی چشمانمان «متظر لأمرکم» [۱۸۷] را دریابد تا شاید بیاید.

شام‌ترین روزهای هستی

مولای من! ای سبزترین بهار هستی! ای پاک‌ترین خوبی‌ها و ای زلال‌ترین نکویی‌ها! بیا، بیا که دل آسمانیان، سخت تنگ آمدن توست. بیا که آسمانیان غریب مانده‌اند و زمین، گرد زمینی بودن بر دل‌ها نشانده است. بیا که بی‌وزش نسیم هدایت، غبار غربت آسمانی بودن و خاک دل‌بستگی به خاک بر چهره‌ها نشسته است. بیا که بی‌تو زمین تنگ است و آسمان دل‌تنگ. [۱۸۸] بیا تا با ریسمان تو به خدا بیوندیم. [۱۸۹]. بیا ای آسمانی‌ترین و ای پاک‌ترین! امروز دیگر آن قدر تاریک است که جز به خورشید نور تو به چراغی روشن نمی‌شود. بگذار شام تاری که چشم‌هامان را می‌آزارد به صبح دلنواز طلوعت پایان گیرد. بگذار نوای ملکوتی قرآن در پیچد و مهمهمی لهویات را خاموش کند. بگذار زینت دنیا از بها بیفتد. بیا که دین آدم‌ها زیر دست و پای دنیا له شده است [۱۹۰] زهد و بی‌میلی به دنیا، شعاری جذاب است و رغبت به آخرت نیز، و هر دو در عمل فراموش شده‌اند؛ چهره‌ها به سوی اغنیا خندان است و رو به فقرا گرفته و عبوس [۱۹۱] دنیا چنان در دل‌ها جا خوش کرده که گویی چنین باید باشد. دوستی‌ها، مهربانی‌ها، روشن‌نگری‌ها فراموش شده‌اند. یتیمان [صفحه ۵۹] در انتظار دست نوازشی می‌مانند و مساکین چشم به راه طعامی و بی‌خیالی پرده‌ی شبانه‌ی خود را بر دل‌های خواب زده کشیده است. بیا که بی‌تو زمین چنان تنگ است که نفس هم در بند سینه اندوهناک می‌ماند. مولای من! ای کشتی نجات موعود! بیا که طوفان غفلت دل‌هامان را سخت می‌لرزاند. آه از غفلت و وای از خواب‌زدگی که چه درد رایجی شده امروز؛ سر بر بالش رفاه می‌گذاریم و آرزو می‌کنیم که همه خوابی خوش ببینند و بر این آرزوی کریمانه بر خود می‌بالیم، غافل از آن که در فاصله‌ای نه چندان دور، کودکی بی‌پناه می‌نالد. بر سفره‌های رنگارنگ غذا می‌نشینیم و خدا را شکر می‌گوییم بر فزونی نعمتش، غافل از آن که شکر سفره‌ی رنگارنگ، اطعام مساکین است. «امان ز لحظه‌ی غفلت که شاهدیم هستی». دم به دم آیه‌های عبرت از پیش نگاهمان می‌گذرند و ندای «این تذهیبون» [۱۹۲] شان بلند است و ما باز هم غافلیم. «کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم» [۱۹۳] تو از خدا می‌خواهی که خوراکیمان را از حرام و شبه حرام پاک کند و ما به رنگارنگی غذا می‌اندیشیم. تو از خدا می‌خواهی که چشممان را از حرام باز دارد و گوشمان را از لغو نگه دارد و ما به رفاه و آزادی و به دنیا می‌اندیشیم. ای پاک‌ترین! بیا که امروز آن قدر تاریک است که جز با نور حضور تو با نوری روشن نمی‌شود. ای بزرگوارترین! بیا که با ریسمان تو به خدا بیوندیم [۱۹۴] بیا که با ولایت تو به سعادت برسیم، [۱۹۵] با یاری تو رستگار شویم [۱۹۶]. [صفحه ۶۰] و به پیروی توبه‌ت را دریابیم. [۱۹۷] بیار ای باران پاکی‌ها! تا تیرگی همه‌ی غفلت‌ها و معصیت‌ها از دامنمان شسته شود. این زمین تنگ و تیره به نور تو روشن خواهد شد. [۱۹۸] به نگاه رحیمانه‌ی تو دلمان شفا خواهد گرفت و خوبی از میان دست‌های الهی تو جاری خواهد شد. بیا از مهربان موعود! پدر و مادرم و تمام هستی‌ام به فدای تو باد! [۱۹۹].

تکاپوی انتظار

بهار که نزدیک می‌شود، خسته از سرمای سنگین زمستان، در انتظار یک نسیم بهار، به دنبال یک جوانه‌ی کوچک بر شاخه‌ی درخت که پیک نوبهار باشد همه‌ی شاخه‌ها را جست‌وجو می‌کنیم، غبار یک زمستان طولانی را از چهره‌ی خانه می‌زداییم، شیشه‌ها را از کدورت خاک پاک می‌سازیم، باغچه را از بذر گل‌های ناب پر می‌کنیم، گوشه گوشه‌ی خانه را به زلال انتظاری شیرین می‌شویم و در دل، شمیم عطر دلکش بهار را دوره می‌کنیم و سلامی تازه را بارها درترنم ذهنمان مرور، تا گاه آمدن بهار، مهیا

باشیم. بهار می‌آید، بهار سبز حقیقت، بهار پاک‌ترین دل‌های آسمانی، بهاری‌ترین بهار تاریخ، به خدای آسمان و زمین قسم که حقیقت دارد. [۲۰۰] بهار می‌آید و خدا زمین مرده را باز زنده می‌کند [۲۰۱] شاید فردا و شاید فردایی دیگر، آنچه حق است وعده‌ی خداست که بهار می‌آید [۲۰۲] آری، [صفحه ۶۱] نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد [۲۰۳]. و شاید امروز هم برای خانه تکانی دیر باشد، باید خانه‌ی دل‌مان را از غبار غفلت پاک کنیم، بر پنجره‌های چشم‌هامان حریر عفاف بیفکنیم، خانه‌ی دل را به نور ایمان و معرفت آذین ببندیم؛ که خدا خواسته از یقین لبریز شویم، [۲۰۴] از عشق بهار سرشار باشیم. [۲۰۵]. باید بر کدورت‌های گناه، زلال توبه بپاشیم، شاخه‌های شکسته نمازهامان را به نمازی آسمانی و نو پیوند دهیم. خیالمان را از صندوقچه‌ی تجملات خاکی دنیا بیرون کشیم، علف‌های هرز دروغ و غیبت و بخل و حسد را از باغچه‌ی دل به در آریم و جای آن، معرفت و ایشار و صدق و وفا بکاریم، سر در خانه‌ی مان را به نام مبارک مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله متبرک کنیم و سوگند بخوریم که تا آمدن بهار به ولایت بهار مؤمن بمانیم. [۲۰۶] دوستدار و [۲۰۷] تسلیم امر او باشیم و دشمن هر که با بهار دشمن است. [۲۰۸]. شاید امروز هم دیر باشد که تنها همین‌ها کافی نیست. باید خانه‌تکانی دل را تا همه جای زمین بگسترانیم، باید بذر خوبی‌ها را به همه‌ی خانه‌ها هدیه کنیم، باید خواب زده‌ها را بیدار کنیم و چشم‌های بسته را بگشاییم، مژده‌ی آمدن بهار را لحظه لحظه در گوش جهان فریاد کنیم و همه را به بیداری فراخوانیم. باید زمزمه‌ی زلال بودن، پاک بودن و خوب بودن را [صفحه ۶۲] به جای هر نوای دیگری گوش در گوش بخوانیم تا یاران بهار بسیار شوند [۲۰۹] و منتظران بهار فزونی گیرند. باید حرمت بهار را پاس داریم. دروازه‌ی بوستان بهاری امت محمد صلی الله علیه و آله را نگهبان باشیم و حریم بهار را به جان، محترم داریم. باز هم این‌ها کافی نیست. برای آمدن بهار، برای دیدن سبزترین روز هستی، برای حس کردن زلال‌ترین وجود عالم خلقت، باید رشته‌ی انتظار را از صمیم قلب تا اوج آسمان اجابت بگشاییم. باید به تضرع و تمنا بخواهیم که بهار بیاید، بخواهیم که ظلمت و سرمای زمستان غیبت به سر آید. باید ظهور بهار را انتظار بکشیم. [۲۱۰] آن قدر چشم بر آسمان تمنا بدوزیم تا نسیم حضورش را حس کنیم و در پرنیان دلپذیر نگاهش، وجود را سبز ببینیم. آنچه حق است، وعده‌ی خداست که مهدی موعود می‌آید و آنچه بر ماست، آراستن جان ناقابل است تا لایق درگاه دوست گردد. گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان به چه کار دگرم باز آید [۲۱۱].

عاشقی و غفلت

سال‌هاست که به تمنای ظهور او دست به دعا برداشته‌ایم. در انتظارش شکوه‌ها در دل داریم و از دوری‌اش داغ‌ها بر سینه. سال‌هاست که خزان بودن و سرد و تاریک بودن را حس می‌کنیم و در پی خورشیدی گرمابخش و نورانی می‌گردیم. سال‌هاست که از عشق او دم می‌زنیم و زندگی را با شربت تلخ صبوری می‌گذرانیم. و این دوری، این سرما و [صفحه ۶۳] تاریکی و خزان زدگی، و این تلخی صبر، تصویر عمل ماست که در آینده‌ی حکمت خدا افتاده است و پژواک کرده‌های ما که از دیواره‌های قانون خلقت به سوی مان برمی‌گردد. اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست [۲۱۲]. عجب داستان شگفتی است داستان عاشقی ما و غفلتمان! چه حکایت اندوه آفرینی است حکایت این انتظار تلخ که به دست جهالت انسان رقم خورده است! و حالا در پس این انتظار، ما چه قدر آمده‌ی ظهور او هستیم، وقتی او بیاید و هر حقی را به صاحبش برگرداند؟ وقتی که مرزهای حدود خدا مشخص شود و متخلفان به سزای عمل خود رسند، کدام سرافرازیم و کدام سرافکننده؟ چه قدر خود را در بند رضایتمندی او داشته‌ایم؟ تا کجا به رضایت او اندیشیده‌ایم و تا کجا به رضایت دل‌مان؟ در غریب حلال و حرام او چه قدر از داری‌مان به ما باز می‌گردد؟ وقتی که او تجملات و اشرافی‌گری‌های مساجد را نیز بر هم زند، [۲۱۳] از خانه‌های پر رونق ما چه قدر می‌ماند؟ سخت منتظریم، دل‌هامان سخت شیفته است. صبح‌های جمعه را از ژرفای دل می‌نالیم و ندبه می‌کنیم، اما انتظار و عاشقی

فقط به معنای ندبه نیست. و تنها در لحظه شماری تا آن لحظه‌ی موعود معنا نمی‌شود. انتظار امام، یعنی پا بر جا ماندن در جاده‌ی رضایتمندی او و یعنی درک عمق ارزش‌های دینی و عمل به آن‌ها و این مثل نگهداشتن آتشی در دست است. [۲۱۴]. [صفحه ۶۴] چه بسیارند آن‌ها که به زبان منتظرند و به دل شیفته‌ی دنیا! چه بسیارند آنها که به ظاهر منتظرند و در عمل دست به دنیا آلوده‌اند. و هستند کسانی که دست و دل از دنیا بریده‌اند و یکسره غرق دریای عشق او شده‌اند و هر کس خوب می‌داند که از کدام دسته است؛ هر چند بهانه‌ها بیاورد و عذرها بتراشد. وقت آن است که لحظه‌ای به خود آییم، ببندیشیم، نفس را محاسبه کنیم و درون را زیر و رو کنیم، تا گاه ظهورش دست خالی نمانیم، شرمسار و پشیمان نباشیم و انتظارمان بی‌توشه‌ای و تهیه‌ای نباشد و در آن لحظه‌ی موعود طلوع نور، چشم‌هامان به خطا نرود که «در امامت او ثابت قدم نمی‌ماند جز کسی که ایمانش قوی و معرفتش کامل باشد» [۲۱۵] و بر «اعتقاد خود استوار نمی‌ماند جز کسی که خداوند - تبارک و تعالی - از او برای ولایت اهل بیت علیهم السلام پیمان گرفته، در دلش ایمان را نوشته و او را با روحی از نور تأیید کرده باشد». [۲۱۶]. در حکمت ازلی خدا آنچه بر بندگان جاری است، تصویر عمل خود آنان است و بازتاب آنچه خود فرستند. این در کدام ذهن می‌گنجد که ما به گنج غارهای مخوف عافیت طلبی و رفاه سر فرو بریم و از نور روشن و گرمای حیات بخش ولایت و ایمان هم بهره گیریم. در کدام آینه می‌توان از عافیت طلبی و بی‌اعتنایی تصویر شور عشق به ولایت و ایمان بارور را دید؟ و با کدام معادله می‌توان از انسان منهای ایمان و معرفت پاسخ سعادت و رستگاری به دست آورد؟ هر چند آن سوی قضیه هم هست. معادلات رستگاری و سعادت انسان تصاعدی است؛ اگر تو یک قدم پیش بروی، [صفحه ۶۵] او صد قدم پیش می‌آید. آینه‌ی لطف خدا نور پرتوهای ایمان و عشق به ولایت را چند برابر باز می‌تابد. با این پرتوهای نورانی است که می‌توان از گرمای عشق به ولایت لبریز شد و خروشان و شیدا به سوی آن موعود منتظر شتافت؛ که انتظار، ماندن و پوسیدن نیست، بلکه رفتن و خروشیدن است و شوری که این خروشیدن را به پا می‌کند، شور ایمان و خلوص و معرفت است و این جاست که باید از بشارت امام سجاد علیه السلام لبریز شد که فرمود: هر کس در زمان غیبت قائم ما، در محبت و ولایت ما ثابت قدم بماند، خداوند به او پاداش هزار شهید از شهدای بدر را عنایت فرماید. [۲۱۷].

طواف کعبه‌ی دل

رو به روی خانه‌ی خدا نشسته‌ام؛ درست روی سنگ‌های سرخی که نگاه مرا به حجرالاسود می‌رساند، زیرا آسمان کبود شب و در میان همه‌ی آنان که هر کدام به زبانی با خدا مناجات می‌کند. بسیاری این جا تو را می‌خوانند ای منجی موعود، ای امام دل‌ها! ای نور حقیقت! بارها دلم به هوای تو گرد کعبه گشته است. بارها تمام راه بین صفا و مروه را به سوی تو، به عشق تو و در پی تو دویده‌ام و روی کوه صفا زمزمه کرده‌ام: «سلام علی آل یس» [۲۱۸] و ای کعبه‌ی دل‌ها، کعبه هم در انتظار توست تا بدان تکیه زنی و ندای «أنا بقیة الله الأعظم» سردهی و زمزم نیز هنوز می‌جوشد به آن امید که روزی [صفحه ۶۶] بر لبان تو بوسه زند. اینک سال‌هاست که اشک چشم منتظرانت بر دل سوخته‌ی خاک «عرفات» مرهم می‌نهد و ندای «العجل» شیفتگان در «جبل الرحمة» می‌پیچد. عشق دیدار تو سرها را سودایی می‌کند و دل‌ها را شیدا. حج، این دلپذیرترین تکلیف الهی و این زیباترین پرواز آسمانی، به کمال خود نمی‌رسد جز به دیدار تو. [۲۱۹]. دیدار تو دل را به عرصه‌ی عشق بازی می‌کشاند و حج حکایت عاشقی دل است نه تنها گشتن به دور کعبه و سعی در صفا و مروه و بیتوته در مشعر و منی. حج شست و شو در زلال ولایت امام است و لبریز شدن از ایمان به او. این است آن حجی که دل را پاک می‌کند و راه بر گناه و اشتباه می‌بندد. [۲۲۰] این همان حج مقبول است که حاصل نمی‌شود جز به ولایت و عشق به امام و این، یعنی سرسپردن به دستوره‌هایش، قدم نهادن در مسیر رضایتش و لبریز بودن از ایمان به او و از انتظار او. این‌ها اسراری است که گاه مهیا کردن توشه‌ی حج باید در دلت جا دهی. سرمایه‌ای است که تو را به گوهر آسمانی حج مقبول و سعی مشکور می‌رساند. حال اگر سرمایه‌ی مادی‌ات کم باشد و توشه دنیای‌ات سبک، بسا بهتر و نیکوتر. و ما

گاهی غفلت زده و در جهالت فرورفته، واژگون می‌اندیشیم و در این پرواز آسمانی هم دست و پای دل را به ریسمان دنیا می‌بندیم و هر چند جامه‌مان سپید و ساده و بی‌پیرایه باشد، اما چشم دلمان را به دنیا خیره می‌کنیم. وای از جهالت و غفلت ما! چه کم هستند آن‌ها که گوهر حج را بیابند و چه بسیارند آن‌ها که بیهوده و خواب آلوده ناله [صفحه ۶۷] سردهند. [۲۲۱] چه کم هستند آن‌ها که لایق دیدار تو باشند و چه بسیارند آن‌ها که در انتظار تو فریاد «العجل» به آسمان بلند کنند! همه به حج آمده‌اند و تو بر همه‌ی آنان شاهده‌ی، هر چند آنان تو را نمی‌بینند. [۲۲۲] در این میان چه کم هستند آنان که در سایه‌ی رضایت تو قرار یابند و چه بسیارند آنان که دلت را اندوهگین کنند. ای کعبه‌ی مقصود! ای صفای دل! ای تمام آرزوی هستی! یاری‌مان کن تا آن گونه باشیم که تو پسندی و بخواهی. [صفحه ۷۱]

در آن سوی انتظار (باده‌ی وصل)

تکرار عاشقی

همین قدر می‌دانم که مرداب با آن سستی و بی‌روحی‌اش در انتظار دیدن دریا نیست؛ که اگر بود به خود تکانی می‌داد و به رودی خروشان یا دست کم به جویباری آرام، خود را بدل می‌کرد و راهی می‌سپرد تا به دریا برسد. اما مرداب نه در خیال دیدن دریاست نه در اندیشه‌ی فردا، بی‌روح است و خاموش و ماندگاری، تنها چیزی است که به آن می‌اندیشد و علف‌های هرز و لجن‌های بدبو تنها کسانی که همراهی‌اش را می‌پسندند. پس انتظار، ماندن و پوسیدن نیست؛ بی‌خیالی و هرزگی نیست؛ نشستن و آسودن نیست؛ انتظار یعنی یکی شدن و خروشیدن، جوشیدن و پیش رفتن، زلال ماندن و شفاف‌تر شدن و اتصال با چشمه را نگه‌داشتن؛ انتظار یعنی حرکت به سوی منتظر؛ حرکت به سوی آن که به او دل بسته‌ای؛ یعنی حرکت در مسیری که به سوی او ختم شود؛ حرکت در راهی که او نمایانده است. [۲۲۳] و در این راه سر از پا نشناختن و از سدها و صخره‌ها نه‌راسیدن؛ انتظار روح زندگی است؛ برنامه‌ی درست بودن است و خود، برترین فرج است. [۲۲۴]. وقتی میهمانی را انتظار می‌کشی که دل در گرو مهرش داری، باید مهیا باشی، تمام خانه‌ی دل را به آب ایمان بشویی و لکه‌های گناه را به زلال آن [صفحه ۷۲] پاک کنی؛ باید در گوشه گوشه‌ی خانه‌ی دلت، آینه‌ی معرفت بگذاری و با شاخه گل‌های اخلاص، آذینش کنی؛ باید به نماز شبی، هاله‌ای از نور بر چهره‌ات بکشی و پاک و شفاف و غرق در نور باشی تا گاه آمدنش شرمگین، دل آلوده و تاریک چهره نباشی؛ باید به عمل صالح و کار نیک طبق طبق تحفه و هدیه آماده کنی تا گاه آمدنش دست خالی نمایی و اشک حسرت نریزی و نگاه خجلت بر زمین ندوزی. و انتظار یعنی این که هر لحظه تمام تصویر آمدنش را در دل مرور کنی تا چیزی جا نماند و این نه یک خیال، که یک حقیقت است. اوست که هر روز و هر هفته میهمان خانه‌ی توست، تو را و نامه‌ی عملت را می‌بیند، به نیکی‌هایت شاد می‌شود و به بدی‌هایت غمگین؛ مبادا با رزق و برق دنیا و سفره‌های الوان و کاخ‌های بی‌انتها، به استقبال این میهمان دل آرام بروی. اگر منتظری، باید میهمان را بشناسی، باید امام را بشناسی [۲۲۵] و آن گونه که او دوست می‌داری شهر دل را آذین بندی و هدیه آماده کنی، باید دست از تنبلی و سستی و هرزگی کشید [۲۲۶] و آن گونه که شایسته اوست، برایش مهیا شد، باید در اعمال نیک کوشید و از بدی‌ها گریزان شد و آن گاه با دل زلال و پاک، غرق در نور ایمان، هر صبحگاه، دست بیعت دراز کرد و این عهد شیرین را تازه نمود [۲۲۷] تا هم در صف دلدادگان ثابت بمانی و هم در درون دل خود. و آن گاه بیاید آن روز که بر گردش حلقه زینم و او بر گستره‌ی زمین شمیم عدالت بیفشاند [۲۲۸] خوشا به حال آنان که در آن حلقه دستی دارند [صفحه ۷۳] «طوبی لهم و حسن مآب» [۲۲۹] و واپسین سخن این که انتظار یعنی تکرار عاشقی و این که: «هر که دل به عشق دهی، خوش دمی بود». [۲۳۰].

گاه می‌دانیم که میهمانی عزیز در راه است و خود را سخت در انتظار آمدنش غرق می‌کنیم و گاه کودکانه و بی‌خیال، غافل از وعده‌ی دیدار آن میهمان مبارک، سرگرم بازی و بازیچه‌ها می‌شویم. گاه یادمان می‌رود که زمستان دلمان در انتظار بهاری سبز است و رنگ و وارنگ دنیا از یادمان می‌برد که آسمان در انتظار خورشید است. اما وعده‌ی خدا درباره‌ی مهدی موعود حق است [۲۳۱] و انتظارش واجب. انتظار، جویبار معنویت است که در کوچه کوچکی رگ‌های وجودمان جاری می‌شود. انتظار فرج، خود، گشایشی سبز است؛ [۲۳۲] گشودن دریچه‌ای است رو به آسمان و استشمام عطر امید؛ چشم دوختن به انتهای جاده‌ی هدایت است و آن که چشم به انتهای جاده بدوزد، راه را گم نخواهد کرد و محبوب‌ترین کار نزد خدا همین انتظار است. [۲۳۳] همین خانه‌روبی دل، همین بی‌قراری و عاشقی لحظه به لحظه، همین‌هاست که جواز عبور از صراط و محبوب‌ترین اعمال نزد خداست. برای آنان که چشم بصیرت دارند و تاریکی و غفلت و جهالت روز را به چشم دل می‌بینند، انتظار صبح و طلوع خورشید حتمی است. برای آنان [صفحه ۷۴] آمادگی برای ظهور موعود یک باید نیست، یک نیاز است؛ نیازی برتر از نیازهای جسم و انتظار که عطشناک‌ترین حس درونی است، آبی است بر آتش این نیاز و بر عطش روح. منتظر بودن، خواندن مولاست و خواستن او؛ انتظار برترین عمل [۲۳۴] و بهترین عبادت است. [۲۳۵] زیباترین نوع بندگی و ملموس‌ترین حس ولایت است. انتظار، نوشیدن از جام ولاست. سیراب شدن از سرچشمه‌ی محبت اهل بیت است. پرشورترین راه در وادی خلقت است و انتظار، حقیقی‌ترین نوع عشق است و از آن جا که عشق اصل است و آدمی و پری طفیل هستی عشقند، انتظار حقیقی‌ترین نوع زندگی است و زندگی حقیقی نه یک باید، که یک نیاز است، یک باید درونی است، یک باید برای بودن است. خدایا! مهربانا! لطیفا! شهادت می‌دهم که مولایم، آقایم، امام عصر، حجت توس و با تمام وجود شهادت می‌دهم که بازگشت او بی‌تردید حق است. [۲۳۶] من لحظه به لحظه به آمدن او گواهی می‌دهم و دم به دم مقدمش را انتظار می‌کشم و هر چند روزگار به درازا بکشد، به ظهورش امیدوارتر می‌شوم و به آمدنش منتظرتر. [۲۳۷] عزیزا! یادش را از خیالم میر؛ [۲۳۸] درونم را از انتظارش تهی مدار و مرا مصداق آیه‌ی (و الذین یصدقون بیوم الدین) [۲۳۹] قرار ده و در زمهری آنان که روز ظهور قائم را باور دارند. به این انتظار و باور رستگارم کن، ای مهربان‌ترین! [صفحه ۷۵]

دل‌های منتظر

دل، خانه‌ی محبت است و محبت سرشارترین طراوت بهار، خانه‌ی دلمان را لبریز کرده است. ای سبزترین! دریچه‌ی قلبمان یکسره به سوی آسمان انتظار مقدمت گشوده است و از پشت همین پنجره چشم به راه آمدنت نشستیم و اگر روزها بگذرد و عمرها سپری شود، قلب‌ها مان از یقین به آمدنت لبریز خواهد شد [۲۴۰] ذره ذره‌ی قلبمان گواه است که می‌آیی با عطر خوش حیات، تا به شمیم روح افزایت دل‌های مرده‌مان را زنده کنی. [۲۴۱]. بیا ای باغبان بنفشه‌های پاکی! بیا که انتظار آمدنت با تار و پود دل‌ها مان عجین شده است. این فقط چشم نیست که در فراق تو چشمه‌ی اشک است، این تنها دست‌ها مان نیست که به آسمان بلند است و تو را می‌طلبد، که با هر قطره‌ی اشکی، قلب نیز شرحه شرحه می‌شود، دل نیز می‌سوزد و می‌نالد. تو آرزوی دل هر زن و مرد با ایمانی که در هجرت نالان است. [۲۴۲] چه می‌شود که بیایی؟! ای مرهم دل‌های شکسته، ای طیب قلب‌های دردمند! داروی دل بیمارمان غبار مقدمت. کی غبار قدمت را توتیای چشم خواهم ساخت؟ ای یکه سوار وادی مهر! بیا که دل، داغ تو دارد و سر، مهر تو، ای مولا و ای مقتدای من! قلب من تسلیم توست، [۲۴۳] آینه‌ی حکم توست. که حکم تو حکم خداست. [۲۴۴] خدایا، به پاکی مقدمش سوگندت می‌دهم که [صفحه ۷۶] قلب مرا عرصه‌ی اطاعت محض از ولی امرت قرار ده! [۲۴۵] یاری‌ام کن تا عطر حضورش را از پس پرده‌ی غیبت بیابم و به یمن این حضور مبارک، گردن اطاعت بر امرش نهم. یاری‌ام ده تا آنچه خواست اوست، از عمق دل بخواهم و آنچه نمی‌پسندد، با تمام وجود ناپسند دارم. مهربانا! یادش را از یادم مبر. [۲۴۶] ایمان به او را در قلبم افزون کن [۲۴۷] و یقین به ظهورش را هر لحظه در برابر دیدگانم بنمای [۲۴۸] رحیما! عزیزا! رؤفا! در روزگار طولانی غیبتش، یقین به آمدنش را از ما

مگیر [۲۴۹] و در گذر این انتظار طولانی، خواب غفلت بر دیدگان ما می‌فکند و به فراموشی مان فرو میرد! مگذار این دل منتظر به بازیچه‌های دنیایی سرگرم شود و بر رنگ و وارنگ دنیا دل خوش کند. مگذار این قلب چشم به راه و شیفته‌ی قدمش، آنی رنگ و بوی غیر پذیرد و یا آینه‌ی تصویری، غیر تصویر بهار باشد و یا لحظه‌ای دریچه‌ای به غیر وادی مهر او بگشاید. مگذار قلبمان به اطاعت غیر او بتپد. ای مهربان‌ترین! مگذار دلمان بیش از این در انتظار آمدنش شرحه شرحه شود. به نسیم آمدنش روح حیات بر ما بار و چشممان را به جمال دل آرایش روشن کن و قلب‌هامان را به حضورش آرامش بخش، [۲۵۰] یا غیاث المستغیثین!

تلاش منتظران

سال‌هاست که در انتظار بهاریم و چشم به راه شکفتن شکوفه‌ی نرگس. [صفحه ۷۷] سال‌هاست که به امید آمدنش چشم بر آسمان دوخته‌ایم و دل منتظر داریم و نه چشم و دل، که ذره ذره‌ی وجودمان فریاد «العجل» دارد و ندای «أدرکنی» سینه‌ی می‌سوزد و نوای «أین بقیة الله» [۲۵۱] می‌خواند. قلب به ناله‌ی «الغوث» می‌تپد و دست، از آسمان دعا فرو نمی‌افتد. قدم اگر پیش می‌رود، به امید زمینه‌سازی ظهور اوست و زبان اگر کلامی می‌راند، به خیال رضایت اوست و عقل که سرمست نام خوش اوست، راه عشق در پیش گرفته و دنیا را فدای تار موی دوست می‌خواهد. انتظار تو نه تنها ما را، که جهان را در تب و تاب هجر سوخته است. صبح‌ها طلوع خورشید آغازگر عهده‌ی تازه با توست. عهده‌ی که هر صبح در هر روز بودنمان دوباره و صدباره با تو می‌بندیم و بیعت با تو را تازه می‌کنیم [۲۵۲] تا هر روز شیرینی این بیعت با حلاوت را دوباره حس کنیم و این امید هر روز در ما زنده شود که تو می‌آیی، هر چند دیر، در روزهای دور، اما می‌آیی و ما هر روز به اشک تو را می‌خوانیم. ای زنده‌ترین روح حیات! ای شاداب‌ترین بهار هستی! ای شیرین‌ترین گشایش دنیا! آیا یآوری هست تا به همراهی اش در فراقت ناله و زاری سر دهم؟ [۲۵۳] آیا چشم‌گریانی هست تا یار شیون او باشم؟ [۲۵۴] این اشک‌ها دانه‌های خواهش‌مند و نشانه‌های نیاز و این فریاد «أدرکنی» ناله‌ی کسی است که در گرداب غفلت اسیر است و یاری تو را می‌طلبد. بیا، بیا ای چشمه‌ی سار هستی! ای جویبار معرفت! ای باران خوبی! بیا که [صفحه ۷۸] در قدمت جان و مال و فرزند و همه‌ی هستی‌ام را فدا کنم. [۲۵۵] بیا که به اشک چشم در قدمت مروارید خیر مقدم بپاشم. بیا ای همه‌ی خوبی‌ها! هستی‌ام و مادر و پدرم به فدای قدمت. [۲۵۶]. کاش می‌آمدی و ما آماده‌ی آمدنت می‌شدیم. کاش بوی بهار در هوا می‌پیچید. کاش پا جای پای تو می‌نهادیم و در منش تو سیر می‌کردیم. [۲۵۷]. کاش خدا یاری‌مان کند از سستی و تنبلی دست برداریم [۲۵۸] و راه بهار را به خانه‌ی دلمان بگشاییم. کاش خدا لطفی کند و تو بیایی. گاهی با همه‌ی انتظاری که دل‌هامان را شرحه شرحه کرده است، این دنیای پرفریب صدرنگ چشممان را به خویش می‌خواند و دستمان را به خود می‌آلاید یا راه نفوذی به دلمان می‌یابد و ما را در پی خویش فرا می‌خواند و شیطان نیز که برای همین فریب مهلت گرفته است، در این میان سر از پا نمی‌شناسد. این انتظار توست که ما را در برابر این دشمن پر زرق و برق نگه دار است و اگر نبود امید آمدنت، هزار باره در گرداب هلاکت او غرق بودیم. گشایش کار ما در همین انتظار آمدن توست. [۲۵۹]. آن روز که بهاری شویم و سبز، آن روز که آسمان دلمان آبی باشد، آن روز نسیم انتظار تو بر دلمان وزیده است. به خدا که همین امید آمدنت، حیات جاری در وجود ماست. زندگی سخت است. آسمان تنگ دست و زمین تنگ دل گشته است. [۲۶۰]. [صفحه ۷۹] و ما اگر در کوران جهالت‌ها و غفلت‌ها با همه‌ی سختی‌های زندگی زنده مانده‌ایم، به همین نسیم حیات است. کی می‌شود که بیایی و لب‌های عطشناک زنده بودنمان را به زلال هستی جاری‌ات، سیراب کنی؟ کی می‌شود که بیایی تا آسمان هم بیارد و زمین به یمن قدومت گشاده و زنده گردد و قلب‌های مرده‌ی ما نیز روح تازه بیابد؟ [۲۶۱] بیا ای همه‌ی هستی فدای قدمت! بیا که صبر به پایان رسید و عطش فزونی یافت.

در عالم خلقت بنا بر این است که آنچه آسمانی است و اهل نور، راه به وادی سعادت دارد و آنچه خاکی است و اهل تاریکی، سر به گرداب هلاکت می‌گذارد. رسم بر این است که اگر بال پرواز به آسمان ایمان داشته باشی، به آسمان سعادت هم پر می‌گشایی و اگر پا در زنجیر پر زرق و برق دنیا در کشی، در گودال غفلت و تباهی خواهی ماند. آسمان عرصه‌ی عشق است و امام آسمانی‌ترین، آبی‌ترین، شفاف‌ترین و حقیقی‌ترین راه سعادت، و دوستی او محکم‌ترین ریسمان صعود است. اگر نمازت رایحه‌ی آبی آسمان بدهد، به آسمان راحت می‌دهند و اگر بی‌ولایت او سر به مهر بری، چونان است که نماز را بی‌وضو پایان دهی. این گونه بگویم که ولایت او مهر آسمانی بودن اعمال است و عمل بدون این مهر، به آسمان بال نمی‌گشاید. ولایت، یعنی دوست داشتن او، اطاعت محض از او و باور تصرف او [صفحه ۸۰] در همه چیز، حتی در وجود انسان‌ها و زندگی انسان‌ها؛ و به مهر ولایت است که اعمال پذیرفته می‌شود و افعال پاک می‌گردد؛ [۲۶۲] حسنات دو چندان، و [۲۶۳] سیه کاری‌ها محو می‌شود. [۲۶۴] مهر ولایت است که فطرتان را پاکیزه می‌کند، جانمان را طراوت می‌بخشد، از صافی تزکیه ما را می‌گذراند و کفاره‌ی گناهانمان می‌شود. [۲۶۵] ولایت رنگ آسمانی به اعمالمان می‌زند و آسمان، تنها آسمانی‌ها را می‌پذیرد. ولایت رنگ الهی به عمل می‌زند و خدا هر چه را که الهی باشد می‌پذیرد. ولایت مهر الهی بودن اعمال است. آن که با ولایت اعمالش را الهی کند، عملش پذیرفته می‌شود و گفتارش تصدیق می‌گردد. [۲۶۶]. و آن سوی رسم خلقت هم هست که هر کس، از الهی بودن، آسمانی بودن و از ولایت سر پیچد و ولایت را نفهمد و نخواهد که بفهمد و مهری غیر مهر ولایت بر عملش زند، خدای قهار او را به آتش افکند، عملی از او نپذیرد و میزانی برایش بنا نکند [۲۶۷] مگ رنه این که خدا، ولایت را میزان قرار داد و صراط مستقیم خواند [۲۶۸] و مهرش را در دل‌ها افکند؟ پس اطاعت از خدا در اطاعت از ولی امر اوست و اطاعت از ولی امر، اطاعت از خداست؛ [۲۶۹] چنان که دشمنی با او دشمنی با خداست [۲۷۰] و این زیباترین رسم [صفحه ۸۱] خلقت است که هر چیز بوی عشق و دوستی او بدهد، پذیرفته شود و آنچه از دوستی او بهره ندارد، بی‌بها ماند. این جاست که می‌بینی دوستی او چگونه در جزء جزء زندگی‌ات جاری است و می‌بینی که چه قدر دلت برای آسمان تنگ شده است. آسمان ابری را تصور کن که چه قدر مایه‌ی دل‌تنگی است. آسمان کجا و یار بهاری ما کجا؟ آسمان کجا و روشن‌ترین پهنه‌ی زیبایی خلقت کجا؟! خدایا! به مهر فزونت آن طلعت زیبا را به ما بنمایان [۲۷۱] و دریچه‌ی چشمانمان را بر آسمان نگاهش بگشا! آمین.

در انتظار طلوع

طلوع خورشید همیشه زیبا و جذاب است. آن قدر که می‌ارزد برای دیدنش، از خواب شیرین صبح گاهی هم دست کشید؛ اما اگر یک شب تاریک و ظلمت برهوت یک بیابان سرد را تجربه کرده باشی، تاریکی و ترس، بدنت را بی‌حس کرده باشد و سرما تا عمق درونت نفوذ کرده باشد، آن وقت تابش نخستین پرتو خورشید، نه فقط زیبا و جذاب، که تنها امید زندگی است، همه‌ی آرزوی درونی توست، مایه‌ی دلگرمی است و ماندن، دلیل بودن است و اینک ما در انتظار چنین طلوعی هستیم. در این برهوت دنیای مادی که شیطان‌های زور و زر و تزویر و ابلیس‌های خودکامگی و دنیا طلبی از همه سو احاطه‌مان کرده‌اند و اسب سرکش نفس را می‌تازانند، در این وانفسای ظلمت و جهالت که گوهر ارزش‌ها را به بهای ناچیز مادیات می‌فروشنند، در این سرمای بی‌دینی و [صفحه ۸۲] مادیت پرستی، در انتظار طلوع گرم خورشیدیم. و قسم به شب پوشاننده [۲۷۲] که روز خواهد درخشید. راه گم کردن‌ها، زمین خوردن‌ها تاریکی‌ها و هراس شب تاریکی‌ها و تشنگی‌ها به پایان خواهد رسید و روز خواهد آمد. آری، در روز طلوع خورشید هدایت، روز شکفتن گل‌های نرگس، روز بارش باران رحمت، درون یخ‌زده‌مان به گرمای ایمان او گرم خواهد شد و زمستان جهالت و غفلت بار خواهد بر بست و بهار ایمان و معنویت بر چهره‌مان گل مسلمانان خواهد رویاند. او خواهد آمد و به قلب‌های مرده‌مان روح حیات خواهد دمید [۲۷۳] ریشه‌ی گمراهی‌ها و دشمنی‌ها را بر خواهد کند. [۲۷۴] او خواهد آمد و آثار

اندیشه‌های باطل و هواهای نفسانی را محو خواهد کرد [۲۷۵] و بر زمین، باران عدل خواهد بارید [۲۷۶] او خواهد آمد، صاحب روز فتح و پیروزی [۲۷۷] مژده رسان فتح، نسیم خوش عطر هدایت و نصرت: آینه‌ی تجلی خدا و در آن به تماشای خدایی بودن خواهیم نشست. [۲۷۸] درگاه خدای بهشت روی خواهد نمایاند و از آن به وادی سعادت ره خواهیم یافت. [۲۷۹] او خواهد آمد و بر گستره‌ی زمین، زلال پاکی جاری خواهد کرد. سینه‌های تنگمان آن روز [صفحه ۸۳] شفا خواهد یافت. [۲۸۰] از مدد الهی لبریز می‌شویم که و رحمت واسعه است و پهنای زمین در برابر گستردگی رحمتش دانه‌ای خرد خواهد بود. وقتی که موعود بیاید، قرآن حیاتی تازه می‌یابد، [۲۸۱] حدود بر زمین مانده‌ی الهی، برپا می‌گردد، [۲۸۲] راه نمایانده می‌شود [۲۸۳] و گمراهی‌ها پایان می‌گیرد. او می‌آید با یک بهار سبزی و ترنم، با یک آسمان باران رحمت و با یک نگاه رحیم. و دنیا چه می‌خواهد برای زیر و رو شدن و از تاریکی و عطش بیرون آمدن و بهشت را مجسم کردن. او می‌آید تا بهار را در همه‌ی دل‌های مرده به پا کند. گل‌های سرخ محمدی را آن روز همه جا می‌توان دید. بر پنجره‌ی خانه‌ها نسترن عفاف خواهد روید. ظلم نایاب خواهد شد و دنیا بی‌بها. چشم‌ها به دنبال قطره‌ای از زلال معنویت، یک کویر طولانی را طی نخواهند کرد؛ که آن روز این آب زلال در همه‌ی دل‌ها جاری خواهد شد و دل‌های خالی از این زلال پاک، محو خواهند شد. علف‌های هرز روییده در زمین، آن روز برکنده خواهد شد. او می‌آید در روزی که مؤمنان به یاری خدا لبریز از شادی خواهند شد. [۲۸۴] مهربانی‌ها سر می‌گیرد و لطافت مفهومی تازه می‌یابد، نمازها آن روز شمیم بهشت می‌دهند، نگاه‌ها، مهربانی رد و بدل می‌کنند. هیچ یتیمی بی‌دست نوازش نخواهد ماند. هیچ مسکینی در انتظار لقمه نانی شب و روز را به گرسنگی نخواهد گذراند. هیچ دستی به ستم بلند نخواهد شد، حکومت عدل علوی چهره خواهد نمایاند و برادری را [صفحه ۸۴] آن روز می‌توان معنا کرد. چه مبارک سحری خواهد بود و چه فرخنده روزی آن روز که او بیاید!

فصل رویش

تا بهار نیامده باید خاک‌های باغچه‌ی دل‌مان را زیر و رو کنیم، بذری بپاشیم، آبی بدهیم و در انتظار بهار بمانیم. بهار فصل بذری پاشیدن نیست. فصل جوانه زدن، شکفتن و رویدن است. بهار که بیاید دیگر بذری به کار نمی‌آید. باید قبل از آمدنش دل‌مان را زیر و رو کنیم، هر چه وسعت دلتان بیش‌تر، گل‌های نیکوی باغچه‌تان بیش‌تر و زیباتر. هر چه دلتان آسمانی‌تر، گل‌های باغچه‌تان زنده‌تر و شاداب‌تر. در گوشه‌ای از باغچه‌ی دل، بذری ایمان بکارید و در گوشه‌ای نهال تقوا بنشانید و دانه‌های گل عفاف و حیا را نیز در گوشه‌ای دیگر بپاشانید. باغچه را با دانه‌های گل عشق به ولایت زیبا کنید. قدری هم آب صداقت و اخلاص بر آن‌ها پاشید تا بهتر بروید و باغچه‌تان زیباتر شود و بهار باغچه‌ی وجودتان را پسندد و به میهمانی دلتان بیاید. روزی که بهار بیاید، باغچه‌ی بی‌بذر مانده و پوسیده، بهاری نخواهد شد. بهار به چنین باغچه‌ای سر نخواهد کشید. روزی که سبزترین و زنده‌ترین بهار هستی بیاید، روزی که روشن‌ترین آیه‌ی پروردگار ظهور کند، آن روز دیگر ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد، فایده‌ای نخواهد داشت. [۲۸۵] روزی که شکننده‌ی شوکت عصیان کاران ظهور کند، [۲۸۶] روزی که نابود کننده‌ی کافران بیاید، [۲۸۷] روزی که از بین برنده‌ی دشمنان خدا پدیدار شود، آن روز [صفحه ۸۵] ایمان تازه، بهایی نخواهد داشت؛ زیرا آن که عمری در گرداب دنیا غرق باشد، نمی‌تواند به جرسی به آسمان روشن ایمان پرواز کند و این پرواز اگر هم ممکن باشد، در آن ساعت واقعه [۲۸۸] آن هم با بال‌هایی آلوده به لجنزار دنیایی چه بهایی خواهد داشت؟ بهار جاده‌ی حیات است و بهار سبز موعود ما، سیل الله است. جاده‌ی سیر به سوی خداست؛ راهی است برتر و برگزیده، صراط مستقیم است. [۲۸۹]. راه راست خداست که به رستگاری می‌رسد و پایانش سعادت است. کسی که به این راه قدم نگذارد، بی‌هیچ تردید پا به جاده‌ی هلاکت گذاشته است. [۲۹۰] کسی که از سیره‌ی موعود منجی پیروی نکند، مهر هلاکت بر پایان نامه‌ی زندگی‌اش زده است و روزی که او بیاید، هلاک را به چشم خواهد

دید. تاریکی و تاریک پسندان با طلوع خورشید نابود خواهند شد. چشمانی که به تاریکی خو کنند، به نور خورشید کور خواهند شد و تاریک پسندان را آن روز همه می‌شناسند. آن‌گه با تاریک دلی الفتی دیرین دارد، چگونه می‌تواند به دروغ بگوید که در انتظار خورشید بوده است. آن روز، روز (یعرف المجرمون بسیماهم) [۲۹۱] است. روزی که مجرمان به سیماشان شناخته شوند. روزی که چهره‌ها فریاد می‌زنند و آنچه در درون دارند، بر آینه‌ی ظاهر، هویدا می‌کنند و آن روز این شمشیر «قاصم المعتدین» است که همه‌ی تاریکی‌ها و ظلمت‌ها را در برمی‌گیرد. آیا خبر آن غاشیه به شما [صفحه ۸۶] رسیده است؟! (هل اتیکم حدیث الغاشیه؟) [۲۹۲] آن فروگیرنده که اهل باطل را دربرگیرد. تردید نکنید که بهار در راه است. تردید نکنید که طلوع خورشید نزدیک است. بیاید برای بهار آماده شویم. بیاید با نور معرفت آشنا شویم. بیاید نورانی شویم و بهاری، و دعا کنیم که بهار بیاید. با همه‌ی سبزی‌اش، با همه‌ی روشنی‌اش و سلام بر نور خدا که هرگز خاموش نمی‌شود. [۲۹۳].

در غربت بقیع

این روزها در روزهای غربت و انتظار، در غربت بی‌پایان و آسمانی بقیع کسی به زیارت می‌آید. آرام و سنگین قدم برمی‌دارد؛ با یک آسمان پاکی، یک دریا صبوری، لبریز از نور و سرشار از مهر. آسمان چشم‌هایش اما ابری است. جان عالمی به فدای اشک‌های تو، ای عزیزترین هستی موعود! ای همه‌ی هستی فدای قدمت! صبورانه اشک می‌ریزد و آرام نجوا می‌کند قصه‌ی مادر و پهلوی شکسته، یاد پدر و مظلومیت در گلو مانده، خاطره‌ی لب‌های تشنه و ضرب تازیانه، داستان یک تاریخ سراپا مظلومیت و صبوری، حکایت یک بوستان از تبار گل یاس و از جنس نور دستخوش طوفان جهالت و سیلاب غفلت و آتش دنیاطلبی، که دل را شرحه شرحه می‌کند و جان را آتش می‌زند. او اینک آمده است تا آرام و صبور به امر خدا منتظر بماند تا آن لحظه‌ی موعود. آمده است تا آن روز که تیشه‌ی ستم بنیان هستی را نشانه رود، کشتی نجات هستی از طوفان ستم باشد. او ذخیره‌ی خداست تا آن روز برخیزد و به قدرت الهی‌اش به شمشیر پولادین عدالت کمر ظلم و جور را بشکند و [صفحه ۸۷] باز عالم را به بودن فراخواند. آن روز، گاه آمدنش نه پشیمانی سودی بخشد. و نه توبه‌ای مقبول افتد؛ نه پناهی ماند و نه سدی راه بر او بندد. اگر قرار است بهار بیاید، باید هر چه خزان و خزان‌زده است از میان برود. اگر قرار است عالم از نور لبریز شود، باید آنچه تاریکی و تایک دلی است از میان برود و او می‌آید تا بهار و نور و روشنایی را بیاورد، آن‌گونه که نامی از جهل و غفلت و تاریکی و بدخواهی نماند. لکه‌ای هر چند محو و بی‌رنگ از ستم باقی نخواهد ماند، آن روز که او قیام کند. سیل خشم و انتقام او طوفان نوحی است که زمین را از هر چه زشتی و پلیدی است پاک می‌کند. آن روز مظلومیت از قاموس شیعه پاک خواهد شد و دل‌های مؤمنان به پهنه‌ی تاریخ سراسر مظلومیت، از بهار لبریز خواهد شد.

کشایش سبز

وقتی زمانه بر تو سخت می‌گیرد، روزگار با چهره‌ی دشواری و رنج به تو رو می‌کند گرفتاری‌ها از هر سو دست و پای دلت را می‌بندد و هر خردی در برابر چشمت، اندوهی بزرگ جلوه می‌کند و بر داغی مرهم نهاده، داغی دیگر بر سینه‌ات زخم می‌زند، آرزو می‌کنی دری به وادی امن و آسایش گشاده شود که آفتابی دلچسب و سکوتی آرام بخش داشته باشد. به انتظار بهار می‌نشینی، تا راه نجات تو از همه‌ی رنج‌ها باشد. آرزو می‌کنی که در کارت فرجی حاصل شود، راهی باز شود، چاره‌ای ساز شود و سینه‌ی تنگت به نفسی آرام دل خوش کند. اینک در عصر غیبت بهار، ما این‌گونه مانده‌ایم. دل‌هامان در بند تجمل و رفاه، چشم‌هامان اسیر رنگ و وارنگ دنیا و قلب‌هامان گرفتار غفلت و [صفحه ۸۸] جهالت است. دشمن نفس از یک سو به تباهی مان می‌کشاند و شیطان قسم‌خورده‌ی بیرونی نیز از سوی دیگر به ظلمت مان می‌خواند. بلا- بر ما شدت گرفته، [۲۹۴] درماندگی مان

آشکار شده، [۲۹۵] پرده از کارمان برداشته شده، [۲۹۶] زمین بر ما تنگ می‌گیرد و آسمان از ما باران را دریغ می‌دارد. [۲۹۷] آرزومان گشایشی نیکوست، [۲۹۸] فرجی آسمانی، زود و نزدیک؛ چشم بر هم زدنی بیش، تاب نداریم. [۲۹۹] در عطش حیات خواهیم سوخت اگر تو نیایی، ای زنده‌ترین بهار حقیقت! او در گرداب گرفتاری‌ها غرق خواهیم شد، ای مهربان‌ترین منجی موعود. ای همه سپیدی و پاکی! اگر تو نیایی، در اسارت رنگ‌های مجازی تباه خواهیم شود. ای روشن‌ترین جلوه‌ی بهشت! چاره‌ی مان تنها به دست توانای توست. در قفس غفلت را تنها نگاه رحیمانه‌ی تو می‌گشاید، به نسیم رحمت تو اندوه از دل‌ها زدوده می‌شود [۳۰۰] و غم از سینه‌ها بار می‌بندد، [۳۰۱] زمین تاریک پر از ظلم و جور، به قدم پاک تو، از شمیم نور و عدالت پر می‌شود. [۳۰۲] ای کشتی نجات! اگر تو نیایی آسمان دلمان گرفته خواهد بود و داغ عصرهای جمعه هر هفته بر دل‌هامان سنگینی خواهد کرد. دست و پامان در بند مادیت خاک، اسیر خواهد ماند. اگر تو نیایی حیات بوی ماندن نخواهد داشت و زنده بودن بوی زندگی نخواهد داد. بی‌تو ای حقیقی‌ترین حیات! همه چیز مجازی است. جز عشق تو هر عشقی مجاز است و رنگ غم دارد و جز در نگاه تو مهربانی بی‌معناست. [صفحه ۸۹] اگر تو نیایی، حق در غربت افول، خواهد ماند [۳۰۳] و ظلمت، پادشاه گستره‌ی وجود خواهد بود [۳۰۴] و اندوه، پرده‌ای بر همه‌ی زیبایی‌های طبیعت خواهد کشید. [۳۰۵] هستی لحظه به لحظه در انتظار ظهور توست، ای شادی بخش روزگاران! [۳۰۶] پس بیا، ای مهربان‌ترین نگاه و بتاب ای خورشید تاریکی‌ها! [۳۰۷]. قدم بر نه، ای بهاری‌ترین فصل! [۳۰۸] بیا تا روزهامان درخشان شود [۳۰۹] بیا تا پرچم‌های برافراشته‌ی تو را بر سر در همه‌ی دل‌های مان به پا کنیم. بیا و در کارمان گشایشی کن! لطیف! مهربانا! به مهربانی‌ات باب فرج بر ما بگشا [۳۱۰] و به لطف سلطه‌ی غم بر را از ما بردار! [۳۱۱] رحمتی بر ما فرو فرست و گشایشی شیرین و دلپذیر در کارمان بنه! [۳۱۲] دینمان را عزت بخش، حق را طالع کن، تاریکی را بمیران و پرده‌ی اندوه را برکش! [۳۱۳] رحیما! به گناهانمان در مگیر، به سیاه‌رویی‌مان چشم مینداز، به تهی دستی‌مان در نکویی و طاعت غضب میاور. باران رحمت را بر ما نازل کن، بهار را مژده‌ی ظهور ده، در ظهور منجی موعودمان تعجیل کن، چشم آلوده به دنیامان را به جمال نورانی‌اش روشن دا و به نسیم آمدنش دل‌های مرده‌مان را مستی حیات بخش، ای مهربان‌ترین مهربانان! [صفحه ۹۰]

بشارتی شیرین

چه مژده‌ای برتر از مژده‌ی آمدن بهار در پی یک زمستان سخت و طولانی؟ چه بشارتی شیرین‌تر از بشارت طلوع خورشید در پی یک شب تاریک و سرد؟ چه پیامی نیک‌تر از پیام حضور زلال آب برای لبانی تشنه و خشکیده، چه بشارتی زیباتر و روح بخش‌تر از آمدن منجی، برای دنیا آلوده‌ی امروز؟ این بشارت حق است. بی‌تردید او خواهد آمد و بهار را با همه‌ی طراوتش برای دل‌هامان به ارمغان خواهد آورد. بی‌تردید او خواهد آمد و در میان گرداب سراسر هلاک دنیای مادی ریسمان نجات ما خواهد شد و قسم به خدای آسمان و زمین که او بر حق است. [۳۱۴]. و روزی که بیاید، ندای (جاء الحق) [۳۱۵] از ذره ذره‌ی وجود برخوردار خواهد خاست و دل‌های با ایمان، آن روز به یاری خدا شاد خواهند شد. [۳۱۶]. بشارت آمدن منجی ندایی است که همواره در گستره‌ی تاریخ جاری بوده است. چنان که خدا می‌فرماید: بعد از کتب آسمانی در زبور داوود نوشتیم که زمین را بندگان صالح به ما ارث خواهند برد. [۳۱۷]. آری، زمین از آن مولای ماست و خلقت همواره در انتظار لحظه‌ی موعود، تا این بشارت عظیم بر پهنه‌ی زمین جاری شود و بهاری‌ترین روز هستی بر [صفحه ۹۱] صحیفه‌ی یک شب طولانی و تار، مهر پایان زند. سینه‌های منتظر فردایی را به چشم خواهند دید که بهار با همه‌ی مهربانی‌اش به خانه‌هاشان سر می‌زند. لب‌های تشنه‌ی دیدارش بر جویباری‌های رحمتش در آیند و سیراب شوند. [۳۱۸] و عالم وجود در پی عطشی طولانی و سوزان از زلال حیات بخش حضورش لبریز شود. او می‌آید و زمین را که از سیاهی ظلم تار شده است، به نور عدل روشن می‌کند. [۳۱۹] او می‌آید و آسمان دل‌ها را از نور معرفت و ایمان لبریز می‌سازد. او می‌آید و ریشه‌ی ستم و تباهی را با نگاه مقتدرش می‌خشکاند. او می‌آید و آن روز بهاری را آسمانیان، آنان که دل‌هاشان بهاری

است، به چشم خواهند دید.

عصر آدینه

غروب جمعه را انگار خدا آفریده است تا آینه‌ی همه‌ی دردها و زخم‌های شیعیان باشد و رنج سال‌ها غربت از امام و زخم سال‌ها یتیمی امت را بنمایاند؛ با این همه، غروب دل‌گیر آدینه با همه‌ی غم‌زدگی‌اش انگار لبریز از معرفت است؛ پر است از بانگ جرس و شاید آهنگ بیدار باش خداست که به رنگ غروب در آمده است. آشفته‌گی روح را عصر جمعه به وضوح حس می‌کنی، روحی که مدام تحمل‌مان می‌کند، زمینی بودن‌مان را، غرق بودن‌مان در دنیا را و در بند اسارت بودن‌مان را، تا خاکی‌ترین بخش هستی فرود می‌آید و او که از جنس آسمان است در زمین خاکی آشفته می‌شود. [صفحه ۹۲] و عصر جمعه انگار زمان کوتاهی برای رهایی روح است. برای همین است که عصر جمعه دلت هوای قرآن خواندن می‌کند و هوای راز و نیاز و دعای سمات. دلت از دنیا می‌گیرد؛ از دنیایی که پر است از زیبایی‌های دروغین، عشق‌های دروغین، لذت‌های دروغین و دلت برای حقیقت پر می‌زند. غروب جمعه، آینه‌ی دل‌تنگ توست تا در آن محکش بزنی که تا کجا عاشق است و منتظر؟ از امامش چه می‌داند و از رسولش و از خدایش؟ و نم‌نمک زمزمه‌ی روح را می‌شنوی که: «خدایا! خودت را به من بشناسان، بارالها! با رسالت‌های ما آشنا کن. مهربانا! حجتت را، امام زمانم را، مولا-یم را به من بشناسان که اگر حجتت را به من ننمایی، از راه تو گمراه خواهم شد». [۳۲۰]. «لطیفاً! در دینت ثابتم گردان، به طاعت مشغولم دار و در آزمونی که برای خلق بر نهادی، پیروم کن». [۳۲۱] و «قلیم را مطیع ولی امرت دار». [۳۲۲] عصر جمعه عشقی در دلت موج می‌زند و حسرت عمیق دوری از امام در دلت تیر می‌کشد. حالا با تمام وجودت زمزمه می‌کنی: «این بقیة‌الله» [۳۲۳] تازه می‌فهمی که دنیا چه قدر وابسته‌ی اوست و بودن، تا چه حد به او نیازمند است. پس چشمانت، همه‌ی وجود و حتی خدا را شاهد می‌گیری که به او و به هر چه او به آن ایمان دارد، مؤمنی [۳۲۴] و این که دوستش می‌داری، که تسلیم امر او بی و مطیع او، [۳۲۵] به مقام بلندش، به علم و دانایی‌اش و به ولایتش اعتراف می‌کنی [۳۲۶] و نیز به رجعتش و این بازگشت شیرین را سخت انتظار می‌کشی. [صفحه ۹۳] وقتی این نسیم خوش معرفت تمام وجودت را عطر آگین می‌کند، از همه‌ی آنچه دوره‌ات کرده، بیزار می‌شوی، از رنگارنگی دنیا، از سر و صداها، فریبنده، از حرف‌های پوچی که دانه دانه زنجیر عذابت را می‌بافند، از دویدن‌های پی در پی و بی‌پایانت به دنبال سراب دنیا و از خویش منزجر می‌شوی که چه قدر غرق در دنیایی و چه قدر از انتظار حقیقت دوری و چه قدر بودن را از دست داده‌ای و به چه چیزهای کوچکی دل بسته‌ای. بزرگی ما انسان‌ها آن قدر است که زمین و آسمان و کوه در تحمل بار اماتتی که کشیده‌ایم در مانده‌اند، اما گاه آن قدر کوچک می‌شویم که دل به قطعه‌ای از این زمین و آنچه در آن است می‌بندیم. سینه‌های آسمانی ما کهکشان عشق خداست، اما گاه در این پهنه‌ی سترگ عاشقی، دل به دنیای خاکی می‌بندیم. و چه قدر آن لحظه غافلیم، غافلیم از بزرگی خود، از عظمت روح و از جایگاه بلند خلیفه‌اللهی‌مان. و عصر جمعه لحظه‌ی آشتی با روح است. لحظه‌ی رها کردن روح از اسارت خاک در دنیای خاکی، استشمام عطر انتظار و لحظه‌ی حس کردن نسیم امید است. عصرهای جمعه بوی امام می‌دهد، بوی موعود بر حقمان، بوی سبز بهاران.

در نسیم انتظار

خورشید صبح جمعه هر هفته به یاد آن سحرگاه دلپذیر که تو با میلادت شب‌نم حیات بر بوستان هستی نشاندی، شادتر و روشن‌تر طلوع می‌کند. صبح جمعه آسمان آبی‌تر از هر صبح دیگر است و نسیمش خوشبوتر و روح افزاتر از هر نسیم دیگر. صبح جمعه بوی بهار می‌پیچد، حتی اگر در [صفحه ۹۴] زمستانی‌ترین روز سال باشی. اگر خستگی یک هفته روز مرگی و تلاش بگذارد، اگر جمعه را بشناسی و قدر بدانی، اگر در انتظار جمعه‌ی موعود باشی و خلاصه اگر خواب خوش بامدادی مجال دهد، می‌توان در

طراوت این صبح دلپذیر، نه بهاری، که بهشتی شد. می‌توان با نسیم خوشش روح را جلا داد و آینه شد. می‌توان با قطرات شبنم صبحگاهی‌اش زنگار دل را زدود. اگر دل پاک و منتظر باشد، می‌توان در صبح جمعه شمیم عطر حضورش را بوید، آن گاه در زلال ولایتش وضو ساخت و نمازی شیرین به جا آورد. چه حلاوتی دارد این نماز! چه قدر ماندنی است! انگار که به او اقتدا کرده‌ای و از لطافت ترنم آبشار حضورش سیراب شده‌ای. نماز که به آخر می‌رسد، خیال پیوستن به او دلت را لبریز می‌کند و زبان، ترنم آغاز می‌کند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم». [۳۲۷] آن قدر که این دل شیدا از امید بودن با او لبریز شود و چه سخت است دور بودن از او چه سخت است نشنیدن حتی زمزمه‌ای از او! [۳۲۸] چه سخت است این تنهایی ما و کوتاهی دستمان از دامن او! کجاست آن فردایی که به دیدارش حیاتی دوباره یابیم [۳۲۹] و از زلال مهرش سیراب شویم؟ [۳۳۰] «هل الیک یابن أحمد سبیل فتلقی؟» [۳۳۱]. این زمزمه دل شیفته است که ندبه سر داده است و می‌سوزد و آرام آرام عقده‌ی دلتنگی را در این نجوای عاشقانه با تو می‌گشاید. چه نجوای آرامی [صفحه ۹۵] دارد این ندبه‌های صبحگاهی! چه روح بخش و طراوت زاست! چه صفایی به دل می‌دهد! به جز صبح جمعه و در میان عاشقان آن موعود مهربان کجا می‌توانی چنین پاکی و زلالی را دریابی؟ دعای ندبه آهنگ دلتنگی و نغمه‌ی ایمان، و فریاد عشق به امام و تمنای مرهمی بر آتش این حرمان است. ندبه‌ی صبحگاهی صیقلی است که به روح خسته از هجران می‌دهی تا زنگار فرو ریزد و شفاف شود. روح باید در زلال این آبشار معرفت شسته شود تا پاک و بی‌آلایش ظهور یار را تمنا کند. جسم را هم باید شست و شو داد. باید در این روز سراسر نور، در این عید مبارک، در این بهاری‌ترین روزهای سال، در روز جمعه، از هر کدورتی پاک شوی. پیامبر خدا، حضرت محمد به امیر مؤمنان، علی می‌فرماند: «یا علی! در هر جمعه غسل جمعه را به جا آور اگر چه باید قوت روز خود را بفروشی و آبی تهیه کنی و خود گرسنه بمانی که هیچ سنتی بزرگ‌تر از غسل جمعه نیست». [۳۳۲]. بگذار آب، این رحمت مجسم خدا در خلقت، کدورت از تو برگردد و تو در این ریزش رحمت زمزمه کن که: «خدایا! مرا از توبه‌گویان و پاکان در گاهت قرار ده!» [۳۳۳] بگذار خنکای آب، درونت را هم شست و شو دهد. بگذار خطاکاری و تیرگی از جانت شسته شود و تو تا جمعه‌ای دیگر و طهارت و طراوتی دیگر پاک بمانی، آن چنان که آینه‌ی نیکی‌ها و نکویی‌ها شوی. و صد حیف که این لحظات ناب جمعه رفتنی است! چشم بر هم زنی، جمعه‌ای می‌آید و می‌رود و باز هم تو در انتهای جاده‌ی انتظار می‌ایستی، پاک [صفحه ۹۶] و با طراوت، زلال و مطهر، با یک سبد گل راز و نیاز شبانه و ندبه‌ی سحرگاهی و یک آینه‌ی در دل، و انتظار، یعنی همین مهیا بودن تو. گوارایت باد حلاوت این پاکی!

در حسرت دیدار

«ای عزیز! ما و کسانمان به سختی افتاده‌ایم. با سرمایه‌ای اندک آمده‌ایم، پیمانمان را پر کن و بر ما بخشش کن که خداوند بخشنده‌گان را دوست می‌دارد». [۳۳۴]. این زبان حال برادران یوسف است آن که از رنج خشکسالی با سرمایه‌ای اندک، دست نیاز به سوی عزیز مصر دراز کرده بودند. و زبان حال ماست آن روز که تو بیایی و ما با سرمایه‌ای اندک و شرمساری بسیار، دست نیاز به سوی عزیز دراز کنیم؛ که همه نیازمند توایم و امید بسته به لطف تو. توشه‌مان از حسنات خالی مانده و نامه‌ی اعمالمان از عصیان پر شده، اما منتظریم تا بیایی به این امید که با این سرمایه‌ی اندک، از مهر لبریزمان کنی و از لطف سرشارمان. ای یوسف فاطمه علیهاالسلام مایه‌ی امیدمان عشق توست که همیشه در دلمان موج می‌زند و سرمایه‌مان ناله‌های شبانگاهی که در دوری‌ات سر داده‌ایم. ای عزیز! ای مهربان! ای خدایی مرد! به سرمایه‌ی اندک و توشه‌ی خالی‌مان. منگر، به نیاز، امید و عشقمان بنگر! نور مهتر را در دل‌ها مان بتابان، ما را در جاده‌ی رضایت خود راهی کن، دستمان را بگیر و یاری‌مان کن! امام من! مولای من! همه‌ی امید من! بارها خواننده‌ام داستان نیازمندی را [صفحه ۹۷] که بار نیاز بر در خانه‌ی پدرانت برده و سفره‌ی حاجت نزد امام عصرشان گسترده‌اند. و چه با مهر، بی‌آن که زبان به شکوه باز کنند، نیازشان برآورده و حاجتشان روا شد، دل‌شان از نور مهر ولایت لبریز و

چشمانشان به جمال امام زمانشان روشن گشت. و اینک در عصر غیبت ما مانده‌ایم و یک دل پر حسرت و یک سینه‌ی پرسوز و یک چشم به راه مانده، در حسرت آن که نزد تو آییم و با تو شکوه کنیم، می‌سوزم. دورادور تو را می‌خوانیم و با تو نجوا می‌کنیم. اما از تو نجوایی نمی‌شنویم. هر چند در یاری تو نیازی به خواهش ما نیست و در لطف تو حاجت به تمنای ما، اما نیاز ما دیدار توست. حاجتمان پابوس آمدن تو و آرزوی مان بودن در رکاب توست و ما در حسرت این نیاز سوخته‌ایم، ای مولای پنهان از نظر! ای خورشید پنهان! از پس پرده‌ی غیب به در آی، دست دعا بردار و خدا را بخوان! اجابت را از او بخواه و بر این حرمان، مهر پایان نه که تاب از دست رفته و جام صبوری لبریز گشته است.

جمعه‌های صبوری

جمعه‌های صبوری یکی در پی دیگری می‌آیند و می‌روند و چشم‌های منتظر از آغاز هفته چشم به راه جمعه می‌ماند. جمعه انگار دریچه‌ای است به وادی سبز و پرتکاپوی انتظار. لحظه‌ای است که می‌توان در آن سر از لایه‌های هزار توی روز مرگی بیرون آورد و همراه با دعای منتظران نفسی تازه کرد و دل را از نسیم خوش انتظار لبریز نمود. جمعه‌های پی در پی انگار [صفحه ۹۸] نردبانی است که قدم به قدم از آن بالا می‌روی و پله پله به آن لحظه‌ی آسمانی موعود نزدیک می‌شوی. به هوش! که پایت نلغزد، جمعه ای را از یاد مبری، پله‌ای را جا نیندازی. آن گاه بنگری چه نردبان سبزی است اتصال جمعه‌های پی در پی لبریز از انتظار و چه شیرین تو را به موعود مهربانی‌ها نزدیک می‌کند. عصر پنج‌شنبه وقتی که خورشید اندک اندک سر بر غروب دل‌تنگی می‌نهد، وقتی آسمان پر می‌شود از فرشتگانی که با قلم‌های طلا، صحیفه‌های نقره‌ی شان را از صلوات بر محمد و آل محمد پر می‌کنند، [۳۳۵] دل به هوای دیداری یا نسیم کرامتی و یا دست کم به هوای شیرینی راز و نیازی، در هر تپشی، بر زلال‌ترین چشمه‌ی رحمت جاری خدا، پیامبر مهربانی‌ها محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر همه‌ی گل‌های پاک بوستانش سلام و درود می‌فرستد و از این درودها ریسمانی می‌سازد تا بهشت، با کوله‌باری از هزاران افاقای نیکی و بارانی که هر قطره‌اش کلدورت هزار گناه را می‌شود و با آن ریسمان تا هزار پله بالا- می‌رود. [۳۳۶] تا آن جا که جز هاله‌ای از نور آبی رنگ اجابت چیزی نیست. چه می‌شود اگر شبی تا میان آن هاله‌ی نور بالا رویم و در آن غوطه‌ور شویم و نورانیت شب جمعه را دریابیم. سبحان الله اگر این شب جمعه است با این روشنی؛ پس روز جمعه را چه نیاز به طلوع خورشید است؟ و لحظه‌ای دلت می‌لرزد و اشک چشمت را پر می‌سازد و آرزو می‌کنی کاش خورشید جمعه‌ی موعودمان طلوع می‌کرد و ما در چشمه‌ی نورش همه‌ی [صفحه ۹۹] تاریکی دلمان را می‌شستیم. چه بهانه‌ی شیرینی است آمدن جمعه برای دل‌های پاک که از کلدروت یک هفته آلودگی به دنیا خسته‌اند و می‌خواهند در چشمه‌ی زلال جمعه شست و شویی بکنند، پاک و شفاف شوند و آینه صفت در انتظار دیدارش بنشینند. چه قدر جمعه‌ها به بهشت نزدیک است و به تو ای بهشتی‌ترین گل بوستان خلقت! چه می‌گویم؛ که بهشتی بودن تو افتخاری است نه برای تو که برای بهشت خدا. بلندترین درجات بهشت هم، بی‌تو بی‌صفاست، ای آخرین یادگار رسول خدا! ای مبارک‌ترین ثمره‌ی عصمت! و ما هر شب جمعه نه در انتظار بهشت، که در انتظار تو ضجه می‌زنیم و می‌نالیم. گفته‌اند خواندن سوره‌ی اسراء در شب جمعه دل را در صف یاران امام قرار می‌دهد. [۳۳۷] چه تناسب شیرینی است بین خواندن این سوره و بودن با تو؛ که در صف یاران تو بودن، خود عروجی آسمانی و دل‌نشین است در گستره‌ی بودن خاکی انسان. و گفته‌اند در شب جمعه ملک الهی از بالای عرش، از جاب خدا ندا می‌کند که آیا بنده‌ی غمگینی هست که از من بخواهد و من پیش از طلوع غمش را فرج دهم و دعایش را مستجاب گردانم؟ [۳۳۸] و ما هر شب جمعه به التماس، خدا را می‌خوانیم: «اللهم نشکو الیک غیبه و لینا». [۳۳۹] یا رحمن و یا رحیم! ای مهربان‌ترین مهربانان! وعده کردی که چون گروهی، مستحق عذاب گردند و شب جمعه مرا بخوانند، عذاب از ایشان بردارم. [۳۴۰]. [صفحه ۱۰۰] اینک این ما و این حرمانی که بدان مبتلا شده‌ایم. این ما و این غیبت امامان که سزای گناهکاری و سیاه دلی ماست. این ما و این چشمان ما که به

کیفر خو کردن به تاریکی، از دیدار آن خورشید بی‌مثال محروم است. بارالها! یا غفار و یا غفار! این عذاب را از چشمان ما بردار، چشمه‌ی دل‌مان را صفا ده تا از مهر او لبریز شود و پرده‌ی دنیا دوستی از دریچه‌ی چشمان برکش تا به دیدار جمالش روشن گردد؛ به مهربانی‌ات ای مهربان! زلال اجابت بر آتش حرمان ما بریز. [صفحه ۱۰۳]

و حکایت هم چنان باقی است (روزنه‌ی ظهور)

به تمنای سلامت یار

ای مهربان‌ترین! ای آفریننده‌ی خوبی‌ها و نکویی‌ها! ای چشمه‌سار رحمت ازلی! سال‌هاست که در انتظار آمدن بهار سوخته‌ایم، سال‌هاست که عطش سوزان زلال رحمت را بر لب‌های خشکیده‌ی روحمان تحمل کرده‌ایم. به بشارت آمدنش زنده‌ایم و به امید آمدنش مانده‌ایم و دعای هر صبح و شاممان سلامت یار است. همه‌ی سختی‌عالم را به شیرینی به جان می‌خریم، اما ذره‌ای اندوه را در دل او تاب نداریم. ای خدای مهربان! ولی و حجت و زبان گویای حکمت را از هر بلا و اندوه در امان دار. [۳۴۱] مولایمان را به لطف از شر همه‌ی مخلوقات در پناه مهرت گیر؛ [۳۴۲] زیرا آن که در پناه مهر تو باشد، از هر بلایی مصون است. [۳۴۳]. رحیما! آنان که خزان را برای بهار سبز موعودمان می‌پسندند، لحظه‌ای از قهرت رها مساز؛ که بسیاری می‌خواهند نور خدا را خاموش ببینند و خدا نور خود را با ظهور مهدی آل محمد تمام می‌کند. [۳۴۴]. معبودا! مولای ما ابوالصالح المهدی، زلال حیات‌بخش وجود است، روح زندگی و مایه‌ی بقای عالم است، دست بدخواهان را از دامن پر عظمتش [صفحه ۱۰۴] کوتاه دار، جوشن حفظ خود را بر او بیوشان [۳۴۵] و گرداگرد وجودش فرشتگانی را به نگهبانی گمار [۳۴۶] و دست مهربان یاری‌گرت را به حمایت او فرست. بر او سلام و رحمت فرست گاه قیام و قعودش، [۳۴۷] گاه نماز و قنوتش، [۳۴۸] گاه رکوع و سجودش [۳۴۹] و گاه ظهور بهاری‌اش.

به تمنای ظهور یار

در برهوت دنیای مادی، سرگردان و حیران مانده‌ایم. عطش حیات حقیقی، لبان خشک و تاول زده‌ی روحمان را می‌سوزاند. ظلمت تاریکی دنیای خاکی، بی‌نور حضورش چشمانمان را سخت خواب زده کرده است. خفاشان شب‌پرست، امید زندگی معنوی را از ما گرفته‌اند. هراس گم کردن راه و افتادن به بی‌راهه، دل‌هامان را وحشت زده کرده است. چشمان در انتظار یک لحظه دیدار زیباترین آیه‌ی آفرینش، چشمه‌ای پر اشک است. زمین با همه‌ی پهناوری‌اش تنگ است. رحمت و مهر از آسمان نمی‌بارد. در این حیرانی و سرگردانی، ما تنها تو را می‌خوانیم ای مهربان‌ترین مهربانان! یا رحمن و یا رحیم! گره‌ی گرفتاری ما به دست رحمت تو گشوده می‌شود. [۳۵۰] سختی‌ها به مهربانی تو آسان می‌شود. [۳۵۱] راه بیرون شدن از غم و اندوه و رسیدن به وادی شادمانی، درگاه لطف توست. [۳۵۲] آنچه در عالم می‌گذرد، به [صفحه ۱۰۵] به اراده‌ی تو شکل می‌گیرد. [۳۵۳] هیچ رنجی برطرف نمی‌شود مگر به نگاه مهربان تو. [۳۵۴] به مهربانی‌ات باب فرج بر ما بگشا [۳۵۵] و سلطه‌ی غم را از سرمان به دور دار، [۳۵۶] یا ذالعرش العظیم، یا ذالمن‌الکریم! ای سرچشمه‌ی همه‌ی مهربانی‌ها، انتظارمان طولانی شد و سیه‌دلان به شماتت ما ایستاده‌اند [۳۵۷] و ما ای مهربان‌ترین! شکایت دل به سوی تو می‌آوریم. به تو شکوه می‌کنیم از فقدان پیامبران، از غیبت امامان، از دشواری و تنگی زمانه، از مکر و حيله‌ی روزگار، از بسیاری دشمن و اندکی شمارمان. [۳۵۸] به تو شکوه می‌کنیم از تاریکی روان، از آلودگی روحمان به دنیا. به تو شکوه می‌آوریم و از تو گشایش می‌طلبیم. [۳۵۹] چاره‌ای ساز از سر مهر تانندوه را بر طرف سازد. [۳۶۰] گشایشی به تعجیل از تو می‌خواهم. [۳۶۱] با عزتمندی او یاری‌مان کن و به ظهور امام عدل چشمانمان را روشن دار. [۳۶۲]. رحیما! ای سراسر مهربانی! تو گشاینده‌ی اندوهی و برطرف کننده‌ی بلا. [۳۶۳] به مهربانی‌ات سوگند، راه فرج بر ما بگشا! لطیفا! حجت را

اذن ظهور ده [۳۶۴] تا زلال عدل را در میان بندگانت جاری کند، [۳۶۵] باران رحمت بر زمین مرده بیارد و به نسیم حیات بخش حضورش دل‌های مرده‌مان را زنده کند. [صفحه ۱۰۶] به پریشانی و زاری ما رحم آور، [۳۶۶] در ظهورش تعجیل کن [۳۶۷] و باب آمدنش را بگشا! [۳۶۸] به مژده‌ی آمدن بهار دل‌های غم زده‌مان را حیاتی تازه بخش، به مهربانی‌ات ای مهربان‌ترین!

در نسیم سپاس

ای خدای مهربان! اگر بخواهم تو را برای بودنم سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به جا آورم؛ که او دلیل همه‌ی هستی است و هستی به بقای او باقی است. [۳۶۹]. اگر تو را برای حیاتم، این شگفتی آفرینش، سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به جا آورم؛ که او تازه‌ترین روح حیات است در کالبد همه‌ی آفرینش. اگر تو را به نعمت آب - که مایه‌ی حیات و زندگی است - سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به جا آورم؛ که حقیقی‌ترین مایه‌ی حیات و زلال گوارای زندگی است. [۳۷۰]. آری، حضور امام زنده‌ترین آیه‌ی هستی، روشن‌ترین نشانه‌ی آفرینش و بزرگ‌ترین شگفتی آیات الهی است. امام آبخار عظیم لطف و مهربانی خداست بر کالبد آفرینش می‌ریزد. امام واسطه‌ی فیض خدا و دلیل بودن ماست. خدا را بر این نعمت بی‌کران و سراسر لطفش سپاس می‌گویم. خداوند! تو را سپاس می‌گویم در حکمت لایتناهی ازلی‌ات که [صفحه ۱۰۷] امامان را سال‌ها و سال‌ها در میان ما زنده داشتی و به حلاوت انتظارش روحمان را شفا بخشیدی. حضور نورانی‌اش را چونان چراغی فرا راهمان قرار دادی و به نور حضورش ما را از ذلت و خواری بر کشیدی [۳۷۱] و بار اندوه شدیدمان را برطرف کردی [۳۷۲] و از مهلکه‌ی گرفتاری‌ها و هلاکت‌ها رهانیدی. [۳۷۳]. ای مهربان‌ترین! تو را سپاس می‌گویم؛ که ریسمان سعادت ابدی، یعنی ولایت او را در دستان سرگردان من نهادی و این سپاسمندی من از تو، لحظه به لحظه در عمق عشق من به مولایم جاری است. رحیما! خودت را به من بشناسان؛ که چون تو را نشناسم، پیامبر رحمت و مهتر را نخواهم شناخت. [۳۷۴] مهربانا! رسالت را به من بشناسان؛ که چون او را نشناسم، حجت تو را نخواهم شناخت. [۳۷۵] لطیفا! حجت را به من بشناسان؛ که چون مولایم رانشناسم، از دین گمراه خواهم شد. [۳۷۶] عزیزا! مرا به مرگ جاهلیت نمیران و هدایتی که از زلال ولایت در من جاری کردی، باز مگیر [۳۷۷] و چشمان تارم را به دیدار جمالش روشن کن، ای مهربان‌ترین مهربانان! آمین یا رب العالمین! [صفحه ۱۱۱]

زمزمه‌ی وصل (بخش‌هایی از مناجات شعبانیه)

اشاره

بشر آن گاه که از تلاش بی‌حاصل خویش در برهوت دنیای مادی و ناکامی‌های جانکاه، آن، دچار سرشکستگی می‌شود و همه‌ی روزنه‌های امید را به روی خویش بسته می‌بیند، ناگهان در اعماق وجود خود متوجه قدرتی لایزال می‌شود که هر کاری تنها و تنها از او ساخته است. احساس فقر در خویشتن و درک غنا و بی‌نیازی خالق، چهره‌ی ناپیدای دعاست. دعاست که در بحرانی‌ترین لحظه‌ها ارتباط انسان خاکی را با خدای سبحان برقرار و جریان دوباره‌ی حیات و امید را در رگ‌های او جاری می‌سازد. درود و تحیات الهی بر پیامبر گرامی اسلام و خاندان مطهرش که بهترین راهنمایان بشر در تعلیم و استفاده از این ابزار سودمند بوده‌اند. در دریای کلام نورانی این به حقیقت پیوستگان غور می‌کنیم و این بار مروارید همیشه درخشان «مناجات شعبانیه» را از صدف اهل بیت عصمت و طهارت استخراج و آن را به قلب‌های خاضع و روان‌های پاک تقدیم می‌داریم. [صفحه ۱۱۲]

گریز به سوی دوست

«فقد هربت الیک» [۳۷۸]. روزهاست که در بیابان غفلت و گمراهی گم شده‌ام، دنیا با همه‌ی زرق و برق دروغینش، با همه‌ی پوچی و زیان‌های مرگبارش دنبالم می‌کند و شیطان قسم خورده‌ی بیرون، به طمع گوهر گران سنگ وجودم برایم دندان تیز کرده، به هزار حيله و مکر، هزار دام بلا-برایم گسترده است و نفس سرکش غافل از همه‌ی دام‌ها و بلاها و بی‌خبر از همه‌ی دروغ‌ها و حيله‌ها، به طمع زرق و برق پوچ دنیا، عنان گسیخته پیش می‌رود و مرا بر خاک می‌کشد. در این بیابان غفلت و گمراهی، نه دستم به آب مهر و احسانی می‌رسد و نه چشمم به روزنه‌ی امید می‌روشن می‌شود. در مانده از گناه، و امانده از پوچی‌ها و بی‌خبری‌ها، از نگاه‌های بی‌هدف، از حرف‌های بی‌معنا، خسته از رنگ‌هایی که بوی تو را نمی‌دهند، از باد گرمی که یادآور کوی تو نیست، از سحرهایی که نور آبی یاد تو آسمان را فرا نمی‌گیرد، عطشناک یک قطره آب حقیقت، یک جرعه زلال ایمان و مشتاق دیدن یک سینه‌ی شفاف که عشق تو را پرورد؛ در این حال، «فقد هربت الیک»؛ به سوی تو گریخته‌ام. ای مهربان! ای پناه دل‌های خسته! به سوی تو گریخته‌ام، از نگاه‌های [صفحه ۱۱۳] پر از گناه که بر زمین دوخته نمی‌شود و قلب‌ها را از هر چه ایمان، خالی می‌کند و جان‌ها را از هر سپیدی است، به سیاهی می‌کشاند. به سوی تو گریخته‌ام از حرف‌هایی که حاصلش جز خشم تو نیست، از سخن‌هایی که با نام تو آغاز نشده و به یاد تو گفته نشده، از گفته‌هایی که دل شیطان را شاد و امیدوار می‌کند. به سوی تو گریخته‌ام از صداهایی که شمیم جان‌بخش راز و نیاز را در خود گم می‌کند، دل را می‌میراند، چشم را کور می‌سازد، صدای زلال آب مهربانی و ایمان را خاموش می‌نماید، قلب را آهنی می‌کند و بال‌های روح را می‌شکند تا در آسمان آبی صفا و تقوا پرواز نکند. به سوی تو گریخته‌ام از انسان‌های بی‌هویت، از روح‌های به زنجیر در آمده در جسدهای سیاه، از سر و صدای غول‌های آهنی، از سیاهی روز و از خاموشی غفلت که بر همه جا رخت افکنده است. به سوی تو گریخته‌ام از طغیان حرص و آز، از کمی قناعت، از بدی اخلاق، از زیاده روی در شهوات، از پیروی هوی و هوس و گریز از هدایت، از انتخاب باطل بر حق، از کوچک شمردن گناه و بزرگ شمردن طاعت و از مباحات به ثروتمندان و تحقیر تهی‌دستان. به سوی تو گریخته‌ام از این موج‌های بلند به وادی روشن ایمان و معنویت، به چشمه سار صفا و مهر، که در این وادی قلب‌ها زنده است و جان‌ها سرشار از طراوت ایمان، سپیدی روز می‌درخشد و طنین دلنشین قرآن، روح را به پرواز در می‌آورد. به سوی تو رو آورده‌ام، به آغوش گرم محبت، برای یک دنیا آرامش و یک دریا فهم و درک به سوی تو آمده‌ام؛ که مأمنی جز تو نمی‌شناسم و جز [صفحه ۱۱۴] تو کسی را ندارم. [۳۷۹]. مهربانا! هر که به تو راه یافت، لبریز از نور شد؛ هر که به تو پناه برد، پناه یافت و من اینک به سوی تو پناه آورده‌ام، [۳۸۰] به حال نظر کن که محتاج نگاه توام؛ از وادی هلاکت و غضب، به سایه سار رحمت و مهر راهم ده! لطیفا! از آنچه مرا می‌فریبد و گمراه می‌کند، در امان دار، از دام‌های بلا برهانم، حقیقت را برایم بنما تا به پوچی‌ها دل نبندم، عمرم را در گذر غفلت و امگذار، دستم را بگیر و برویم در بگشا که به سوی تو رو آورده‌ام، پاسخم گوی که تو را خوانده‌ام، باز گشتم را به سوی خود قرار ده؛ که بهترین فرجام است. [۳۸۱] ای فریادرس در ماندگان!

امیدوار به فضل حق

«راجیا لما لدیك ثوابی» [۳۸۲]. چنان برای جمع مال و در طلب رفاه بیش‌تر می‌کوشیم که گویی مدتی مدید زندگی خواهیم کرد. حق دیگران را زیر پا می‌گذاریم، فریب‌شان می‌دهیم، ایثار و فداکاری را از یاد می‌بریم و نوع دوستی و یکدلی را فراموش می‌سازیم و شاید حتی گناه می‌کنیم، تا ثروتی کلان بیندوزیم تا اسباب راحتی بیش‌تر فراهم کنیم و پس اندازمان را برای روز مبادا افزایش [صفحه ۱۱۵] دهیم، غافل از این که امروز و فردایی بیش‌تر در این گذرگاه نیستیم. فردا روزی است که رخت بر بندیم و هر آنچه اندوخته‌ایم، به دیگران واگذاریم، بی‌هیچ نفعی که به ما برسد. چه زحمت بیهوده‌ای، چه تلاش بی‌اجری، چه روزهایی را که راحت از دست دادیم، چه لحظات نابی از عمر را که به خسران گذرانیدیم و هرگز نیندیشیدیم که آنچه نزد ماست، فانی و از بین رفتنی است، و آنچه نزد خداست، باقی و ماندنی؛ [۳۸۳] به عقلمان نرسید که آنچه نزد خداست، برتر و پایدارتر است [۳۸۴] و چه خسروانی

کردیم. اگر می‌اندیشیدیم، اگر به عقلمان می‌رسید، از آن همه تلاش بهره‌ای دیگر می‌گرفتیم، همه را می‌دادیم و خوشه خوشه ثواب می‌چیدیم، همه را در دل اعمال نیک می‌کاشتیم و نیکی درو می‌کردیم. با هر گامی، با هر تلاشی، دست دعا به سوی خدا بر می‌داشتیم که: «راجیا لما لددیک ثوابی؛ چشم امید به آن چه نزد توست دوخته‌ام». خداوند! مهربانا! به امید شهرت دنیایی نیستم، به دنبال مال و اندوخته‌ی هرز دنیایی نیستم، در پی رفاه و آسودگی در این دنیا نیستم، فقط و فقط برای تو، برای رضای تو، و به امید ثوابی که نزد توست، می‌کوشم و پاداشی برتر و ماندنی‌تر که نزد تو خواهم یافت. [۳۸۵]. معبودا! چشم امیدم به تو دوخته شده، این دست و بدن که به من بخشیده‌ای تنها در راه تو، به کار می‌گیرم، دل در گرو رفتنی‌ها نمی‌بندم، به ماندنی‌ها فکر می‌کنم؛ به این که آنچه نزد توست، از لهو و بیهودگی و [صفحه ۱۱۶] تجارت‌های دنیایی برتر است. [۳۸۶]. به قول تو می‌اندیشم که: «هرکس یک کار نیک انجام دهد، ده برابر پاداش می‌گیرد». [۳۸۷] «مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند دانه‌ای است که هفت خوشه رویانده و در هر خوشه صد دانه باشد و خدا برای هر که بخواهد، آن را چند برابر می‌کند». [۳۸۸] «کیست آن که به خداوند قرض الحسنه بدهد تا خدا آن را چندین برابر سازد؟» [۳۸۹] راستی! کیست که اندکی ببیندش و جز این را برگزیند؟ مهربانا! دلم را روشن و نور دانایی به فکرم بتابان! کوششم را تنها برای خود قرار ده تا جز در کاری که مرا به ثواب تو نزدیک می‌کند، برنخیزم. لطیفاً! یاری‌ام کن تا فریب دنیای فانی را نخورم، شوقش را به دلم راه مده و آنچه از توشه‌ی ناچیز دنیا به من داده‌ای و هر متاعی از آن که در این دنیا به من عطا فرموده‌ای، وسیله‌ی رسیدن به جوار خود و پیوستن به مقام قرب و سبب رسیدن به بهشت قرار ده! [۳۹۰]. کریم! مرا در انفاق مالم در امور خیر، به راه هدایت رهبری فرما، [۳۹۱] تا مالم ریسمانی شود برای رسیدن به تو و بالی شود برای پرواز در آسمان مهر و محبت. [صفحه ۱۱۷] رحیما! آنچه از متاع فانی دنیا از من گرفتی، همان را در خزانه‌های پایدارت برایم ذخیره کن؛ [۳۹۲] که آنچه نزد توست، برایم بهتر و برتر است. [۳۹۳]. مهربانا! مرا مشتاق لقاییت قرار ده، و شوق آمدن را در دلم افزون کن تا همواره به جایگاه جاویدان ماندن ببیندش، نه به لذت گذرا و ناپایدار دنیا. لطیفاً! مهتر را بر من جاری کن و زلال رضایت را شامل حالم بگردان؛ که تو مهربان‌ترینی.

آگاه از پنهان‌خانه‌ی دل

«تعلّم ما فی نفسی و تخبر حاجتی». [۳۹۴]. سال‌هاست که درونم را از همه پنهان داشته‌ام. آنچه نخواسته‌ام، کرده‌ام و آنچه نبوده‌ام، وانمود کرده‌ام. آنچه به آن نمی‌اندیشیده‌ام، بر زبان آورده‌ام. درونم را مخفی کرده‌ام و ظاهرم را آراسته‌ام. به اطرافیان نگریسته‌ام و آن چنان که آنان خواسته‌اند شده‌ام. از ترس رسوا شدن، هم‌رنگ جماعت گشته‌ام، اما ای مهربان! ای رحیم! تو می‌دانی، تو باخبری: «تعلّم ما فی نفسی و تخبر حاجتی؛ تو از دلم آگاهی و از خواسته‌ام با خبری». تو می‌دانی کیستم و چگونه‌ام، می‌دانی چه در نهان دارم و چه در اندیشه. می‌دانم که با خبری، می‌دانم که به آنچه در سینه دارم، به پنهان و [صفحه ۱۱۸] آشکارش آگاهی. [۳۹۵] می‌دانم که از قلبم با خبری؛ [۳۹۶] که هیچ چیز در آسمان و زمین بر تو پوشیده نیست. [۳۹۷]. اگر گناه کردم و ظاهر آراستم، اگر در دل ریا کردم و در ظاهر تواضع، اگر در دل سوءظن بردم و در ظاهر اطمینان، اگر در دل نفرین کردم و در ظاهر تحسن، همه را می‌دانی. من که را فریب می‌دهم؟ از چه می‌گریزم؟ آن که پاداش و عقاب می‌دهد تویی! تنها امید دنیا و آخرت تویی! بازگشت همه به سوی توست، عبادت زیبا و خالصانه در ظاهر، ریاکاری در عبادت، به چه درد دیگران می‌خورد؟ و تحسین دیگران به چه کار من می‌آید؟ من درونم را از که پنهان می‌کنم؟ چگونه به پنهان کاری‌ام دل خوش کرده‌ام، حال آن که تو از آن آگاهی! لطیفاً! مهربانا! ای دریای مهر! ای امید محض و ای کرامت سرشار! تو از دلم باخبری، اگر گناه کردم، اگر سر به نافرمانی نهادم، اگر درونم را به زشتی آلودم و برون را آراستم، اما همواره چراغ مهتر در دلم روشن بوده و هست. همیشه عشقت در دلم موج افکنده و به ساحل دلم نشسته و اگر بر خلاف میل رفتار کردم، از غفلت و نادانی‌ام بود. اینک دستم را بگیر! می‌دانی که تو را

می‌خواهم. می‌دانی که پناهگاهم تویی. اگر گناهانم را برایت می‌شمارم، نه برای دانستن توست، که از سر خشوع و کوچکی، از سر پشیمانی و ندامت، معاصی‌ام را که خود به آن‌ها آگاه‌تری شماره می‌کنم. [۳۹۸]. [صفحه ۱۱۹] ای بخشنده! به آنچه کرده‌ام داناتری. پس هر آنچه از من به خطا سر زده، ببخش و بیامرز، [۳۹۹] از کرده‌ام در گذر! به دست امیدی بنگر که به سویت دراز کرده‌ام. به نگاه منتظری بنگر که به سویت دوخته‌ام. مرا ببخش و مهرت را بر من ببار که تو هرگز امیدواران را ناامید نمی‌سازی، ای رحیم و ای بخشنده!

روزی رسان

«ان حرمتی فمن ذالذی یرزقنی؟» در هیاهوی بی‌انتهای زمان، ناگه‌ها، جنبش نامفهوم و تودرتوی آدم‌ها و پیچش کلاف سردرگم خرید و فروش‌ها و برخورد صداهای رنگ و وارنگ پر از فریب و نیرنگ به ترجمان کلامی‌باز می‌ایستد: «الهی ان حرمتی فمن ذالذی یرزقنی؟» [۴۰۰] بارالها اگر تو مرا روزی ندهی؛ که دهد؟ همه هیچند و تو همه‌ای، و من از چه پی هیچ می‌دوم؟! پایان این گام‌های پرشتاب که در پی دنیا می‌دود تا کجاست؟! کی خواهم ایستاد تا نفسی تازه کنم؟ در کدام لحظه تأملی خواهم کرد تا با چشمی بازتر به آنچه هست بنگرم؟! از یاد برده‌ام که «در دفع کوچک‌ترین ضرر یا در به دست آوردن ذره‌ای نفع به تنهایی ناتوانم» [۴۰۱] از یاد برده‌ام که آنچه هست، به دست [صفحه ۱۲۰] توست. از یاد برده‌ام که «روزی دهنده تویی» [۴۰۲] و «تو بهترین روزی رسانی». [۴۰۳]. گر چه از پی روزی دویدن، بازوان همت به کار گرفتن و عزم کوشش کردن، نشانه‌ی شکر و سپاس توست، اما تا کی این تلاش می‌تواند خود را در مقام عبادت تو جای دهد؟ خدایا! اگر از خستگی این جنبش سردرگم برای در آمد بیش‌تر، سحرگاه نتوانم چشم بگشایم و با تو راز گویم؟ و یا حتی اگر از ترس به هم خوردن معامله قدری نماز را به تأخیر بیندازم؟ آیا آن گاه هم افتخار عبادت بودن نصیب تلاشم خواهد بود؟ و آیا در پس این همه بی‌توجهی به تو، سودی عایدم خواهد شد؟ اگر روزی‌ام در دست توست، از چه این تلاش دروغین و بیهوده؟ خدایا! «گویی در طلب روزی به اشتباه افتاده‌ام تا آن که روزی تو را از روزی‌خواران خواسته‌ام». [۴۰۴] آب از سرچشمه نجسته‌ام، از پیاله‌ی همسایه خواسته‌ام، آن هم به التماس، به فریب، با هزار دغدغه، غافل از جام‌های لبریزی که تو برایم فرستاده‌ای، گویی تو را از یاد برده‌ام! مگر می‌شود به یاد خدا بود و در معامله هفتاد رنگ مکر و حيله ریخت؟! مگر می‌شود به یاد خدا بود و در ساختن‌ها و پرداختن‌ها یک دریا فریب جاری کرد؟! [صفحه ۱۲۱] مگر می‌شود به یاد خدا بود و در مسئولیت‌ها هزار «شاید و اما» آورد؟ مهربان من! این نیست آن تلاشی که تو می‌خواهی و اکنون با این مخالفتم و با این بیراهه رفتنم، اگر تو یاری‌ام نکنی، که مرا یاری کنی؟ و اگر تو روزی‌ام ندهی، که دهد؟ «پس تو بی‌نیازم گردان و روزی‌ام را وسعت ده» [۴۰۵] ای بهترین روزی دهندگان! [۴۰۶].

عزت آفرین

«ان خذلتی فمن ذالذی ینصرنی؟» [۴۰۷]. در راز و نیاز با تو را که می‌گشایم، قلبم که از هر جز تو خالی شده و چشم دلم که به نور مهرت باز شده، خود را در جاری زلال محبت تو غوطه‌ور می‌یابم؛ سرشار از حیاتی تازه، مالا مال از طراوتی جان بخش. در فضای پاک و شفافبخش راز و نیازم با تو، به مهرت می‌اندیشم، به قطره قطره‌ی احسان بی‌پایانت که جام زندگی‌ام را پر کرده است. هرگاه به سویت آمده‌ام و بنده‌ی تو شدم، دستم را گرفتی و یاری‌ام کردی، توانم بخشیدی. و چون نفس مهار گسیخته به کرداری نافرجام و تباه روی آورد، باز یاری تو بود که بین من و گناه حایل می‌شد. و ای بر من آن گاه که از تو روی گرداندم و بنده‌ی شیطان و اسیر نفس گشتم و خود را به بیراهه‌ی خذلان و بیچارگی انداختم. آن گاه که تو را و یاری [صفحه ۱۲۲] تو را از یاد بردم و هیچ نیندیشیدم که: [۴۰۸]. «ان خذلتی فمن ذالذی ینصرنی؟» اگر تو بیچارگی‌ام را بخواهی، چه کسی یاری‌ام

کند؟» عزت و بزرگی تنها از آن توست و برازنده‌ی تو». [۴۰۹] من اگر قامت زنده بودن افراشته‌ام، اگر هستم و بودنم همراه با بزرگواری است، نه از عزت درونی من است؛ که من هیچ‌ام. این تویی که عزیزی و بزرگ. دست یاری توست که مرا به پا می‌دارد «که تو هر که را بخوانی، به یاری خود دستگیری می‌کنی». [۴۱۰]. چه نادانم! اگر به تو رو نکنم و راهی جز راه تو بپویم، امید به دیگری بندم و دست یاری به سوی مخلوق دراز کنم، به امید مقامی، عزتی یا مال و منالی. چه در مانده‌ام! اگر عطشناک یاری‌ات، به قدرت بندگان تو دل ببندم و زبان التماس به نزدشان بگشایم. چه سراب پوچی است تکیه بر مخلوق و غفلت از خالق! چه ذلیل و بیچاره‌ام آن گاه که نگاه‌های سرشار از عزت و احترام و زبان‌های گشاده به احسنت و آفرین به من احساس بودن و بزرگ بودن بدهد و از یاد ببرم که «عزت و بزرگی تنها از آن توست». [۴۱۱]. «چه بسیار دیده‌ام مردمی را که از غیر تو عزت خواستند و خوار شدند؛ از غیر تو ثروت طلبیدند و تهی دست گشتند و در طلب بلندی و مقام [صفحه ۱۲۳] برآمدند و پست شدند». [۴۱۲]. لطیفاً! عزتم را تنها نزد خود قرار ده، اگر چه به چشم دنیا پرستان خوار آیم. چنان کن که عملم در راه تو باشد؛ «که آن کس که تو را یاری کند، و یاری‌اش می‌کنی». [۴۱۳] و آن کس که تو یاری‌اش کنی، در دنیا و آخرت جامه‌ی عزت به تن دارد. «بارالها! تنها تو را می‌خوانم و فقط به تو امید می‌بندم، نه غیر تو». [۴۱۴] نه مال دنیا چشمم را روشن می‌کند و نه مقامش دلم را گرم می‌سازد؛ تنها تو را می‌خواهم و راز و نیاز با تو می‌گویم. [۴۱۵] به آغوش محبت تو پناه می‌آورم «که هر که به تو پناه آورد، خوار نمی‌گردد و هر که به تو شناخته شود، گمنام نمی‌شود». [۴۱۶]. رحیم! رحمتت را بر من جاری کن؛ که «اگر بر من خواری را اراده کنی، کدام دست به یاری‌ام خواهد آمد؟» [۴۱۷]. مهربان من! تنها در زلال عشق تو غوطه‌ور شده‌ام، در دریای محبت تو جست‌وجوی گوهر رضایت آمده‌ام؛ چشمم تو را می‌خواند و به امید مهتر قدم برداشته‌ام. گاه که دنیا با تمام زیبایی‌اش به من رو کرده، به او پشت کرده‌ام و چون مقام و جاه با یک دنیا عزت و احترام به استقبال آمده [صفحه ۱۲۴] و نصرت تو را در آن ندیده‌ام، از او روی گردانیده‌ام، به امیدی که بی‌نام و نشان، گامی بلند در راهت بردارم. اینک از همه بریده و به سوی تو آمده‌ام. مرا بخواه که بزرگواری از آن توست؛ «هر که را بخواهی، عزت می‌بخشی و هر که را بخواهی، جامه‌ی ذلت می‌پوشانی». [۴۱۸] نیکو باد حال آن که از همه بریده و به تو پناه آورده و تو عزتش بخشیده‌ای، ای عزت‌بخش بندگان!

بهترین پناهگاه

«الهی اعوذ بک من غضبک و حلول سخطک» [۴۱۹]. کودک اشک می‌ریزد و از خشم مادر - که از نافرمانی کودک به ستوه آمده - به آغوش پر مهرش پناه می‌جوید. اشک ریزان نگاه پشیمانش را در نگاه سراسر مهر مادر می‌دوزد و لبخند مادر، آتش غضبش را که هنوز شعله‌ور نشده، خاموش می‌کند و طفل در تنها مأمن امیدش، در آغوش گرم مادر پناه می‌جوید. من به کودک گریزپای نفسم می‌اندیشم که نافرمان و عصیانگر در وادی نادانی می‌تازد و از وادی رحمت الهی به ورطه‌ی خشم خدا پا می‌نهد. به خشم او می‌اندیشم، پرتو سوزانی که «هیچ کس از اهل آسمان و زمین تاب تحملش را ندارد» [۴۲۰] و «تن ضعیف من و پوست نازکم و استخوان [صفحه ۱۲۵] شکننده‌ام» [۴۲۱] و روح عطشناک مهتر که بی‌آب مهربانی‌اش زیر پرتوهای عقابش به عطش خواهد مرد. اشک فراق محبت در چشم حلقه می‌زند، بغض دوری از مهتر بر جانم آتش می‌اندازد، و رخت پشیمانی بر تنم می‌پوشاند. لطیفاً! اگر بدکارم، اگر نبودم آنچه باید می‌بودم، اگر به پای خود به ورطه‌ی خشم آمده‌ام، اما اینک: «یا الهی! اعوذ بک من غضبک و حلول سخطک؛ ای خدای مهربان من! به تو پناه می‌آورم از خشم و غضبت». به مهربانی خویش سایه‌ی رحمت بر سرم بیفکن، به آب مهربانی‌ات روحم را بنوشان، بر عصیانم، نافرمانی‌ام، خطا و اشتباهم سخت مگیر؛ که نادانم و کوتاه فکر، اسیر نفس سرکشم و روحی ضعیف و ناتوان دارم و اینک با همه‌ی بدکاری‌ام به آغوش مهتر پناه آورده‌ام. آیا باور کنم که پناهم نمی‌دهی؟ آیا باور کنم که مرا به آتش غضبت می‌سوزانی، با آن که تو را یگانه دانستم؟ [۴۲۲] آیا باور کنم که آتش قهرت را بر

چهره‌ام - که اینک سر پشیمانی به سجده آورده - مستولی می کنی؟ [۴۲۳] هرگز چنین باوری بر من نمی آید؛ که تو دریای مهری، باران عفت بر آتش انتقامت غالب است [۴۲۴] و سایه سار خشنودی ات گسترده از پرتوهای خشم و قهر توست [۴۲۵] و رحمت پیشاپیش غضبت روان است. امیدم را از تو نمی برم که اگر به تو امید نبندم، به کجا بگریزم؟ فرار از [صفحه ۱۲۶] گستره‌ی حکومت ممکن نیست [۴۲۶] و هیچ گریزگاهی از انتقامت نمی شناسم، [۴۲۷] جز در تو چه دری از رحمت به رویم گشوده است؟ [۴۲۸] به که رو کنم که مهرش از مهر تو افزون باشد؟ تو خود سرچشمه‌ی مهری، تنها آسمان روشنی هستی که پرنده‌ی امید به آن راه می برد. و تنها آغوش آرام دهنده‌ای که به گناهکاران پناه می دهد. اینک از خشم تو، به تو پناه می آورم و اگر مرا به گناهم بگیری، تو را به عفت می خوانم. [۴۲۹] به سیاهی کردارم منگر که وجودم را به آب توبه شسته و پشیمان از کرده‌ام گشته‌ام. به چشمان از شرم به زمین دوخته‌ام نظر کن، گناهم را افشا مکن و بیش از این شرمسارم منما، به آغوش پناهم ده و مرا از آنان که به غضبت دچار شده‌اند، قرار مده! خدایا! اگر به عذابم مبتلا کنی، به عدالت رفتار کرده‌ای؛ [۴۳۰] که مستحق عذابم به جرم آنچه کرده‌ام از نافرمانی و عصیان در برابر لطف و احسان تو. اما اگر من لایق رحمت و مهتر نیستم، تو سزاواری که به فضل و کرم بی پایانت بر من ببخشی؛ که جز تو پناهی ندارم. [۴۳۱] نه طاق عدل تو را دارم [۴۳۲] و نه تاب عذابت را، بر من رحمت آور که تو دریای رحمتی! با من مهربان باش؛ که تو را به مهتر گرفته‌ام و به آغوش گرم محبتت پناهم ده؛ که به سویت امید آورده‌ام، ای رحیم! [صفحه ۱۲۷]

توشه‌ی سفر

«ان کان قد دنا أجلی و لم یدننی منک عملی». [۴۳۳]. لحظه‌ها چه تند سپری می شوند، زمان چه زود گذر است، به باد تندی می ماند که می وزد و تنها غباری از خاطرات بر جای می گذارد و ما چون ذره‌ایم در مسیر این باد، به همان تندی، عمرمان می گذرد و ما نیز در گذریم. دمی مژده می دهند که نوزادی به دنیا آمده و دمی بعد خبر، که از دنیا رفت، چون مسافری در مهمان سرایی که توشه‌ای می گیرد و سفری می آغازد به ناچار. فرقی با آن مسافر این است که او به رفاهش در مهمان سرا، رنگ پرده، نوع ظرف و لباس، نمی اندیشد و یکسر به فکر فرداست، توشه‌ای که برگرفته و راهی که در پیش دارد، آیا توشه‌اش برای یک سفر خوش کافی است؟ آیا مناسب است؟ نکند سرد باشد و لباس گرمی نبرده باشد؟ نکند جوازی بخواهند که او نداشته باشد؟ نکند... اما ما نمی اندیشیم که فردا از ما چه می خواهند! نکند چیزی پرسند که در جوابش در مانیم؟ نکند برای عبور از پل، ابزار لازم و توان کافی نداشته باشیم؟ نکند جواز بهشت در دستمان نباشد؟ ما به این‌ها نمی اندیشیم! گاه خیالاتی پوچ، جایی برای فکر دیگری باقی نمی گذارد، فرش و لوازممان هم رنگ باشد! لباسمان چنان باشد! ظرف‌هایمان چنین باشد! رفاهمان کامل باشد! و دنیا دنیا حرف‌های پوچ و بی معنای دیگری که جای اندیشیدن به آخرت را باقی نمی گذارد. [صفحه ۱۲۸] و اگر مرگ برسد، اجل در خانه‌ی مان را بزند، بانگ الرحیل بر آید و سفر آغاز شود، در آن لحظه‌ی رفتن، از که یاری خواهیم خواست؟ در سفر، از که تقاضا خواهیم کرد که ما را دریابد؟ از او که در دنیا به فرمانش نبودیم و به امرش سر نهادیم؟ حضورش را نادیده گرفتیم، حرمتش را پاس نداشتیم و عملی برای جلب رضایتش انجام ندادیم؟ راستی هرگز اندیشیدیم که: «ان کان قد دنا أجلی و لم یدننی منک عملی؛ اگر اجلم فرا رسد و عملم مرا به خدا نزدیک نکرده باشد». اگر وقت رفتن شود و بی هیچ توشه‌ای مانده باشیم! چه خواهیم کرد با آتش دوزخ که برافروخته است؛ با ره توشه‌ای که پر از گناه است! با خدای مان که معصیتش را کرده است و گستاخی‌اش نموده‌ایم! وقتی اجل برسد، نه یک لحظه پیش می آید و نه لحظه‌ای عقب می رود؛ [۴۳۴] که مهلت خدا اگر تمام شود، به تأخیر افتادنی نیست. [۴۳۵] آن روز نه گریزگاهی است که به سویس بگریزیم و تن به مرگ ندهیم، [۴۳۶] نه پناهگاهی که به سویس پناه ببریم؛ [۴۳۷] سفری است به ناچار و راهی است رفتنی. اینک که فرصتی است، باید اندیشید، باید این فکر پر دغدغه‌ی دنیایی را، لحظه‌ای به آخرت مشغول

کرد. باید این دل شیفته‌ی دنیا را لحظه‌ای به یاد مرگ انداخت. باید راهی به سوی دوست جست. باید ریسمان الفتی بافت از طاعت و بندگی. باید از شکر نعمت‌ها رشته‌ای بافت تا مایه‌ی نجات باشد [صفحه ۱۲۹] در آن وانفسا. باید به دوست نزدیک شد و به وادی مهرش راه یافت. باید در بندگی سبقت گرفت؛ که سابقون، مقربان در گاهند، [۴۳۸] نزدیک‌ترین بندگانند به محبوب و مهمان وادی رحمتند. اگر از مقربان باشی، سزاوار محبت خاص خدایی، شایسته‌ی آسایش و راحت و بهشت پر نعمتی. [۴۳۹] چه فرجام نیکویی، چه تلاش زیبایی! بیا تا آغاز کنیم، از خواندن دوست؛ که بهترین راه است. مهربانا! رحیما! اندیشه‌ی مان در فرجام کار، کم است، [۴۴۰] هوای نفس گرفتارمان کرده، دنیا بر ما دست یافته و مرگ بر سرمان سایه‌انداخته، [۴۴۱] ناتوانیم و ناچیز، دستمان را بگیر، اندیشه‌ی مان را بلند کن، از فریب دنیا در امانمان دار و مرگ را در برابر دیدگانمان مجسم ساز! [۴۴۲]. رؤفا! چنان کن که به تو بیندیشیم و در جلب رضایت تو بکوشیم. مهر تو به دل گیریم و در راه مهتر قدم نهمیم. ما را بخواه و به وادی رحمت بخوان تا از نزدیکان تو باشیم.

بار گناهان

«الهی قد جرت علی نفسی فی النظر لها، فلها الویل ان لم تغفر لها!» [۴۴۳]. در قاب نیلگون آسمان سحری، غبار از زمان را از آینه‌ی ذهنم پاک می‌کنم و [صفحه ۱۳۰] در عمق آینه به خود می‌نگرم، به آنچه کرده‌ام از خوب و بد؛ سیر می‌کنم و کرده‌ها را وارسی می‌کنم، چه بسیار بوده‌اند فرصت‌های طلایی که می‌توانستند توشه‌ای از عمل خیر شوند و هدرشان داده‌ام؛ چه بسیار راه‌های کج که از راه راست دورتر و سخت‌تر بوده‌اند و به جای راه راست برگزیده‌ام‌شان؛ چه بسیار نبایدها که بی‌توجه، انجام دادندشان داده‌ام و چه بسیار بایددها که آسان ترک‌شان کرده‌ام. چه حرام‌ها که مرتکب شده‌ام و چه واجبات که در انجام دادنشان کوتاهی نموده‌ام، چه توشه‌ی کمی برگرفته‌ام، چه بار سنگینی از گناه با خود حمل می‌کنم! اگر سفر نزدیک باشد، اگر بانگ رحیل در دهند، اگر لحظه‌ای دیگر، ماندن در دار دنیا به سر آید، با این همه بدی، با این همه بی‌خیالی، با این بار سنگین گناه چه خواهم کرد؟! «الهی! قد جرت علی نفسی فی النظر لها، فلها الویل ان لم تغفر لها؛ خدای من! بر نفسم ستم کردم آن گاه که بیهوده مهلتش دادم، پس وای بر من اگر تو مرا نبخشی!» وای بر من، وای بر من؛ چه جسورانه پرده‌ی حرمت تو دریدم، چه آسوده گناه کردم و از فرجامش بر خود نلرزیدم، چه غافلانه توبه‌ام را به زمانی دیگر انداختم، هر روز به امید فردا، که گویی که زمان مرگ را می‌دانم! اینک من مانده‌ام و بار سنگین گناهانم، گناهانی که مستی لذتش از بین رفته و فرجام بدش به جای مانده است. [۴۴۴] من مانده‌ام با یک دنیا خشم و غضب تو. نه کسی هست از من شفاعتی کند، نه پناهی که از عذابت در امانم دارد. نه دژ استواری که از تو به دان جا بگیریم، نه محل امنی که [صفحه ۱۳۱] به سوی آن پناه برم. [۴۴۵]. من مانده‌ام و کردار بدم که مستحق خشم توست. [۴۴۶]. گویی اینک می‌شنوم ندای قرآن را که: «آنان که نافرمانی خدا و رسولش را کردند، در گمراهی آشکاری گمراه شدند». [۴۴۷] «آنان که در برابر خدا و رسولش عصیان ورزیدند، پس برای‌شان آتش جهنمی است که در آن جاودان خواهند بود». [۴۴۸]. وای بر من از آتشی که به دست خود افروخته‌ام؛ آتشی که استخوان را خاکستر و ساکنان خود را از آب جوشان سیراب می‌کند. [۴۴۹] چه خواهم کرد با این عذاب دردناک؟! با این بار گناه، اگر بخشش تو نباشد، فرداست که به چشم بینم که چگونه شعله‌های دوزخ بر من احاطه کنند و من با توان کم چگونه در طبقات آتش بر خود بیچم؟! [۴۵۰]. ای مهربان! ای بخشنده! ای پناه پناه آورندگان! ای مجیر! درماندگی‌ام را بنگر و بر خطایم پرده‌ی بخشایش بپوش! به فضل و رحمت مرا از آن آتش پناه ده و به حسن چشم پوشی‌ات از لغزش‌هایم در گذر! [۴۵۱]. ای مهربان‌ترین مهربانان! پناه باش آن روز که عذرخواهی بدکاران [صفحه ۱۳۲] سودی نمی‌بخشد. [۴۵۲] از این لحظه دستم را بگیر تا از باغ هستی، گل‌های نیکی بر چینم و توشه‌ام را با علف‌های هرز و بیهوده پر نکنم. مددم کن تا آینه‌ی دلم همواره فرجام را به من بنمایاند تا هرگز مهلت را پایدار نپندارم و از تو و خواسته‌ها و از زینهارت غافل

نگردم. یاری‌ام کن تا در روز حسرت بدکاران، سرافراز و سربلند باشم، ای مهربان و ای کریم!

پرده پوشی عیب‌ها

«الهی قد سترت علی ذنوبا فی الدنيا». [۴۵۳]. زبانم روزی شهادت خواهد داد که چه نگفتنی‌ها با او گفته‌ام و چه کلام‌های حرامی ادا کرده‌ام؛ دستم روزی شهادت خواهد داد که چه نافرمانی‌ها کرده‌ام و چه حرام‌ها که در آن دست برده‌ام؛ پایم روزی شهادت خواهد داد که چه راه‌های نرفتنی را رفته و به چه مسیرهای حرامی قدم نهاده‌ام، اما امروز، تنها من می‌دانم که چه نامه‌ی سیاهی دارم، من می‌دانم و تو ای خدای من، و نه هیچ کس دیگر. از توشه‌ی پر از گناه که کسی جز تو باخبر نیست و تو که می‌دانی و بهتر از من نیز می‌دانی، بر همه‌ی آن‌ها پرده می‌افکنی و آشکارشان نمی‌سازی، در خفای‌شان می‌داری و بر ملای‌شان نمی‌کنی: «الهی قد سترت علی ذنوبا فی الدنيا؛ مهربانا! بر گناهانم در دنیا پرده کشیدی». معصیت را کردم، از نعمت بهره بردم و از سیاست سرباز زدم، الطافت [صفحه ۱۳۳] را دیدم و اندر زت را نشنیدم. حریم حرمت را شکستم و از امرت سرپیچیدم و تو رسوایم نکردی و پرده از کارم برنکشیدی، چه نام‌های نیک که شایسته‌اش نبودم و بدان مشهورم کردی! [۴۵۴] چه عیب‌ها که بر من پوشاندی و مرا به میدان رسوایی نکشاندی! چه بسیار گناهانم را که مستور داشتی و به آنم مشهور نکردی! چه بسیار پلیدی‌ها که پرده‌ی آن‌ها را ندریدی و طوق ننگ آن زشتی‌ها را بر گردنم نیفکندی. [۴۵۵]. چه نامه‌ی سیاهی دارم و چه توشه‌ی پرگناهی! اگر روزی پرده‌ها برافتند، اگر چشم‌ها بینا شود، اگر نامه‌ها بر ملا شود، اگر همه بدانند که من کیستم و چه کرده‌ام و چه توشه‌ای دارم، چه خواهم کرد؟ به کجا خواهم گریخت؟ به که پناه خواهم برد؟ ای مهربان! تو کریم‌تر از آنی که مرا رسوا کنی و به زشتی مشهور گردانی. در این دنیا که سرای گذر است، عیوبم را پوشاندی و گناهانم را آشکار نکردی، پس ای خدای من! آن گاه که پرده‌ها کنار می‌رود و کتاب‌ها خوانده و به حساب‌ها رسیدگی می‌شود نیز مرا در میان آن همه چشم تماشاگر رسوا مکن و عیوبم را بر ملا مساز! ای کریم! تو که در دنیا رازهایم را پوشاندی، چگونه در آخرت آن‌ها را بر ملا خواهی کرد؟ تو که در دنیا سرافرازم داشتی و رسوایم نساختی، چگونه در قیامت سرافکنده‌ام می‌پسندی؟ حاشا! چنین نیست. دریای جود و کرم تو جاری‌تر از آن است که سیاهی این رسوایی را بر چهره من بر جا گذارد. [صفحه ۱۳۴] ای بخشنده! در آن روز که هر کس آن چه کرده است، نزد تو حاضر می‌بیند [۴۵۶] آن روز که نامه‌های اعمال، بی‌هیچ کاستی عرضه می‌گردند، مرا از عقوبتی که به حکم تو مستحق آن شده‌ام، حفظ فرما [۴۵۷] و از کیفی که مقتضای عدل توست، در امان دار؛ [۴۵۸] که مرا طاقت عذاب نیست. [۴۵۹]. ای لطیف! آن روز که همه چیز به زبان می‌آید و بر ضد من شهادت می‌دهد، مرا به گناهانی که کرده‌ام و پوشانده‌ای، رسوا مساز؛ که من به این پرده پوشی در آخرت محتاج‌ترم. [۴۶۰] مرا در سایه‌ی مه‌ت پناه ده و مدد من کن که نامه‌ام را، از نور محبتت به سپیدی آذین ببندم، ای مهربان!

باران اجابت

«لاترد حاجتی» [۴۶۱]. آن گاه که در کوچه‌های پرپیچ و خم و پرخطر دنیا، با کوله باری از رنج و الم، تنها و بی‌کس می‌مانم؛ آن گاه که حاجتی، بار بر دلم می‌افکند و نیاز، میهمان زندگی‌ام می‌شود، مهربانا! تنها به سوی تو رو می‌کنم، تویی که مرا از صحرای عدم تا اقلیم وجود آورده‌ای؛ تویی که مرا آورده‌ای، و دنیا دنیا نعمت و احسان در ظرف وجودم ریخته‌ای و اینک با هر نفسی، قدمی، و [صفحه ۱۳۵] مرتبه‌ای لبریز از نیازم، روی حاجتم به درگاه توست و جام عطشناک خواسته‌هایم، تنها به لطف تو لبریز می‌شود. دیگران، که خود سرشار از نیازند، چگونه می‌توانند ظرف نیاز مرا از اجابت پر کنند؟ هرگز نمی‌توانند! و من نیز هرگز از آنان نمی‌طلبم، تنها به سوی تو رو می‌آورم و دست نیاز به سوی تو دراز می‌کنم و به درگاه تو ندای دعا بلند می‌کنم، پس مهربانا! عزیزا! رحیما! «لاترد حاجتی، پیمان‌های حاجتم را خالی بر مگردان!» دست رد بر سینه‌ی سراسر تمنایم مزن و نگاه امیدم را به تاریکی

نومیدی مکشان! تو خود گفتی که تو را بخوانم تا اجابت کنی، [۴۶۲] گفتی که به من نزدیکی و چون تو را بخوانم، پاسخم خواهی داد، [۴۶۳] تو را نسزد که در دعا به رویم بگشایی و در اجابت را ببندی، زبان نیازم دهی و به کلام اجابت با من سخن مگویی، تو کریم‌تر از آنی؛ [۴۶۴] بخشنده‌تری از آن که در خواستن را باز کنی و در بخشودن را ببندی. [۴۶۵] تو مهمان نوازتر از آنی که در خانه‌ات را بزندی و در را به مهر نگشایی. تو رثوف‌تر از آنی که چشم به نیاز من بدوزی و باران اجابت بر آن نباری، دست خواهشم را کوتاه کنی و پاسخم نگویی؛ که گفته‌اند: «بر شما باد دعا کردن که به هیچ چیز به مانند آن، به خدا نزدیک نمی‌شوید». [۴۶۶]. [صفحه ۱۳۶] مهربانا! بنده و آفریده‌ی توام و نیازم تنها به سوی توست. از تو که از هر چیز بی‌نیازی و غنای محضی، طلب حاجت می‌کنم و دست نیاز به سوی نیازمندان دراز نمی‌کنم. پس تو حاجتم را برآور و از در خانه‌ات مرانم، ابر کریمانه‌ی جود و بخشش را همواره بر زندگی‌ام سایه افکن گردان و باران اجابت را همواره بر دست نیازم ببار، ای کریم بخشنده!

وادی مهر

«الهی لو أردت هوانی لم تهدنی» [۴۶۷]. نمی‌دانم چگونه باید تو را سپاس بگویم؟ کدام کلام می‌تواند شکر تو را ادا کند؟ چه جمله‌ای می‌تواند، حد قدرشناسی مرا به تو بنمایاند؟ هیچ گاه نخواهم توانست شکرت را به جا آورم و سپاست گویم بر این که مرا در دامن اسلام و مرکز تشیع به این جهان آوردی؛ چشم به دنیا گشودم، در حالی که ذکر تو بسیار شنیده می‌شد و مرا به دیدن و شنیدن نام تو عادت می‌داد. هر قصه‌ی مادر، با نام تو آغاز می‌شد و هر غذا با نام تو مهیا می‌گردید؛ صبح به نام تو آغاز می‌شد و شب به یاد تو روز را خاتمه می‌داد. انگار مرا برای پرستش خود خواسته بودی تا به راه تو بیایم؛ انگار بدبختی و تیره روزی را برایم نپسندیده بودی؛ که اگر می‌پسندیدی، چنین هدایت نمی‌کردی. «الهی لو أردت هوانی لم تهدنی؛ خدای من! اگر خواری مرا [صفحه ۱۳۷] اراده کرده بودی، به هدایت سرفرازم نمی‌کردی». مهربانا! اگر عقابت را برایم می‌خواستی، این گونه نامت را بر زبانم نمی‌نهادی و اگر دوری از رحمتت را برایم اراده کرده بودی، این چنین مهرت را در دلم نمی‌نشانیدی. تو مرا به سوی خود خوانده‌ای، در وادی مهر و رحمتت راهم داده‌ای، در سایه‌ی ابر لطف، باران عطوفت بر سرم باریده‌ای. تو هر که را بخواهی به راه راست هدایت می‌کنی [۴۶۸] و آن را که تو هدایت کنی، به گمراهی آلوده نمی‌شود [۴۶۹] و آن را که تو خوار کنی، هیچ کس گرامی نخواهد داشت. [۴۷۰]. چگونه است که گاه من به نادانی و غفلت، پای از وادی مهرت بیرون می‌کشم از سایه‌سار مهربانی‌ات می‌گریزم. چه زیان بزرگی است اگر من در این روشنای هدایت، پای در راه گناه بیالایم و دست در گناه برم؛ [۴۷۱] چه بدبختی بی‌انتهایی است اگر من، در بارش مهرت، چتر غفلت بر سر گیرم و آن گاه که تو سعادت را برایم خواسته‌ای، به نادانی از راهت سرپیچی کنم و به راه شقاوت بروم. عزیز! این غفلت زیان‌آور را از من بگیر و این نادانی تباه‌کننده را از من دور دار و قلبم را بعد از این که هدایتش کردی، دستخوش انحراف مگردان! [۴۷۲]. بارالها! تو را سپاس که راه شناخت را به پروردگاری‌ات بر ما گشودی و [صفحه ۱۳۸] به توحید مخلصانه‌ات رهنمون‌مان شدی و قلبمان را از انکار و شک در خود، درو داشتی. [۴۷۳]. مهربانا! تو را سپاس که قرآن را بر ما فرستادی و آن را نوری ساختی که در پرتو پیروی از آن، از ظلمات گمراهی و جهالت به عرصه‌ی هدایت و نور پاگذاریم! [۴۷۴]. کریم! تو را سپاس که دینت را به ما عنایت فرمودی و ما را به آیین خود اختصاص دادی و در راه‌های احسان خود روان ساختی. [۴۷۵]. تو را سپاس می‌گوییم و از تو می‌خواهیم که بارش مهر و عطوفت را بر سرمان مستدام بداری و ما را از وادی رحمت نرهانی؛ رشته‌ی الفتی بر ما بیفکنی تا از سایه‌سار کرمت برون نرویم و سیاهی غفلت و نادانی را از ما دور بداری تا به آن شقی و بدبخت نگردیم، ای مهربان‌ترین مهربانان!

«و قد أفنیت عمری فی شره السهو عنک». [۴۷۶]. روزها بی‌امان از پی هم می‌گذرند، لحظه‌ها بی‌آن که ریسمان زمان را پاره کنند، دست در دست هم، می‌آیند و می‌روند، زمان چون سیلی، عمر ما را در هم می‌پیچد و پیش می‌تازد. اندکی نخواهد گذشت که جام زندگی من [صفحه ۱۳۹] و تو پر شود و بانگ الرحیل برآید و رفتن تنها راه باشد، به چشم برهم زدنی. اینک رسیده است زمان آن که چشم بگشاییم و نظری اندازیم، به راهی که می‌رویم، به مقصدی که برگزیده‌ایم و به توشه‌ای که برگرفته‌ایم. زمانی دراز در دریای الطاف الهی غرق شدیم و به امید احسانش، جسورانه، نافرمانی‌اش کردیم. مدتی میدید، لحظه به لحظه، در هوای نکویی‌هایش نفس کشیدیم و شکری بر لب نیاوردیم. [۴۷۷] چشم بر هم نهادیم و به بی‌راه رفتیم، درستی‌ها را رها کردیم و به خطا دست یازیدیم. اینک آیا زمان آن نرسیده که به انتهای راه نظری‌اندازیم؟ تا کجا می‌رویم با این همه غفلت؟ به کجا می‌رویم [۴۷۸] چنین شتابان، چشم بسته و گمراه؟! هنگام آن است که با خود بیندیشیم که: «و قد أفنیت عمری فی شره السهو عنک؛ عمرم را با درد و غفلت از توفانی ساختم». چه قدر از خدا غافل بوده‌ایم؛ به بودنش، بود شده‌ایم و به لطفش، اشرف خلائق گشته‌ایم، در هر نفسی، هر لحظه‌ای، هزار هزار نعمت سرشار بر ما باریده است و دنیا دنیا لطف لبریز جاری گشته؛ و ما بی‌توجه به حضورش، بی‌شنیدن ندای زینهارش، بی‌دقت به اندرز حکیمان‌اش، راه به گمراهی برده‌ایم، گویی غفلت را برگزیده‌ایم، گویی خود را به خواب زده‌ایم. می‌دانیم که معادی هست و در خیال و اندیشه‌اش نیستیم. می‌دانیم حسابی هست و حساب‌مان را پاک نمی‌کنیم. می‌دانیم سؤالی هست و در پی جواب نمی‌گردیم. غرق در غرور و سرمستی، به سوی هلاک و [صفحه ۱۴۰] نیستی می‌رویم [۴۷۹] و پاک‌مان نیست که بر لبه‌ی پرتگاه هلاک ایستاده‌ایم را غافلانه پاکبوی می‌کنیم. به کجا خواهیم رفت؟ چرت مستانه‌ی مان کی پاره خواهد شد؟! اگر دیر بیدار شویم و کار از کار بگذرد چه؟! آیا کسی هست، پیش از آن که عمرش سرآید، از خواب غفلت بیدار شود؟! [۴۸۰] آیا کسی هست، قبل از سر آمدن پیمان‌ه عمر، چشم از خواب غفلت و بی‌خیالی بگشاید؟! [۴۸۱]. چه غافلانه می‌گذرانیم آن گاه که دنیا در هجوم طوفان زمان دگرگون می‌شود و ما پندی نمی‌گیریم و چشمی نمی‌گشاییم. این رفت و آمدهای پوچ دنیایی، این داد و ستدها در طلب پول، این جنگ و جدال بر سر منصب و مقام، این چشم و هم چشمی‌ها بر سر تجملات دنیا و رفاه و آسودگی دو روزه‌ی دنیا، چه فریبکارانه دلمان را مشغول کرده است! [۴۸۲]. از سر زینهارها و باید و نبایدها و هست و نیست‌های واقعی دنیا، چه غافلانه و بی‌خیال می‌گذریم! چه بی‌خیال حضور خدا را فراموش کرده‌ایم! چه شده که به همه چیز می‌اندیشیم جز عاقبت کار خودمان؟! حساب نزدیک ست و ما در غفلتی عصیان گونه مانده‌ایم. [۴۸۳]. چه شده که لقای دوست را در دل آرزو نمی‌کنیم و به این زندگی پوچ دنیایی رضا داده‌ایم؟! محبت‌های خدا را ندیده گرفته‌ایم و به بازتاب کرده‌ها مان نمی‌اندیشیم، که آتش سوزان است و عذای دردناک؟! [۴۸۴]. [صفحه ۱۴۱] نکند روزی چشم بگشاییم که کار از کار گذشته [۴۸۵] و مهلت پایان یافته باشد! مبادا دیر شود و ما آن قدر در غفلت بمانیم تا تنها توشه‌ی مان حسرت باشد و اندوه! مهربانا! لطیف! بر ما مخواه که چنین غافلانه بگذرانیم نور معرفت را بر آسمان دلمان بیفشان و چشم دلمان را به سرمه‌ی خورشید ایمان بگشای، ای لطیف!

مستی جوانی

«أبلیت شبابی فی سکره التباعد منک» [۴۸۶]. در آینه‌ی عمر که نظر می‌کنم، دفتر زندگی را که ورق می‌زنم، دوران کودکی را می‌بینم که فارغ از هر مسئولیتی به بازی گذرانده‌ام و نوجوانی و جوانی را هم؛ گویی یکسره به بازی گذرانده‌ام! امروز در نیمه راه زندگی، گرچه کمی رسمی‌تر و به قاعده‌ای دیگر به بازی مشغولم، بازی‌ام کودکانه‌تر است؛ زیرا با وجود این که در کودکی در میان بازی‌ها تجربه‌ای می‌آموختم، اینک همه مستی است و غفلت؛ به درستی از یاد برده‌ام که پاییز نزدیک است! تا فصل خزان اندکی بیش نمانده و من توشه‌ای برنگرفته‌ام، بذری نکاشته‌ام برای فصل خزانم اندوخته‌ای ندارم، همه‌ی لحظه‌های طلایی را به

بیهودگی، در دریای موج مستی ریخته‌ام و گوهر یک دانه‌ی [صفحه ۱۴۲] عمرم، یعنی جوانی‌ام را به کم‌ترین بها، به حراج بادهای غفلت سپرده‌ام، دست‌هایم خالی است و توشه‌ام ناچیز، و ذخیره‌ای برای فردایم نیست. الهی! ناله‌های پر از حسرت‌م را بشنو و به فریادم رس! «الهی! ابلت شبابی فی سکرۃ التباعد منک؛ خدایا! جوانی‌ام را در مستی دوری از تو از دست داده‌ام». انگار این خزان زندگی است که در می‌زند و سراغم را می‌گیرد؛ گویی مرگ پیغام فرستاده است. اگر دیر شود؟ اگر توشه‌ای برنگیرم؟ چرا در جوانی زنگار غفلت نزدایم و هوشیار نباشم که، مستی جوانی، سراغ همه می‌آید و دل‌ها را سرگرم می‌کند، [۴۸۷] و جوانی مان چه زود گذشت، لحظه‌ای و شاید کم‌تر، اگر قدری می‌اندیشیدیم، اگر به اندرزی گوش می‌دادیم و به خود می‌آمدیم، آن گاه که ما را از روز حسرت می‌ترساندند، اگر فرجام را در آینده پندها می‌نگریستیم، چنین آسان و ارزان جوانی‌مان را نمی‌فروختیم و در حسرت بازگشتش نمی‌سوختیم. خوشا به حال آنان که تیغ‌های کشنده‌ی غرور و مستی، زندگی‌شان را تکه تکه نکرده است. [۴۸۸] خوشا به حال آنان که به جوانی، چون گوهری نگریستند و در آن بهار زیبا و با طراوت، گوهر وجودشان را به سختی تلاش و طاعت ساختند و به قیمتی نیکو فروختند. خوشا به حال آنان که در جوانی مهر خدا را یافتند و دوست خدا شدند؛ و خداوند جوانی را که جوانی‌اش را در راه طاعت او بگذرانند، از همه چیز دوست‌تر دارد. [۴۸۹] خوشا به حال آنان که در عبادت خدا بالیدند، و در سایه‌ی خدا خواهند بود آن روز [صفحه ۱۴۳] که هیچ سایه‌ای نباشد. [۴۹۰] خوشا به حال آنان که فریب مهلت زندگی را نخورند و اندوه مرگ گلوگیرشان نشد. [۴۹۱]. الهی! ای مهربان دانا! ما را نیز در زمهری جوانانی قرار ده که جوانی‌شان را در راه تو گذراندند. در جوانی تو را شناختند و مهر تو را به دل گرفتند، لذت جوانی‌شان، راز و نیاز با تو بود و هیجانشان، کار و تلاش در راه تو؛ جوانانی که بزرگ‌منشانه، زندگی خود را دادند و رضایت تو را خریدند. لطیفا! پرده‌ی غفلت و مستی را از پیش چشم ما بردار و چشممان را به آینده بینا گردان، تا به خود آییم و توشه‌ای بگیریم، یاری‌مان کن که نیازمند یاری تویم، یا غیاث المستغیثین!

مغرور به کرم الهی

«الهی! فلم استیقظ ایام اغتراری بک». [۴۹۲]. هر لحظه که بر من گذشت، لطف و احسان تو بر من زیاد شد و نفس من بیش‌تر و بیش‌تر رو به نافرمانی و عصیان نهاد. بد کردم احسان تو را دیدم؛ گناه کردم و غفران تو را یافتم؛ آنچه نکردنی بود، کردم و از آنچه کردنی بود، گذشتم و تو گناهم را به رخ نکشیدی و به عقابم نیفکندی، و نه تنها این، بلکه آوازه‌ام را به نیکی بلند کردی [۴۹۳] و بدی‌هایم را به پرده خفا [صفحه ۱۴۴] پوشاندی، [۴۹۴] تا مگر از نافرمانی خشم برانگیز تو باز ایستم و خود را از گناهانی که آبرویم را می‌برد باز دارم، [۴۹۵] اما نسیم گذشت تو خواب غفلت از چشمانم نربود و باران بردباری‌ات، مستی غفلت از سرم بیرون نکرد: «الهی! فلم استیقظ ایام اغتراری بک؛ ای خدا! بیدار نشدم روزگاری را که مغرور کرم‌ت بودم». در هر نفسی صدها نعمتم افزودی و شکر نکردم؛ به خطا رفتم و به دامن پر مهر و لبریز از بخشایش، طمع بیهوده بستم و خود را از عذاب قطعی تو ایمن دانستم؛ به تو مغرور شدم، ستم کردم و گفتم که تو می‌بخشی؛ حق مردم را ادا نکردم و گفتم که تو رحمان و رحیمی؛ زبان به غیبت و بیهوده‌گویی گشودم و گفتم که بزرگی و می‌بخشی؛ از نماز غفلت کردم و گفتم که تو کریمی و غفران داری؛ به مالی که از آن من نبود، دست بردم و به عفو تو امید بستم؛ روی از دستوران پیچیدم و به گذشتت دل بستم؛ وای بر من، وای بر من با ندای تو که فرمودی: «ای انسان؛ چه چیز تو را به خدایت مغرور ساخت؟» [۴۹۶] زینهار خوبان در من اثر نکرد که خواندند: «زنهار، زنهار ای فریب خورده! به خدا سوگند که او گناهان را چنان می‌پوشاند که گویی بخشیده است». [۴۹۷] «چو خواهی که از گناهان مصون و در امان بمانی، به خدا مغرور نشو»، [۴۹۸] این همه پند مرا هیچ سودی نبخشید، به غفلت رفتم و چشم امید به تو دوختم، پرده‌ی غرور بر همه‌ی زندگی‌ام کشیده شد، چنان که همیشه دست به گناه آلودم و تمنای غفران [صفحه ۱۴۵] تو را بردم [۴۹۹] و نیندیشیدم به آنان که به احسان تو گذراندند و به عذاب رسیدند، گناهانشان پنهان ماند و به تو مغرور شدند و فریب احسانت و

آفرین دیگران را خوردند، گمان بردند که نکورفتارند. به فریب ستایش دیگران و ظاهر آراسته‌ی‌شان، پنداشتند که ریسمان فلاح به دست دل داده‌اند و نور ایمان آسمان دلشان را نورباران کرده است؛ غافل از این که آسما زندگی‌شان بس تاریک است و چشمشان لبریز از خواب غفلت. مهربانا! بارالها! لطیفا! مرا از زمره‌ی غفلت زدگانی که به احسان تو مغرور شدند، برهان! چشمم را باز کن، تا حقیقت را بنگرم و دل به پوچی خیال، خوش نکنم. به نسیم پر عطر مه‌رت، از خواب غرور بیدارم کن! آب تنبیه بر صورتم بپاش تا به سرمستی غفلت، تا ورطه‌ی هلاک نروم. ای عزیز! بر من غفلت و خیال انگیزی را مخواه و مپسند! یاری‌ام کن که دست به سویت دراز کرده‌ام، و کمکم کن که محتاج توام، ای عزتمند سراسر مهر!

بنده‌ی خاکسار

«الهی و أنا عبدک». [۵۰۰]. مهربانان! لطیفا! ای خالق مهربان من! الهی و أنا عبدک؛ ای خدای من! من بنده‌ی توام». [صفحه ۱۴۶] و تو را می‌پرستم و از تو یاری می‌جویم، [۵۰۱] و تو کریم‌تر از آنی که بنده‌ات را رها سازی [۵۰۲] و اجابتش نکنی. مهربانا! من آمده‌ام که بنده‌ی تو باشم و نه آن که شیطان دشمن صفت را بپرستم. [۵۰۳] آمده‌ام که تو را اطاعت کنم و دستور تو را به جان بپذیرم، نه آن که بنده‌ی مطیع شیطان باشم. [۵۰۴]. لطیفا! من بنده‌ی توام! تنها بنده‌ی تو؛ بنده‌ی محض تو و از هر چه جز تو آزادم، از های و هوی پوچ دنیا، از خوش آمده‌ها و بد آمده‌ها، از گفت و شنودها، از احسنت‌ها و سرزنش‌ها؛ از همه آزادم، تو را می‌پرستم و امر تو را به جان می‌پذیرم و اطاعت می‌کنم؛ خواه دیگران را خوش آید یا بد آید، خواه در نظر دیگران بلندمرتبه و عزتمند گردم، خواه درویشی بی‌نام. من بنده‌ی توام، نه گرفتار مالم، نه اسیر مقام و منصب، نه در بند تجملات دست و پاگیرم و نه در زنجیر خواهش‌های رنگ و وارنگ نفس؛ من تنها طوق بندگی تو به گردن افکنده‌ام. از رفتن مال و فرزند و آبرو هراسی ندارم؛ دل در گرو عشق تو نهاده‌ام، از طاغوت و سلطان نمی‌ترسم و سر بر فرمان تو دارم. مهر تو همیشه در دریای دلم موج می‌زند، همواره چشم دلم در جست و جوی تو بوده است. تا تو را شناختم و دریافتم که هستی. [۵۰۵] دانستم که مهربان و بخشنده‌ای و [۵۰۶] و صاحب فضل و رحمتی. [۵۰۷] خدایا! تو یگانه [صفحه ۱۴۷] معبودی که سرچشمه‌ی رأفت بر بندگانت جاری است. [۵۰۸] تو یکتا پروردگار بخشنده و مهربانی، تو تنها خالق رحیمی که نسیم محبت هر ذره‌ای، هر چند ناچیز را نوازش می‌دهد، و محبت را در جان هر ذره‌ای به ودیعه می‌گذارد. تو آن خدای بزرگ مرتبه‌ای که به بنده‌ات نزدیکی و چون تو را بخواند، اجابتش می‌کنی [۵۰۹] و باران مهر بر دلش می‌باری. نه! جز تو را نمی‌پرستم، مهری جز تو به دلم راه نمی‌دهم؛ آنچه بخواهم از تو می‌خواهم و آنچه دارم، در راه تو می‌بخشم، که هر چه دارم از توست. ای مهربان بخشنده! ای معبود بی‌همتای من! گفتمی که تو را بپرستم، [۵۱۰] تو را پرستیدم، بندگی‌ات کردم، مهر دنیا و عشق‌های پوچ دنیا را به دلم راه ندادم. اینک تو دستم را بگیر و مرا در دریای مه‌رت فرو ببر و گوهر دوستی‌ات را به من بنمایان! بهشتی را که به بندگانت وعده داده‌ای، به من نیز عطا کن! [۵۱۱] مرا در زمره‌ی بندگان خود قرار ده؛ بندگانی که برای خود برگزیده‌ای، آنان که دست اغوای شیطان از دامن بندگی‌شان کوتاه است [۵۱۲] و راه دلشان بر فریب‌های شیطان، بسته است. مرا به بندگی بپذیر و به نافرمانی‌ام به دیده‌ی اغماض بنگر، ای یگانه معبود من! [صفحه ۱۴۸]

اشک ندامت

«الهی! أنا عبد أتصل اليك مما كنت أوجهك به من قلة استحيائي من نظرک». [۵۱۳]. از آن روز که خود را در مقابل تو مسئول می‌دیدم، بر این امید بودم که شرم از تو، حیا در برابر الطافت و آزر از بزرگی‌ات، مرا از گناه باز دارد و گاه بندگی‌ام دژی باشد محکم در برابر هجوم طوفان نفس سرکش. اینک، اما بارها پرده‌ی حیا را دریده‌ام! شرم را به کناری انداخته‌ام و حرمت تو را نادیده گرفته‌ام. آنچه نخواستی و نپسندیدی، کردم؛ با آن که بودم از لطف و احسان تو بود و توانم از سرچشمه‌ی فیض تو. عزیزا! تو

بزرگی، و من امر تو را خوار شمردم؛ [۵۱۴] تو مهربانی، و من بی‌مهری کردم؛ تو عظیمی و من هیچم، تو حکیمی، و من نادانی کردم؛ تو حاضری، و من به غفلت از حضورت، پرده‌ی شرم دریدم و دست به گناه آلودم. مهربانا! لطیفاً! امروز آمده‌ام که به سویت ناله کنم: «الهی انا عبد أتصل اليك مما كنت أوجهك به من قلة استحيائي من نظرك؛ خدای من! منم آن بنده‌ای که به عذرخواهی به درگاهت آمده‌ام، از گناهانی که به واسطه کمی حیا در حضورت انجام داده‌ام». چشم و زبان و گوش را رها کردم، تا به نبایدها پردازد و هیچ با خود نیندیشیدم که این چشم و گوش و زبان را تو، به لطف و احسانت به من عطا [صفحه ۱۴۹] کرده‌ای و اینک من چه بی‌شرمانه و جسورانه، هدیه‌های عظیم تو را در برابرت به سیاهی گناه و خطایمی‌آلایم و چه آسوده در امانتی که به من سپردی، خیانت می‌کنم. نه شرم از بزرگی‌ات و نه حیا در برابر الطافت، مرا از گناه باز نداشت. گناه آلود و خطاکار به نزدت آمده‌ام، بنده‌ای هستم که به عذرخواهی آمده‌ام، از صمیم قلب، با ژرفای وجود، تا مگر این عذرخواهی، پرده‌ی سیاهی را که میان من، و تو خالق مهربانم کشیده شده، از میان بردارد و مرا به تو نزدیک گرداند و در سایه‌سار امن ایمان و تقوا، زلال آرامشم بنوشاند. اینک دانستم که هستی، مرا می‌بینی، و به من نزدیکی؛ دانستم که بر همه چیز شاهدی [۵۱۵] و رازهای پنهان از تو پنهان نیست [۵۱۶] و بر آنچه به پرده‌ی خفا پوشیده است آگاهی؛ [۵۱۷] دانستم که حتی بر نسیمی نامحسوس که بر صفحه‌ی قلبم می‌گذرد دانایی، [۵۱۸] اما باز نمی‌دانم چرابی توجه و بی‌خیال به حضورت و بی‌دغدغه‌ی دانشت، خلاف امرت می‌کنم. مهربانا! فرمودی که به سویت متوجه شوم و از تو آمرزش بخواهم. [۵۱۹]. فرمودی که از تو آمرزش بخواهم؛ که تو بسیار بخشنده و مهربانی؛ [۵۲۰] اینک آمده‌ام، عذر خواه و پشیمان، لبریز از خجلت، با یک دنیا امید؛ لطیفاً! امیدم را ناامید مفرما و رویت را از من باز مگردان، بر من رحمت آور و جسارت و نادانی‌ام ببخش، ای حکیم بخشنده! [صفحه ۱۵۰]

غرقاب غفلت

«الهی! لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک». [۵۲۱]. در یک لحظه‌ی مبارک در یک سحرگاه سرشار از نور و نیاز، چشم دلم آنی باز می‌شود، اندک زمانی پرده‌ها کنار می‌رود و من خود را می‌بینم، غرق در غرقاب غفلت و گرفتار گرداب گناه. نفس سرکش از یکسو در زنجیرم کرده و زیور دنیا از سوی دیگر به بندم کشیده، چشمانم از دیدن نیازمندان کور و گوشم از شنیدن صدای دردمندان کر و دستانم به تجملات دربند شده است. حال با این بدن نحیف، با این توان کم، با این عمر کوتاه چه چاره کنم؟ چگونه می‌توانم خود را از این گرداب‌های هولناک و زنجیرهای به هم بسته‌ی رهایی بخشم؟ با تمام وجود، احساس ناتوانی می‌نمایم و از صمیم قلب زمزمه می‌کنم: «الهی! لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک؛ خدایا! من توان بازگشت از گناه را ندارم». به یاد می‌آورم که چه آسان زیبایی دنیا را تنها برای خود خواسته‌ام، غافل از شکم‌های گرسنه و بدن‌های عریان. به یاد می‌آورم که چه آسان چشم بر نادیدنی‌ها گشودم و بر حقایق بستم. به یاد می‌آورم که چه آسان گوش بر صدای موسیقی (مبتدل) و صداها صدای ناشنیدنی دیگر گشودم و [صفحه ۱۵۱] بر آهنگ دلنشین قرآن و مناجات بستم. به یاد می‌آورم که چه آسان دست، پا زبان و وجودم را وقف کارهای نکردنی کردم و از آنچه باید می‌کردم، غافل ماندم و چه آسان قلبم را از یاد تو خالی ساختم و به حبت دنیا سپردم. گذشته‌ام پر گناه است، «گناهانی که لذت‌های آن سپری شده و پیامد زیانبارش به جا مانده و گریبانگیرم شده». [۵۲۲] «چه بسیار بدی‌هایم که تو پرده‌اش ندریدی». [۵۲۳] «و چه زشتی‌ها که طوق ننگش بر گردنم نیفکندی». [۵۲۴] و افسوس که «این لطف تو مرا از بدی‌ها باز نداشت» [۵۲۵] «چه کسی بیش از من از درستی کردار دور گشته، آن گاه که تمام نعمت‌هایت را در آنچه از من نهی کردی، صرف می‌کنم و چه کسی بیش از من در غرقاب گناه فرو رفته و به خطا مشتاق‌تر است، آن گاه که میان دعوت تو و دعوت شیطان مرددم، با آن که خوب می‌شناسمش و آنچه با من کرده از یادم نرفته، باز دعوتش را می‌پذیرم». [۵۲۶] اینک من، غرق در ظلمات حجاب، گرفتار در بند گناه، «بازیچه‌ی دست گناه گشته‌ام»، [۵۲۷] چشمم لبریز از زلال اشک ندامت با

دلی مالا مال از شرم و پشیمانی، نگاه التماس به تو دوخته‌ام، به خشم تو می‌اندیشم و نه به آتش دوزخت، به دوری از مهر تو می‌اندیشم و نه نزدیکی کیفیت، که اگر بر آتش دوزخت صبر کنم، چگونه بر دوری از مهر تو و حرمان محبت تو [صفحه ۱۵۲] صبور باشم؟ [۵۲۸]. دستم را بگیر و از این غرقاب هلاک بیرون کش که «جز نسیم محبت و عشق تو بیدارم نمی‌کند». [۵۲۹] و جز شمیم مهر تو از مستی گناه به هوشم نمی‌آورد. [۵۳۰] «ای خدای من! جز تو کسی را نمی‌شناسم که بر گناهانم پرده‌ی بخشایش کشد و اعمال زشتم را بپوشاند». [۵۳۱]. مهربان من! «مرا توان دوری از گناه نیست جز به یاری تو، پس با قوت سرشارت یاری‌ام کن!» [۵۳۲] لطیفا! «از آنچه نمی‌پسندی، از آنچه مرا از گردونه‌ی محبت بیرون می‌برد، از خاطراتی که به قلبم خطور کرده، از نگاه‌های چشمم و گفتارهای زبانم چنان توبه می‌کنم که با تمام وجود از آتش کیفیت در امان مانم» [۵۳۳] و به سایه سار آرام مهرت در آیم. ای عزیز مهربان! بار گناهم را نظاره کن، امیدم را بنگر، پشیمانی‌ام را بین و ناتوانی‌ام را دریاب! دست رد بر سینه‌ام مزن، دلم را از مهر و محبت خود لبریز کن، پایم را از ورطه‌ی گناه بیرون کش و مرا از آن خود کن؛ که عشق تو را در سینه‌ام به آرزو دارم و بی‌مدد تو به این عشق دست نخواهم یافت. ای خالق سراسر مهر من! بی‌یاری تو هیچم و از یاری خود درمانده. مرا از بند گناه برهان و به وادی محبت خود در آور، چنان که قلبم جز به یاد تو [صفحه ۱۵۳] نتپد، و دلم لبریز از حلاوت اطمینان به تو گردد تا آن جا که مشتاقانه، خالص و بی‌ریا به سوی تو آیم. (ذلک فضل الله یوتیه من یشاء...)

مهرورز قریب

«یا قریبا لا یبعد عن المعتر به!» [۵۳۴]. چه بسیار دیده‌ام آنان را که فریفته‌ی چیزی شدند و سرشان به سنگ خورد. دنیا چنان فریبکارانه به آنان روی آورد که دل و هوش‌شان ببرد و ناگهان، آن گاه که دلشان در عشق دنیا می‌تپید، به آنان پشت کرد و درمانده‌شان ساخت. از این عشق‌های پوچ زیاد دیده‌ام، مثل دویدن به دنبال سرابی، که چون برسی، تنها حسرت برایت می‌ماند و خستگی و درماندگی. همه‌ی عشق‌های دنیایی، پوچند، دویدن به دنبال سرابند، باید این دل تشنه‌ی محبت را، این قلب محتاج دوست داشتن را، این حس دوستی در حد پرستش را، آبی زلال نوشانید، و رشته‌ی مهری واقعی بر او افکند. باید چشمه‌ای باشد که به جای دویدن پی سراب، به سویش بدویم. کافی است قدری دقیق‌تر بنگریم، کسی هست که عشق را دریابد، کسی که نه تنها به محبت پشت نمی‌کند، که محب را بیش‌تر و بیش‌تر به خود می‌خواند و رشته‌ی الفتش رشته‌ای است ناگسستی؛ او که معدن جود است و سرچشمه‌ی هستی، او که سزاوار پرستش است و شایسته‌ی عشق ورزیدن، او که دوست داشتن آدمی را تا اوج کمال تا نقطه‌ی برتر هستی بالا می‌برد، باید او را خواند: [صفحه ۱۵۴] «یا قریبا لا یبعد عن المعتر به!» ای نزدیکی که از عاشقان خود دور نمی‌گردد. ای لطیف! ای رؤوف! مهرت را در سینه می‌پرورانم و تو را نزدیک‌تر از خود می‌بینم. [۵۳۵] سینه خشک و عطشناکم را از آب مهر و رحمت تو سیراب می‌کنم، شب‌ها به یاد تو به خواب می‌روم و سحرگاه - که موعد دیدار نهاده‌ای - از شوق عشق تو بیدار می‌شوم؛ از پشت پرده‌ی بندگی با تو راز می‌گویم، هر چه در دل خسته از فراق دارم، برایت فاش می‌کنم، از ترس دوری‌ات اشک می‌ریزم و به امید نزدیک‌تر شدن به تو از خودت مدد می‌گیرم. دلم که خالی شد، قرآن را بر می‌دارم و کلام گوارایت را در عمق جانم سرازیر می‌کنم. هر کلام، مرا به تو و به لقای تو مشتاق‌تر می‌کند. انگار که ظرفی را از آب پر کنی، روح من سرشار از زنده بودن و طراوت می‌شود. و چون آفتاب برآید و موعد صمیمی دیدار به آخر رسد، به امید صبحی دیگر و راز و نیازی دیگر، روز را می‌گذرانم. به تلاش برای جلب رضایت تو، لحظه‌ای یادت از دلم بیرون نمی‌رود. چه عشق پر معنایی، چه مهرورزی کریمانه‌ای! تو با آن بزرگی‌ات، مهرت را در دل من ناچیزانداخته‌ای. چه قدر تو رحیمی! آنان که در پی عشق‌های پوچ دنیایی هستند، چه می‌فهمند که عشق حقیقی یعنی چه؟ چه می‌فهمند که شب‌ها اشک ریختن و روزها کوشیدن و سرانجام در جوانی، جان را خالصانه فدای دوست کردن چه لذتی دارد؟ مهربان! دل در گرو محبت تو بسته‌ام. می‌دانم که هرگز رشته‌ی محبت را پاره

نمی‌کنی؛ چون بخوانمت، پاسخ می‌گویی [۵۳۶] و چون بجویمت، به من [صفحه ۱۵۵] نزدیکی [۵۳۷] می‌دانم که به من از خودم نزدیک‌تری، گرچه با چشم نبینمت. [۵۳۸]. عزیز! چون غفلت بر من چیره شود و مرا به کردار بد بکشاند، تو مرا از آن بازدار و غفلت را از من دور ساز، و چون نادانی و ناتوانی‌ام مرا از خیر باز دارد، تو مرا به سوی آن رهنمون شو. الهی! چون در سایه‌ی رحمت در آیم، از هر ستمی به دور خواهم بود [۵۳۹] و چون به پناهگاه تو پناه آورم، مرا وحشتی نخواهد بود. [۵۴۰]. الهی! در آرزوی لقای توام، دستم را بگیر تا از عمل صالح توشه‌ای بگیرم و جوازی بیابم به درگاهت. [۵۴۱] مهربانا! آنان که از تو غافل شدند و دل به سراب بستند، زبانی بس بزرگ دیدند. پس چشم مرا نور حقیقتی ده تا به سرابی فریفته نگردم و تنها مهر تو بر دل بگیرم، ای مهربان!

منبع جود و سخا

«یا جوادا لا یبخل عن رجا ثوابه!» [۵۴۲]. نیاز امید و آرزو و تمنا آبی است که جام وجودمان را پر کرده است، کسی نیست که خواهشی نداشته باشد، امیدی در سینه نپرورد یا به طلب حاجتی دست دراز نکند - مهم این است که این دست حاجت را نزد [صفحه ۱۵۶] چه کسی دراز کنی، چه امیدی را در دل پروری و خواهش از که خواهی؟ اگر دست رد بر سینه‌ی حاجت بزنند، امیدت را ناامید کنند و خواهشت را پاسخ نگویند، باعزت نفست چه می‌کنی؟! دل پردرد را به چه مرهمی آرام می‌کنی؟ ما را چه شده که دامن التماس نزد خلائق - که خود حاجتمند و سرشار از نیازند - پهن می‌کنیم؟ چگونه است که دست نیاز به سوی نیازمندان دراز می‌کنیم؛ حال آن که خدایی داریم، دارنده‌ی محض، غنی و بخشنده که باران جود و کرمش هیچ زمین خشک و حاجتمندی را بی‌فیض رها نمی‌کند. گویی از یاد می‌بریم که همین‌ها هم که داریم از اوست. به آنچه داده، نمی‌اندیشیم و به دیگران امید می‌بندیم، امان این بار باید چشم دل باز کنیم و جام حاجت نزد او ببریم که منبع جود و سخا و کرم است. با او راز بگوئیم و نیاز بخواهیم: «یا جوادا لا یبخل عن رجا ثوابه!» ای بخشنده‌ای که بر امیدواران ثوابت بخل نمی‌ورزی! ای مهربان! ای کریم! دست طلب فقط به سوی تو می‌آوریم که تو در کار هر که به تو پناه آورد، نسیم گشایش می‌وزی [۵۴۳] و چون عطا کنی به منت‌آلوده نمی‌سازی. [۵۴۴] تو سرچشمه‌ی برآوردن حاجتی. [۵۴۵] در جای الطافت بهایی نمی‌طلبی [۵۴۶] و سپیدی عطایت را به سیاهی منت کدر نمی‌کنی. [۵۴۷] با تو همه [صفحه ۱۵۷] بی‌نیاز می‌شوند و بی تو هیچ نیاز نمی‌شوند. [۵۴۸] حاجت‌ها و نیازمندی‌ها گنج‌هایت را فانی نمی‌کند [۵۴۹] و بخشش تو به انتها نمی‌رسد. من جز از تو، از که حاجت بخواهم که تو تنها در گشوده به روی حاجاتی. تنها تویی که در بخشش بی‌انتهایت بخیل نیستی. تنها تویی که نیازمندان رانه حقی، که اکرام می‌کنی. تنها تو تمنّاگران را ناامید نمی‌سازی و دست رد بر سینه‌ی امیدواران نمی‌زنی، [۵۵۰] تنها در خانه توست که همیشه به روی نیازمندان گشوده است و به رایگان بر هر نیازمندی زلال کرمت را جاری می‌کنی. [۵۵۱]. هرگز چشم امید جز به سوی تو نخواهم دوخت، هرگز دست طلب جز به سوی تو دراز نخواهم کرد، جز تو از کسی حاجت نخواهم خواست؛ که تو معدن بخششی. غیر از تو، چه کسی بی‌نیاز است؟ چه می‌شود آنان را که امید به غیر تو می‌بندند؛ حال آن که دنیا و آخرت در دست توست. ای بخشنده‌ی مهربان! تو را سپاس که مرا از غیر خود بی‌نیاز گردانیدی. تو را سپاس که حاجتم را به نزد غیر خود نهادی. ای عزیز! دل در گرو مهر تو دارم و به تو امیدوارم؛ مهرم را افزون کن و امیدم را برآور، ای بخشنده‌ی فناپذیر! [صفحه ۱۵۸]

قلب مشتاق

«الهی هب لی قلبا یدنیه منک شوقه». [۵۵۲]. پرنده‌ای کوچک، سفید بال و پرنور، از درون تنگی سینه‌ام، پر می‌کشد به آسمان دعا تا نامه‌رسان طلبی باشد برای دوست. مهربانا! سرای محبتی که بنا کردی، گوهری می‌خواهد. سینه‌ای که مهرت را در آن جاری

ساختی، دلی می‌خواهد مهر آفرین و قلبی می‌خواهد مشتاق تو. دریچه‌ای می‌خواهد گشاده به سوی تو، ریسمانی می‌خواهد کشیده از درون تا اوج نزدیکی به تو: الهی هب لی قلبا یدنیه منک شوقه! خدایا! قلبی به من عطا کن که مشتاق مقام قرب تو باشد. رحیما! مرا دریاب، آن گاه که قلبم در پرده‌ی تاریکی فرو می‌رود، [۵۵۳] آن گاه که نام تو قلبم را به تلاطم نمی‌اندازند. آن گاه که صدای دعوت به نماز را می‌شنوم، اما قلبم در تارهای تنیده‌ی شیطان اسیر گشته و از شوق تو و راز و نیاز با تو، به تپش در نمی‌آید. آن گاه که به گناه دست می‌برم و قلبم در اندیشه‌ی حضورت است، یاری‌ام کن! مهربانا! قلبم را دریاب که قفل بی‌مهری بر او نخورد؛ [۵۵۴] که از فکر تو غافل نگردد، [۵۵۵] و تن به افسار شیطانی هوای نفس نسپرد. [صفحه ۱۵۹] ای مهربان سراسر محبت! چه می‌شود اگر با قلبم چنان کنی که چون نامت بر زبان می‌آید، به تپش در آید و چون هنگامه‌ی راز گفتن با تو می‌شود، بی‌خود از خود، مرا به تو بخواند؛ چون سحرگاه می‌شود، به تلنگری بیدارم کند و چون به ورطه‌ی گناه نزدیک می‌شود، دریای شرم از حضورت را در وجودم جاری کند. با آن قلب سراسر عشق، من چه قدر به تو نزدیک می‌شوم! چه لذتی خواهد داشت هر دمش! بارالها! یگانه خدای من تویی، تنها یآوری که مرا از برهوت عدم، به دنیای پر شر و شور وجود آورده، یگانه مهربانی که تمام وجودم نیاز به اوست؛ به تو ایمان می‌آورم و تو را یگانه دانستم، پس قلبم را هدایت فرما [۵۵۶] و دلی سالم از هر بیماری شیطانی به من عطا کن تا با آن به سوی تو رو کنم. [۵۵۷]. عزیز! آفتاب آرامش را بر قلبم بتابان تا نور ایمانت آسمان دلم را روشن کند. [۵۵۸] سرای قلبم را از جام کوچکی از مهر دنیایی پر گردد، به دریایی ژرف که مهر تو را در خود گیرد، وسعت ده! درون قلبم زلال محبت را جاری کن تا آنچه مایه‌ی دوری من از توست، به آب مهر بشوید و مرا به تو نزدیک گرداند. لطیفاً! لحظه‌ای دلم را از زلال اشتیاق خالی مگردان که در عطش دوری تو خواهد پژمرده، نور یادت را هرگز از سرای دلم باز مگیر که به تاریکی غفلت خواهد افسرد. چشم دلم را از آنچه محبت را دور می‌دارد، کور کن! [۵۵۹] و آنچه در نهان [صفحه ۱۶۰] دلم می‌گذرد در راه رضای خود قرار ده! [۵۶۰]. مهربانا! نامت ساحل سکون است و یادت گرمابخش وجود. قلب مضطرب من در کمند شیطان اسیر گشته و به ریسمان‌های رنگ و وارنگش در غل و زنجیر آمده؛ که از اصل دور مانده و به وصل نرسیده. قلب آشفته‌ی من، که در این عصر آهن و آدم آهنی، از حیات محبت دور مانده و به دست ساخته‌های بشر گرفتار آمده است و در گرداب هیاهوی پوچ مادی غوطه‌ور شده. اینک تنها به ذکر نام تو آرام می‌گیرد و فقط به شمیم یاد تو زنده می‌ماند. یا الله و یا الله و یا الله!

زبان صدق

«الهی! هب لی... لسانا یرفع الیک صدقه». در هیاهوی صداهای جورواجور و کلام‌های بی‌انتهای، در میان کلماتی که بی‌هدف به دنبال هم، ردیف می‌شوند، کلماتی از نور صداقت می‌درخشند و ریسمانی می‌شوند، از فرش تا عرش، از انسان تا خدا، دستانی به آسمان بلند می‌شود که: «الهی! هب لی... لسانا یرفع الیک صدقه؛ خدایا زبانی به من بخش که سخن صدقش به سوی تو بالا رود». زبانی که جز کلام صداقت نداند؛ کلامی بی‌هیچ رنگی از دروغ؛ کلامی که بوی شکوفه‌های حیات می‌دهد، بوی طراوت و سبزی، به دور از [صفحه ۱۶۱] آلودگی‌ها و زشتی‌ها، یکپارچه صدق و راستی، نور و روشنی، و شفافیت و پاکی. کاش زبان‌هامان، دسته‌دسته گل صداقت می‌چید، کاش به بدگویی دیگران نمی‌نشست، [۵۶۱] به بطالت نمی‌رفت و به باطل نمی‌پرداخت، [۵۶۲] به دروغ آن چه در دلمان نیست فریاد نمی‌کرد، [۵۶۳] دیگران را که شاید برتر از ما هستند، به سخره نمی‌گرفت، علف‌های عیب جویی را آب نمی‌داد، [۵۶۴] و دروغ را از دریچه‌ی بی‌ایمانی به درون خود راه نمی‌داد. [۵۶۵] کاش کریمانه، بذری راستی می‌پاشید و به بهانه‌ی عزیز کردن ما، دیگران را خوار نمی‌کرد، از خوبی‌ها می‌گفت، از مهربانی‌ها، از سرچشمه‌ی مهر و صفا، از رسول محبت، از دوستی و ولایت، کاش زبانمان همیشه نام تو را می‌برد، تا روح صفا گیرد و جان تا بالاترین شفافیت‌ها پرواز کند. کاش زبانمان به جای چانه زدن بر سر تخیلات و اوهام، از شیدایی دل می‌گفت در وادی نور. کاش به جای پاشیدن بذری کینه و نفاق، یک دنیا دوستی و مهر و سپاس

می‌افشاند. باید به زبان‌ها مان یاد بدهیم که با انسان‌ها از خوبی‌ها بگویند. [۵۶۶] باید با کلامان پرده‌ای بیافیم از صداقت و خوبی و همه‌ی دروغ‌ها، بدگویی‌ها، چاپلوسی‌ها و همه‌ی نگفتنی‌ها را با این پرده‌ی نورانی بپوشانیم. باید زبان‌مان که هدیه‌ی اوست، فقط به عشق او در کام بگردد. [صفحه ۱۶۲] باید به زبانمان یاد بدهیم که تسبیح بگوید تا دلمان روشن شود. سبحان‌الله، شکرالله، عفوالله! لطیفا! تو یاری‌ام کن که ما ناتوانیم. مهربانا! از کلامان ریسمانی بساز تا به سوی تو آییم، زلال صداقت و راستی را بر زبانمان جاری کن و نام خود را ذکر دایمان قرار ده، یا عظیم و یا کریم!

سرچشمه‌ی فیض

«فانی لا- اقدر لنفسی دفعا و لا- املک لها نفعا». [۵۶۷]. این دنیای فانی و زودگذر، به چشم ما طولانی و ماندگار آمده و چه فریبکارانه، دل ما را به خود مشغول داشته، چه پرده‌ی غفلتی بر وجود ما افکنده، تا آن جا که خود را از یاد برده‌ایم. از یاد برده‌ایم که حاجت محض و فقر تمامیم، از یاد برده‌ایم که نبوده‌ایم و فیض او، ما را بود کرده، از یاد برده‌ایم که هر چه هست، اوست و ما هیچیم. نه توان به دست آوردن سودی داریم و نه قدرت دور کردن شری، گمان کرده‌ایم که جاودانه خواهیم بود و بر دنیا حکومت خواهیم راند. اگر در خود قدرتی گمان برده‌ایم، از آن جهت است که گناه می‌کنیم، به آینده‌مان نمی‌اندیشیم، از ترس او، از گناهان توبه نمی‌کنیم، غرق غفلت و مست لذت گناه گشته‌ایم. دیری نخواهد پایید که غرورمان در هم شکند و پوچی گمانمان رخ بنماید. و اگر آن روز عذر خواهی سودی نبخشد، [۵۶۸] فرصت پشیمانی هم [صفحه ۱۶۳] گذشته باشد، چه باید کرد؟ باید از هم اکنون بیش‌تر بیندیشیم، جدی‌تر فکر کنیم، دقیق‌تر بنگریم، بفهمیم فقر و ناچیزی‌مان را، درک کنیم حاجت محضمان را و به او پناه ببریم و به او توکل کنیم. «فانی لا اقدر لنفسی دفعا و لا املک لها نفعا؛ خدایا! مرا توان جلب سودی برای خودم یا دفع شری نیست». توان بازگشت از گناه ندارم، [۵۶۹] مرا قدرت مقابله با طوفان فریبکاری دنیا و اغوای شیاطین نیست. جز به نور محبت تو، راه به سوی طاعت و هدایت نخواهم برد، جز به مهر تو ریسمان رستگاری را نخواهم یافت. درهای سعادت به یاری تو بر من گشوده می‌گردد، حتی مرا قدرت آن نیست که کار نیکم را چون توشه‌ای گران بها حفظ و نگهداری کنم [۵۷۰] و آن را از دست ندهم. لطیفا! دستم را بگیر و به ناچیزی‌ام رحم آور! ناتوانی‌ام را بین و مددم کن! عجزم را بنگر و یاری‌ام رسان؛ که اگر تو بخواهی، به سرچشمه‌ی زلال هدایت دست خواهم یافت و گرنه، به وادی سیاهت هلاکت خواهم افتاد. نه سودی برای خودم می‌توانم به دست آورم و نه ضرری را دور کنم، مگر آنچه را که تو بخواهی. [۵۷۱] تمامی دارایی من دعایی است که به سودی تو عرضه می‌دارم. آنچه دارم، دست‌طلبی است که به سوی تو دراز می‌کنم و یک سینه امید که با آن، رحمت و فیض تو را انتظار می‌کشم. دست‌طلبم را کوتاه مکن و سینه‌ی امیدم را به ناامیدی به درد نیاور! یاری‌ام کن؛ که تو غنی و [صفحه ۱۶۴] ستوده‌ای و من ناچیزم و فقیر در گاهت. [۵۷۲] ناامیدم نخواه، و افتادن در ورطه‌ی هلاکت را بر من مپسند! مددم کن که امیدم به توست، ای تنها امیدواران!

پرواز تا بی‌نهایت

«الهی! هب لی کمال الانقطاع الیک». [۵۷۳]. دنیا با همه‌ی زرق و برق فریبکارانه‌اش زمام دلم را به سوی خود می‌خواند و نگاه مهمرم را به سوی رفاه، مقام، ثروت، شهرت و هزار معنای پوچ دیگر می‌کشاند. شیطان گام به گام، از لذایذ دنیای، تور غفلتی می‌سازد و بر من می‌اندازد. بارها فریبم می‌دهد و مرا به خطا می‌خواند، به بیراهه‌ها، به ورطه‌های هلاکت و بدبختی، که با مکر و حيله، آذین شده‌اند. حاجتمندی‌ام را به رخ می‌کشد و دست‌طلبم را به سوی غیر می‌کشاند. در میان این همه فریب، بیراهه و آذین‌های دروغین، من مانده‌ام ضعیف و ناتوان، حاجتمند و سرشار از نیاز، تشنه‌ی مهر تو، عطشناک پرستش تو با تمام یگانگی‌ات.

مهربانا! مرا دریاب که در این دنیا رشته‌ی مهر تو را گم کرده و در پی‌اش اشک می‌ریزم. «الهی! هب لی کمال الانقطاع الیک؛ خدای من! بال رستن از همه چیز تا رسیدن به خودت را به من مرحمت کن!» کویر خشکیده‌ی دلم، در انتظار جرعه جرعه آب مهربانی توست. هنگام [صفحه ۱۶۵] به دنبال انوار محبت، همه جا را گشته، دست‌های نیازم به سوی تو بلند است و ندای ناله‌ام بر آسمان. خدایا! من تو را می‌خواهم، تو هم‌ای مهربان، مرا بخواه! همه چیز این دنیا، دست و دلم را در بند کشیده، دلم از فراوانی نعمت به فتنه‌ی لذت افتاده، نسیم سلامتی، مستی بی‌خبری از عبادت بر من افکنده، هوای نفس گرفتارم کرده و دنیا بر من دست یافته. [۵۷۴] چون به سوی تو رو می‌کنم، بندها سد راهم می‌شوند. زندگی با همه‌ی تعلقاتش زنجیری شده بر پای پرنده‌ی دلم که چون قصد پرواز به سوی آسمان محبت کند، قدرت پرواز از او سلب می‌گردد. مباد که این بندها بر پای من بماند و من به این بندها عادت کنم و از تو و از پرواز به سوی غافل شوم. مباد که خود با دست خود این بندها و تعلقات را افزون کنم و به آن‌ها دل خوش دارم. مباد که ندای (فدخلی فی عبادی) [۵۷۵] بلند شود و من در بند این تعلقات بمانم و از این رستگاری بزرگ باز مانم. مهربانا! تو یاری‌ام کن، بندها از پیم بگشا، مهرشان را از دلم بیرون کن، چنان که تنها و تنها به تو بیندیشم و مهر تو را در سینه بدارم. رحیما! مدد من کن که به وقت نیاز تنها به درگاه تو حاجت آورم، در بیچارگی فقط به پیشگاه تو بنالم. چون مضطر شوم جز از تو کمک نخواهم و گاه حاجت به غیر تو فروتنی نکنم. [۵۷۶] الهی! دلم را به جز از یاد خودت از [صفحه ۱۶۶] هر یادی خالی کن، زبانم را جز به شکر خودت از هر سپاسی باز دار، اعضايم را جز به طاعت خود از هر طاعتی باز دار! [۵۷۷]. چنان کن که با بریدنم از غیر و پیوستنم به تو از هر شایبه‌ای خالص شوم و با تمام وجود به تو رو آورم، از نیازمندان عطای تو، رو گردانم و دل بریده از همه چیز، غرق در زلال مهرت و مست شمیم محبت، به سوی تو آیم. خدایا! قلبم را خلوتگه محبت خود ساز [۵۷۸] و دلم را جایگه مهرت، چنان که هیچ مهر و محبت دیگری در آن جای نگیرد؛ چشم دلم را از آنچه در مسیر غیر عشق توست، کور ساز [۵۷۹] و به نور خودت روشن کن! امیدا! ریسمان محبتم را از دیگران پاره کن و با مهر خود پیوند ده، چنان که جز رشته‌ی محبت تو رشته‌ای بر گردنم نباشد، ترس از گسستن از دیگران را با پیوستنم به خودت از من بردار، [۵۸۰] از عشق و بندگی، دو بال پروازم ده تا سرگشته از هر چیز، به سوی تو پرواز کنم، ای محبوب من!

ندای ملکوتی

«واجعلنی ممن نادیته فأجابک.» [۵۸۱]. سال‌هاست که ما را می‌خوانی به صداها زبان، که به سویت بیایم [صفحه ۱۶۷] و به سعادت واقعی برسیم. سال‌هاست که ما را می‌خوانی در هر زمان، که به سویت بیایم و رستگار شویم، دوستان داری، از خودمان بیش‌تر و بیش‌تر؛ زیرا هر چه سرپیچی می‌کنیم، بازهم ما را می‌خوانی. قبل از آمدنمان، جمعمان آوردی و خواستی که جز تو را بندگی نکنیم. آن گاه که به این دیار غفلت آمدیم، هر روز بارها بارها صدای اذان را شنیدیم که ندا می‌کند: «حی علی الفلاح؛ [۵۸۲] بشتابید به سوی رستگاری». لطف تو بر ما چگونه است که چنین در پی سعادت مایی؛ بردباری‌ات تا کجاست که ما، نافرمانی‌ات را می‌کنیم و تو، می‌خوانی‌مان تا از گناهانمان درگذری؛ عزیزا! مهربانا! ای خدای من! «واجعلنی ممن نادیته فـأجابک؛ از آنانی قرارم ده که چون ندای‌شان کنی، تو را اجابت کنند». چون به خود بخوانی‌شان، به سویت آیند، آنان که با تمام وجود خواندند: «خدایا! ما صدای منادی‌ات را که ندا می‌داد برای ایمان، که ایمان آورید، شنیدیم و ایمان آوردیم» [۵۸۳] آنان که تو را و رسولت را اجابت کردند و وعده‌ی پادش بزرگ شنیدند. [۵۸۴]. لطیفا! بسیارند آنان که ندای تو را می‌شنوند و بی‌توجه به ندای تو، می‌گذرند، آنان که چون به نماز خوانده می‌شوند، آن را به سخره و بازی می‌گیرند. [۵۸۵] چه غفلت بزرگی سراپاشان را فرا گرفته است که ندای تو را [صفحه ۱۶۸] - که خیرخواه‌ترین و مهربان‌ترینی - به بیهوده می‌پندارند. اینان همان‌ها هستند که چون اجلشان در رسد و چشم غفلتشان برداشته شد، زیان‌کاری و ورطه‌ی هلاکی را که در آن افتاده‌اند، ببینند، به تمنا آیند که: «خدایا! ما

را مهلتی بخش تا دعوت تو را پاسخ گوئیم و از فرستادگان پیروی کنیم» [۵۸۶] و این تمنایی است محال و آرزویی است دست نیافتنی. آنان خواهند ماند با زیان ابدی‌شان و خسران آشکارشان و چه سخت عذابی خواهند کشید. ای مهربان! ای لطیف! گفتی که چون بخوانمت، پاسخ می‌گویی، [۵۸۷] اینک به عجز، تو را می‌خوانم و به زاری، به درگاہت می‌نالم که بر من مپسند این زیان و خسران را، یاری‌ام کن که چون ندای تو رسد، به جان و دل پاسخش گویم. مدد رسان تا گوشم در انتظار ندایت، از هر شنیدنی غافل بماند. قلبم را چنان مشتاق خود گردان که به شنیدن ندایت به تپش افتد و مرا از خواب غفلت بیدار کند. چنانم کن که ندای «فاعبدنی» [۵۸۸] تو را با تمام وجود پاسخ گویم، قبل از آن که روزی فرا رسد که از جانب تو بازگشتی نباشد، [۵۸۹] ای رحیم!

فرار از ناامیدی

«الهی لم أسلط علی حسن ظنی قنوط الایاس». [۵۹۰]. از آن روز که به فیض لطف بی‌کرانت از ژرفای محض عدم تا دیار [صفحه ۱۶۹] وجود آمدم، هر لحظه از زلال احسانت لبریز بوده‌ام، هر آن در دریای نکویی‌هایت، بیش‌تر غوطه خورده‌ام آن چنان که نکویی‌ها را ندیدم و نشناختم، باران مه‌رت بر من همواره بارید و مرا رویاند، و من نعمت را شکر نکردم، [۵۹۱] لطف را ندیده انگاشتم و جسورانه و بی‌خیال از احسانت گذشتم. آنچه فرمانم دادی، در انجامش سستی کردم، [۵۹۲] آنچه خواستی نکردم، آنچه پسندیدی، نادیده گرفتم، و به این بسنده نکردم و دست بر گناه آلودم. آنچه نهی‌ام کردی به سوییشتافتم، [۵۹۳] خود را به ورطه‌ی غضبت افکندم، دست و پای در زنجیر گناه کشیدم، روح را به زشتی‌ها آلودم، بی‌توجه به نگاه همیشگی تو گستاخانه هر چه نباید، کردم و پای در راه باطل نهادم و این همه، مرا به ناامیدی می‌کشاند؛ حال آن که دلم همیشه لبریز از امید و ایمان به تو بوده است. «الهی! لم أسلط علی حسن ظنی قنوط الایاس؛ مهربان! بر این خوش گمانی‌ام ناامیدی را مسلط مساز!» خدای من! همواره ایمانت را در دل پاس داشته‌ام و احسانت را همواره به چشم دیده‌ام. امیدت هرگز از دلم بیرون نمی‌رود و چشم امیدم هرگز از سوی تو به سوی غیر دوخته نمی‌شود. اما آن همه ناشکری، آن همه کوتاهی در اجرای اوامرت، آن همه بی‌توجهی به زینهارت، مرا چنان در ظلمات سیاهی‌ها غرق کرده که راه نجاتی نمی‌یابم، چیزی نمانده تا از نجات ناامید شوم، رشته‌ی امید رو به پاره شدن می‌رود و این ناامیدی [صفحه ۱۷۰] نه از یأس، که از رحمت توست. [۵۹۴] رحمت تو بی‌کران است و بی‌نهایت، بارانی است بخشنده که بر هر زمینی می‌بارد، چه شوره‌زار و چه مرغزار، نسیم آرام‌بخشی است که هر چهره‌ای را می‌نوازد، چه سیاهی و چه نورانی. نه! ناامیدی من از رحمت بی‌کران تو نیست، از پرده‌ی سیاه و ضخیمی است که بر روح خود کشیده‌ام. ناامیدی من از کمی نکویی‌ها و بسیاری بدکاری‌هایم است. [۵۹۵] ناامیدی از نامه‌ی سیاه منست، نه از نگاه مهر تو. سیاهی نامه‌ام چنان به ناامیدی می‌کشد که هر آن احتمال می‌رود تا به آتش یأس بسوزم و اگر نبود فرمان تو به امید همیشگی و نهی تو از یأس از رحمت خدا، هر لحظه پایم در لغزشگاه ناامیدی می‌لغزید. اینک که سرشار از ایمان به توام، و سال‌های سال بذر محبت تو را در دل کاشته‌ام تا خوشه خوشه امید بچینم، از تو چگونه ناامید شوم؛ که خود به مهر همیشگی‌ات فرموده‌ای: «ای بندگان من که بر خود ستم کرده‌اید! از رحمت خدا ناامید نشوید که خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است». [۵۹۶]. خدایا! من با همه‌ی روسیاهی‌ام به در امیدت می‌آیم، می‌دانم که تنها آنان که به تو کفر می‌ورزند، از رحمتت مأیوس می‌شوند، [۵۹۷] می‌دانم که گناهکار امیدوار به تو نزدیک‌تر است تا عابد ناامید، [۵۹۸] می‌دانم که بزرگ‌ترین [صفحه ۱۷۱] بلا و دردمندی، بریدن رشته‌ی امید است از تو، [۵۹۹] و می‌دانم که تو بر هر که تو را بخواند، مهربان و رحیمی. [۶۰۰]. پس بارالها! چشم امیدم را مبنده، دست خواهشم را کوتاه مکن و به سینه‌ام - که مالا مال از امید به توست - دست رد مزن! مهربان! باران یاری‌ات را بر ما ببار و ما را از ناامیدان قرار مده، [۶۰۱] ای تنها امید امیدواران!

دست طلب

«فلک أسئل.» [۶۰۲]. سحرگهان که نسیمی خوش، عمق وجودم را به پرواز در می آورد، از اندکی دورتر، نظری به خویشتن خویش می اندازم، وقتی نگاهم از پشت پنجره‌ی حقیقت بر وجودم می نگیرد، وجودی درمانده و سراپا نیاز می بینم که جز حاجت و خواهندگی، هیچ چیز دیگری نیست. همه‌ی مان همین وجود سراپا نیازیم، همین فقر محضیم، آنچه هست اوست. ما عدم‌هاییم که در گرو وجود او پا در عرصه وجود نهاده‌ایم. بگذریم از این که گاه همین وجود ناچیز سراپا احتیاج، رخت غرور بر تن می پوشاند و منی می شود و قدرتی پوشالی در خود گمان می برد. کجا ببریم این بار تمنا را؟ از که بخواهیم این دریای حاجت را؟ [صفحه ۱۷۲] ای مهربان بخشنده، ای کرامت محض! جز تو که همه چیزی و وجود محضی، جز تو که بخشش کریمانه‌ات، هر ذره‌ی ناچیز را، به باران جود و کرم، تفضلی می کند؛ جز تو، از که بخواهیم؟ دریغا اگر به سوی نیازمندان دست طلب دراز کنیم. «فلک أسئل؛ تنها از تو می طلبیم.» این وجود سراسر نیازمان را به درگاه تو عرضه می داریم و به دست کرمت چشم امید می دوزیم. دامن تمنای مان را از امید بخشش و لطف تو پر می کنیم و از تو می خواهیم تا در وزش نسیم لطف در اجابت به این تمنای عاجزانه، شمیم خوش وجودت را حس کنیم و لطافت ریسمان مهربی را که از بنده تا خدا کشیده شده، از صمیم قلب دریابیم. شاید این تمنا و حاجت بهانه‌ای باشد، برای این که از تو بخواهیم، تا با تو باشیم و نور یادت را در قلبمان حس کنیم. شاید نیازمندان خواسته‌ای تا هنگام آوردن نیاز به درگاهت، درت را بگوئیم و هم کلامت گردیم تا رشته‌ی الفتان نگسلد، تا جاری مهر و عطوفتمان قطع نگردد، تا از تو غافل نشویم و تو را از یاد نبریم. تو ما را خواسته‌ای پس نیاز را به این بهانه در ما نهاده‌ای و چه زیبا و کریمانه تمناهمان را پاسخ می گویی و چه لطیف، زلال بخشش را به زمین وجودمان جاری می کنی. دریغا اگر جز به درگاه تو آییم، دریغا اگر در خانه‌ی دیگری را بزینم، دریغا اگر خواب غفلتمان آن قدر سنگین باشد که حتی به حاجتی هم به در خانه‌ات کشیده نشویم و دریغا اگر مستی فریب دنیا آن قدر در وجودمان رخنه کرده باشد که از غیر تو، طلب حاجتی کنیم؛ که خواستن و تمنا کردن از تو، ما را به تو نزدیک می کند و خواستن از غیر تو ما را از آن‌ها دور و نزد [صفحه ۱۷۳] آن‌ها کوچک می کند، [۶۰۳] پس این چه غفلی است که تو را رها کنیم و به دیگران امید بندیم؟ انه، جز از تو حاجتی نمی خواهیم؛ که تو چون عطا کنی، به کرامت عطا کنی و چون بازداری، خیر و برکت در آن جاری کنی. [۶۰۴]. کریم! من بار حاجت به درگاه تو می افکنم، دست طلب به سوی تو دراز می کنم، مخواه که حاجتمند غیر تو شوم و مپسند که روی طلب به سوی غیر تو باز کنم. مرا دریاب که رد کردن سائل از ساحت تو دور است. [۶۰۵]. مرا به کرانه‌ی دریای جود و کرمت راه ده و سایه‌ی بخشش همیشگی‌ات را بر سرم بیفکن، از وجود سراسر کرم!

دوام ذکر

«أسئلک... و ان تجعلنی ممن یدیم ذکرک.» [۶۰۶]. در این آشفته بازار پر هیاهوی دنیای امروز، در این جنجال بی انتها بر سر بودن‌ها و چگونگی بودن‌ها، در این مخروطه‌های به جا مانده از طوفان غفلت‌ها و فراموشی‌ها، کسانی تو را می خوانند، در میان امواج صداهای پوچ و تو خالی و بی مفهوم، صدایی هم نام تو را می آورد و نامت زلال آرامش و قرار را جاری می سازد. [صفحه ۱۷۴] اگر زمینی هست، برکتی هست، بارانی هست و سبزی زندگی هست، تنها از برکت نامت توسست. نامت توسست که زندگی را به راه می اندازد، باران حیات نازل می کند و موج طراوت بر ساحل زندگی می افکند. خوشا دهانی که جز به آوردن نام تو، گشوده نشود. [۶۰۷] خوشا صدایی که به ذکر اسم تو بر آید و خوشا چشمی که بر ساحل نگاهش زورق نام تو لنگر اندازد. خوشا آنان که در هر نفسی، به نام تو، یک دنیا طراوت را به روح سبزشان هدیه می کنند. خوشا آنان که یکسره در پناه نام تو انس می گیرند و خوشا آنان که به دور از هر کاری لهوی، هر سخن هرزی، در کار ذکر تو اند، سخنشان ذکر توسست، گام‌هایشان به نامت توسست، خواستن و

برخاستنشان به نام توست. خوشا آنان که در سایه سار سبز و با صفای نام و یاد تو زندگی می‌کنند. مهربانا، لطیفا! من نیز از اینک تو را می‌خوانم که چنینم عطا کنی: الهی!... أسئلك... ان تجعلنی ممن یدیم ذکرک؛ خدایا! از آنانم قرار ده که همیشه در ذکر تو باشند. آنان که با نام تو آمدند، به نام تو زیستند و به نام تو رفتند. شیر مردان روز و زاهدان شب که در چشمشان نور آسمانی یاد تو می‌درخشید و در فرجام نیک زندگی‌شان، به سوی مغفرت و پاداش بزرگ تو پر کشیدند، متقینی که نام و یاد تو شیوهی زندگی‌شان بود [۶۰۸] و با آوردن نام تو خود را در مجلس محبوب می‌دیدند. [۶۰۹]. لطیفا! در این چند راهی‌های پرفریب زندگی امروز، در این راه پر از دام [صفحه ۱۷۵] و فتنه، که هر ذره آوایی دارد و مرا به خود می‌خواند، نام تو چراغ هدایت من است و پیوستگی یادت، ریسمان فلاح من. [۶۱۰] در این دریای پراضطراب و این غفلتگاه پرمخاطره که هر کس را به گونه‌ای به درون گرداب‌های پرتلاطم خود کشیده است، نامت ساحل آرام و اطمینان قلب من است. [۶۱۱]. رحیما! من به آوردن نامت و پاشیدن عطر یادت در تمام لحظات زندگی‌ام امید رستگاری دارم و چشم انتظار به گشایش در فیض و رحمت دوخته‌ام. عزیزا! مرا در زمره‌ی آنان که از نام تو باز ماندند و شیطان همدم و همشین آنان گشت، قرار مده! برایم مخواه قلبی را که دیوار قساوتش راه بر عطر جانبخش نام تو بر بندد و مرا به وادی گمراهی و هلاکت افکند. بر من میسند لحظه‌ای را که دنیا به فریبی، مرا از نام و یاد تو غافل سازد؛ که خود فرمودی: «ای کسانی که ایمان آوردید! اموال و فرزندانان، شما را از یاد خدا غافل نکنند، و هر کس چنین کند، همانا زیانکار است». [۶۱۲]. بارالها! این خسران آشکار و زیان ابدی را بر من میسند! ای خدای مهربان من! شمیم یادت را همواره در کوچه‌های زندگی‌ام بیفشان و آسمان دلم را به خورشید یادت نور افشان کن! در زمره‌ی خوبانی قرار ده که چون نام تو می‌آید، قلب‌هاشان به تپش می‌افتد، [۶۱۳] آنان که در هر نفس، نام تو را می‌آورند. از ذکر دایم برایم بالای بساز تا در آسمان مهرت به پرواز درآیم و [صفحه ۱۷۶] از همه‌ی پوچی‌ها و بیهودگی‌های دنیایی که تاب و تبش، هر کس را در عمق خود فرو می‌برد، رهاییم ده، ای مهربان پاینده!

پیمان مودت

«أسئلك... أن تجعلنی ممن... لا ینقض عهدك». [۶۱۴]. وقتی با کسی که دوستش داری و دل در گرو مهرش نهاده‌ای، پیمانی می‌بندی، گویی تمام وجودت با آن پیمان پیوند می‌خورد. انگار که آن پیمان، حد زنده بودن توست. خط قرمزی می‌شود در زندگی‌ات، که پا از آن فراتر نمی‌نهی و نه تنها این، که به حدودش هم نزدیک نمی‌شوی، مبادا که گمان کند پیمان را شکسته‌ای. این پیمان که با محبوب بسته‌ای، قاب بلوری می‌شود به دور زندگی‌ات، که اگر بشکنی‌اش، گویی زندگی خود را به بازی گرفته‌ای، تا پای جان، با تمام توان، بر سر پیمان هستی و هرگز آن را از خاطر نمی‌بری. و چه پیمانی زیباتر، محکم‌تر و واقعی‌تر از پیمان انسان با محبوبش؟! آن روز که همه، اول تا آخر، جمع شدند و در جواب (الست بر بکم)، بلی گفتند [۶۱۵] و عهد بستند که او را به خدایی باور کنند، بنده‌ی او باشند، اطاعتش کنند و غیر او هرگز نپرستند و اطاعت نکنند، همه با هم پیمان بستند که تنها بنده‌ی خدا باشند، چه زیبا، چه باشکوه، چه پیمان گران قدری، چه پیمان سودمندی! مهربانان، بارالها! [صفحه ۱۷۷] أسئلك... أن تجعلنی ممن... لا ینقض عهدك؛ مرا از آنانی قرار ده که عهد تو را نشکنند. عزیزا! مرا از آنانی به شمار آور که با پیمان تو آمدند و با وفای به عهد رفتند و به فلاح و رستگاری رسیدند. از آنان که در این آشفته بازار دنیا، پیمان تو را، به متاعی ناچیز و کم ارزش نفروختند، که سودها کردند. در این خانه‌ی فریب، در این دنیای رنگ رنگ پر زرق و برق، که چشم و دل آدمی را به خود می‌خواند، چه بسیارند آنان که غافلانه، پیمان ارجمندشان را شکستند و بنده‌ی شیاطین شدند، بنده‌ی هر چه غیر خدا. گوهر عهد و ایمان‌شان را به بهایی ناچیز، در قبال اندکی لذت زودگذر و ذره‌ای خوشی پوچ و دروغین، فروختند. آنان در آخرت بهره‌ای ندارند. خدا در روز قیامت با آنان سخنی نمی‌گوید و بر آنان نظر نمی‌کند، پاک نمی‌گردند و عذابی دردناک انتظارشان را می‌کشد. [۶۱۶] وای بر

آن‌ها، چه زیان آشکاری! آن گاه که او رشته‌ی مهر پاره کند و جاری لطف را دریغ دارد، چه خواهند کرد آنان که پیمان را گسسته‌اند؟ آنان که عهد خدا را پس از بستن عهد شکستند و رشته‌ای را که خدا امر به وصل بودنش می‌کرد، پاره کردند. راستی که آنان زیان کارند. [۶۱۷]. مباد که باغ زندگی ما به آتش چنین زبانی بسوزد. مباد که رشته‌ی مهر از محبوب بگسلیم و پیمان بشکنیم، از یاد ببریم که و با ما عهد کرده که شیطان را بندگی نکنیم؛ که دشمنی است آشکار، و تنها او را بندگی کنیم و به [صفحه ۱۷۸] راه راست رویم. [۶۱۸] کاش می‌فهمیدیم همین دو جمله که با او عهد بسته‌ایم ضامن سعادت است که دست خیلی‌ها از آن کوتاه است. مهربانا! تو یاری‌مان کن تا بر سر پیمان بمانیم و عهدمان را از یاد نبریم. عزیزا! گفتی که اگر ما به عهد خود وفا کنیم و تو را بندگی نماییم، تو نیز به عهد خود در قیامت وفا می‌کنی [۶۱۹] و پناهمان می‌شوی. رحیما! گفتی که هر کس به عهد خود وفا کند، پاداشی گرانقدر نزد تو دارد. [۶۲۰]. ای عطوفت یگانه! در این وفای به عهد نیز از خودت یاری می‌خواهیم. مخواه که عهدت را بشکنیم و پیمانت را به دست فراموشی بسپاریم. مخواه که بنده‌ی غیر تو باشیم و کلام دیگری را بپذیریم، تو که نورت را از اول بودنمان در ما تابانیده‌ای، هرگز ما را از نور خود محروم مساز، یا نور و یا رحیم!

یاد معشوق

«أستلک... أن تجعلنی ممن... لا یغفل عن شکرک.» [۶۲۱]. وقتی آب را از ماهی بگیری، تازه می‌فهمد که معنای آب چیست؟ وقتی هوا را از آدمیان بگیری، تازه می‌فهمد که نفس کشیدن چه لذتی دارد! تا ماهی در آب باشد و آدمی در هوا، نه آن می‌داند که آب، چه نعمتی است و [صفحه ۱۷۹] نه این می‌فهمد که هوا چه قدر گران مایه و عزیز است. و ما که چون ماهی در بحر الطاف و دریای نکویی‌ها و نعمت‌های او شناوریم، چگونه می‌دانیم که نعمت او بر ما کدام است؟ عزت این نعمت چگونه بر ما ظاهر می‌شود؟ تا هستیم، قدر نعمت‌هایش را نخواهیم شناخت و اندازه‌اش را نخواهیم دانست. با این همه نعمت، چه بسیار که از شکرش غافل مانده و بی‌سپاس، نعمتش را کفران کرده‌ایم و نیندیشیدیم که این فصل بی‌کران شاید آزمونی باشد برای جدا کردن آنان که شکر می‌کنند و آنان که کفران می‌ورزند. [۶۲۲] چه بی‌خیالی بزرگی، چه غفلت محضی، که از نعمت‌هایش یکی پس از دیگری بهره بگیریم و به مهربانی‌اش نیندیشیم و در صدد شکر بر نیاییم. مهربانا! کریما! ما را از آنان که در غفلت و بی‌خبری می‌گذرانند، نه یادت را در دل دارند و نه نامت را بر لب، قرار مده! بار خدایا! أستلک... ان تجعلنی ممن... لا یغفل عن شکرک؛ از آنان مان قرار ده که از شکر غافل نشوند. آنان که زبانشان از تسبیح تو باز نایستاد و کلام شکر تو از صفحه‌ی دلشان محو نشد، گر چه شکر تو گفتن، چون پیمانانه کردن آب دریا، ناممکن است و شاکرترین بندگانت از شکر تو ناتوانند، [۶۲۳] که با گفتن هر شکر، شکر دیگری واجب می‌گردد و نه شکر دیگری، که صدها سپاس ناگفته و شکر ادا نکرده باقی می‌ماند. پروردگارا، تو را شکر می‌کنم نه به این جهت که تو به آن محتاجی - که [صفحه ۱۸۰] تو از هر چیز بی‌نیازی [۶۲۴] و کمال محضی - بلکه شکر می‌کنم برای خودم که سراپا نیازم و پیمان‌های حاجتم به در گاهت هرگز پر نمی‌شود. ای مهربان بخشنده! باران لطف و احسانت همیشگی است و سرچشمه‌ی جود و کرم، همیشه جاری؛ حال آن که اکثر مردم سپاسی بر لب نمی‌آورند. [۶۲۵]. عزیزا! پرده‌ی غفلت و خودخواهی را از برابر دیدگان ما بردار و زبان شکرگوی مان عطا کن! از آنان مان قرار ده که به لب شکر را می‌گویند و در عمل از نعمت به راه راست بهره می‌گیرند. [۶۲۶] در دل مهر تو را جاری می‌سازند و در سپاس تو از حرمت پرهیز می‌کنند [۶۲۷] و از آنچه نخواست‌های دوری می‌گزینند. کلام سپاست را کلام همیشگی مان قرار ده و سرانجام، ما را در میان بندگان شاکرت پاداشی نیکو عطا فرما! و الحمد لله رب العالمین.

راه بندگی

«أستلک... أن تجعلنی ممن... لا یتخف بأمرک». [۶۲۸]. از آن روزی که به این دنیای فانی پا نهادیم، جامی بوده‌ایم لبریز از الطاف و نعمت‌های تو و نه تنها این، که قبل از آمدنمان نیز، به فکرمان [صفحه ۱۸۱] بودی، به فکر سعادتمان، و از ما پیمان گرفتی که در دنیا شیطان را عبادت نکنیم؛ که او دشمن است و به ضلالت می‌کشاند، و تو را بپرستیم [۶۲۹] تا به مقام سعادت برسیم و وقتی که قدم در این دنیای فریبنده نهادیم، از گوشه و کنار اندر زمان فرستادی، مبادا به راه کج برویم. امرمان کردی به آنچه ما را به سوی خوبی‌ها می‌کشاند و نهی‌مان کردی از آنچه به بدی‌هایمان می‌خواند. به رفتن راهی که انتهایش، سبزه‌زار خرم سعادت باشد، فرمانمان دادی و از رفتن به راهی که به ورطه‌ی هلاک و بیابان عذاب می‌رسید، بازمان داشتی. ما را به خود خواندی و رشته‌ی الفت را بر ما افکندی. خواستی که با تو سخن گوئیم و کلامت را بشنویم. خواستی که فریب شیطان را نخوریم و بیراهه نرویم؛ و دریغا که ما چه بسیار کلامت را نشنیده گرفتیم و امرت را سبک شمردیم، دستورهایت را پیروی نکردیم و سعادت را به بازی گرفتیم، به ورطه هلاک افتادیم و مستحق عذاب گشتیم. بارها! اگر چه بسیار گناه کرده‌ایم و اجابتت را چنان که باید انجام نداده‌ایم، ای مهربان، همیشه مهتر را در سینه داشته‌ایم، و همیشه تو تنها پناهمان بوده‌ای، همیشه تو را خواسته‌ایم و تو را خوانده‌ایم. اینک ای یگانه معبود! ای مهربان محض! ای بخشنده‌ی بنده نواز! أستلک... أن تجعلنی ممن... لا یتخف بأمرک؛ از آنانی قرار ده که امرت را سبک نشمردند. عزیزا! تو بزرگی، بزرگ‌تر از آنچه پرنده خیال من بر آن راه یابد، خواب غفلت چگونه بر من پرده افکنده که بزرگی‌ات را نمی‌بینم و پرده‌ی حرمت [صفحه ۱۸۲] حدودت را پاره می‌کنم؟ مستی چه فریبی در من شررا نداخته که بی‌خیال حضورت، روزها را می‌گذرانم و از یادت غافل می‌مانم؟ نور یادت را همواره در آسمان دل‌مان روشن دار و ابرهای سیاه غفلت را از آسمان دل‌مان دور دار! بخواه که بشناسیمت. بخواه که قدرت را بدانیم؛ که ما همیشه به تو محتاجیم و غفلت همیشه به ما نزدیک است. ای بزرگ، ای بخشنده! همواره دست گیرم باش، آمین یا رب العالمین!

باورقی

- [۱] اسراء (۱۷) آیه‌ی ۱۲۱.
- [۲] مهدی موعود، ترجمه‌ی جلد ۱۳ بحارالانوار، ترجمه‌ی علی دوانی، ص ۱۸۵.
- [۳] همان، ص ۱۸۴.
- [۴] همان، ص ۱۸۵.
- [۵] مفاتیح الجنان، ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای، ص ۸۶۶: «نورأبصار الوری».
- [۶] همان «یا نور الله الذی لا یطفی».
- [۷] همان، ص ۹۰۵: «بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض».
- [۸] همان: «أتمم نو الأخیار».
- [۹] هدایة الأبرار.]
- [۱۰] همان، ص ۸۸۵، «یا بن الصراط المسقیم».
- [۱۱] همان، ص ۸۶۶: «أذهب عنهم الرجس».
- [۱۲] همان، ص ۸۶۴: «السلام علیک حین تقوم».
- [۱۳] مهدی موعود، ص ۱۹۷.
- [۱۴] مهدی موعود، ص ۲۰۵.
- [۱۵] همان: «اللهم أنجز لی وعدی و أتمم لی امری و ثبت و طأتی و املاء الأرض بی قسطا و عدلا».

- [۱۶] اشاره به آیه ۱۲ از سوره‌ی قصص، و داستان حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - : «فرددناه الی أمه کی تقرر عینها».
- [۱۷] مهدی موعود، ص ۲۸۲.
- [۱۸] مهدی موعود، ص ۲۸۳.
- [۱۹] مهدی موعود، ص ۳۴۲.
- [۲۰] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰، روایتی از امام حسن علیه‌السلام.
- [۲۱] مهدی موعود، ص ۳۵۷، روایتی از امام حسین علیه‌السلام.
- [۲۲] مهدی موعود، ص ۳۷۳، روایتی از امام صادق علیه‌السلام.
- [۲۳] مهدی موعود، ص ۳۷۹، روایتی از امام کاظم علیه‌السلام.
- [۲۴] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۴: «لا أبلغ من المدح کنهکم».
- [۲۵] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «رأیکم علم».
- [۲۶] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «رأیکم... حلم».
- [۲۷] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «سجیتکم الکرّم».
- [۲۸] همان، ص ۸۹۸: «منتهی الحلم».
- [۲۹] همان، ص ۸۹۸: «معدن الرحمة».
- [۳۰] همان، ص ۹۰۶: «شأنکم الحق».
- [۳۱] همان، ص ۸۶۳: «یا تالی کتاب الله و ترجمانه».
- [۳۲] همان، ص ۹۰۲: «فاز من تمسک بکم».
- [۳۳] همان، ص ۹۰۶: «و اصدق وعدکم، کلامکم نور».
- [۳۴] همان: «ان ذکر الخیر کنتم أوله و أصله».
- [۳۵] همان، ص ۸۹۸: «و دعائم الاخيار».
- [۳۶] همان، ص ۸۹۹: «و دعائم الاخيار».
- [۳۷] همان، ص ۹۰۶: «و رأیکم... حزم».
- [۳۸] همان، ص ۸۸۳: «أین قاصم شوکة المعتدین».
- [۳۹] همان، «صالح صادق».
- [۴۰] ر. ک: ص ۲۶، پاورقی ۱.
- [۴۱] همان، ص ۸۹۸: «و خزان العلم».
- [۴۲] همان: «أصول الکرّم و... عناصر الأبرار».
- [۴۳] همان، ص ۹۰۶: «عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرّم».
- [۴۴] همان، ص ۸۶۴: «الغوث و الرحمة الواسعه».
- [۴۵] همان، ص ۸۶۴: «الغوث و الرحمة الواسعه».
- [۴۶] همان، ص ۸۸۶: «فقد طال الصدی».
- [۴۷] همان، ص ۸۷۴: «السلام علی ربیع الأنام».
- [۴۸] فریده گل محمدی آرمان، البيعة لله، ص ۸۰؛ امام رضا علیه‌السلام، علامته أن يكون شيخ السن، شاب المنظر.

- [۴۹] عباسعلی کامرانیان، تپش قلم، ص ۵۷.
- [۵۰] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «کیف أصف حسن ثنائکم».
- [۵۱] همان، ص ۸۷۴: «السلام علی... البدر التمام».
- [۵۲] همان: «السلام علی الشمس الظلام».
- [۵۳] منتهی الآمل، ج ۲، ص ۴۲۸: «المهدی طاووس اهل الجنة».
- [۵۴] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «فما أحلی أسمائکم».
- [۵۵] مؤنون (۲۳) آیهی ۱۴.
- [۵۶] عباسعلی کامرانیان، تپش قلم، ص ۵۷.
- [۵۷] مفاتیح الجنان، ص ۸۹۱: «اللهم أرنی الطلعة الرشیده».
- [۵۸] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۶۲.
- [۵۹] دیوان حافظ، به تصحیح غنی و قزوینی، غزل ۲۳.
- [۶۰] حافظ.
- [۶۱] مفاتیح الجنان، ص ۱۶۷: «بوجوده ثبتت الأرض و السماء».
- [۶۲] مفاتیح الجنان، ص ۱۶۷: «بوجوده ثبت الارض و السماء».
- [۶۳] همان، ص ۲۲۳: «سلام الله علی حجة الله... فی أرضه».
- [۶۴] همان، ص ۸۹۹: «كهف الوری».
- [۶۵] همان: «بیمنه رزق الوری».
- [۶۶] ر. ک: ص ۲۷، پاورقی ۷.
- [۶۷] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۵: «بکم ينزل الغیث».
- [۶۸] ر. ک: ص ۱۷، پاورقی ۷.
- [۶۹] ملک (۶۷) آیهی ۳۰.
- [۷۰] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۵: «بکم فتح الله».
- [۷۱] همان، ص ۹۰۵: «و بکم یختم».
- [۷۲] همان، ص ۱۶۷: «ببقائه بقیت الدنيا».
- [۷۳] همان، ص ۸۶۹: «أشهد أن بولايتک تقبل الأعمال و...».
- [۷۴] همان، ص ۶۸۶: «محقق کل حق».
- [۷۵] همان: «و مبطل کل باطل».
- [۷۶] همان، ص ۹۰۲: «سعد من والاکم».
- [۷۷] همان، ص ۸۶۹: «و أشهد أن بولايتک... تزکی الأفعال».
- [۷۸] همان: «و أشهد أن بولايتک... تضاعف الحسنات».
- [۷۹] همان: «أشهد أن بولايتک... تمحی السيئات».
- [۸۰] همان، ص ۹۰۰: «عصمکم الله من الزلل».
- [۸۱] همان، ص ۸۷۸: «فعرفتنا بذلک منزلتهم».

- [۸۲] همان، ص ۸۶۹: «و من عدل عن ولايتك... كبه الله على منخره في النار».
- [۸۳] همان: «من أطاعكم فقد أطاع الله».
- [۸۴] همان: «و من أبغضكم فقد أبغض الله».
- [۸۵] همان، ص ۹۰۲: «أنتم الصراط الأقوم».
- [۸۶] همان، ص ۸۶۸: «انك خازن كل علم».
- [۸۷] همان، ص ۸۹۹: «و معادن حكمه الله».
- [۸۸] همان: «أبواب الايمان و أمناء الرحمن».
- [۸۹] همان، ص ۹۰۲: «والرحمة الموصولة».
- [۹۰] همان: «سعد من والاكم و هلك من عاداكم».
- [۹۱] همان، ص ۸۶۵: «شقى من خالفكم و سعد من أطاعكم».
- [۹۲] همان، ص ۹۰۲: «خاب من جحدكم و ضل من فارقكم».
- [۹۳] همان: «فاز من تمسك بكم».
- [۹۴] همان: «أمن من لجأ اليكم».
- [۹۵] همان: «من اتبعكم فالجنة مأواه».
- [۹۶] همان: «من جحدكم كافر».
- [۹۷] همان، ص ۸۹۹: «مصايح الدجى».
- [۹۸] همان: «أعلام التقى».
- [۹۹] همان، ص ۹۰۴: «مؤمن بايا بكم».
- [۱۰۰] همان، «منتظر لا مكرم».
- [۱۰۱] ص ۹۰۴: «مستجير بكم».
- [۱۰۲] ر. ك: ص ۱۷، پاورقى ۶.
- [۱۰۳] مفاتيح الجنان، ص ۸۸۵: «ليت شعرى أين استقرت بك النوى».
- [۱۰۴] حافظ.
- [۱۰۵] مفاتيح الجنان، ص ۹۷۲: «اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا».
- [۱۰۶] همان، ص ۸۸۵: «عزيز على أن أرى الخلق و لا ترى».
- [۱۰۷] همان: «عزيز على أن... لا أسمع لك حسيسا و لا نجوى».
- [۱۰۸] همان، ص ۸۸۶: «بنفسى أنت من مغيب لم يخل منا بنفسى أنت من نازح ما نرح عنا».
- [۱۰۹] ذاريات (۵۶) آيه ۲۳: (فور رب السماء و الأرض انه الحق).
- [۱۱۰] مفاتيح الجنان، ص ۸۸۶ «هل يتصل يومنا منك بعدة فنحظى».
- [۱۱۱] همان «متى نتنع من عذب مائك».
- [۱۱۲] همان: «هل اليك أحمد سبيل فتلقى».
- [۱۱۳] حافظ.
- [۱۱۴] انسان (۷۶) آيه ۳.

- [۱۱۵] یس (۳۶) آیه ۳۰.
- [۱۱۶] مائده (۵) آیه ۳.
- [۱۱۷] معینی کرمانشاهی، ای شمع‌ها بسوزید.
- [۱۱۸] مائده (۵) آیه ۱۰۳.
- [۱۱۹] محمد (۴۷) آیه ۲۴.
- [۱۲۰] مفتاح الجنان، ص ۸۷۰: «رجوت بموالاتک وشفاعتک».
- [۱۲۱] ر.ک: ص ۲۷، پاورقی ۲.
- [۱۲۲] ر.ک: ص ۲۷، پاورقی ۲.
- [۱۲۳] مفتاح الجنان ص ۸۶۸: «رضیتک یا مولای اماما و هادیا و ولیا و مرشدا لا ابتغی بک بدلا و لاتخذ من دونک ولیا».
- [۱۲۴] مفتاح الجنان ص ۸۶۸: «رضیتک یا مولای اماما و هادیا و ولیا و مرشدا لا ابتغی بک بدلا و لاتخذ من دونک ولیا».
- [۱۲۵] مفتاح الجنان ص ۸۶۸: «رضیتک یا مولای اماما و هادیا و ولیا و مرشدا لا ابتغی بک بدلا و لاتخذ من دونک ولیا».
- [۱۲۶] مفتاح الجنان ص ۸۶۸: «رضیتک یا مولای اماما و هادیا و ولیا و مرشدا لا ابتغی بک بدلا و لاتخذ من دونک ولیا».
- [۱۲۷] همان، ص ۸۸۸: «واجعلنا ممن يأخذ بحجرتهم و یمکث فی ظلهم و أعنا علی تأدیة حقوقه الیه و الاجتهاد فی طاعته».
- [۱۲۸] همان، ص ۸۸۸: «واجعلنا ممن يأخذ بحجرتهم و یمکث فی ظلهم و أعنا علی تأدیة حقوقه الیه و الاجتهاد فی طاعته».
- [۱۲۹] همان، ص ۸۸۸: «واجعلنا ممن يأخذ بحجرتهم و یمکث فی ظلهم و أعنا علی تأدیة حقوقه الیه و الاجتهاد فی طاعته».
- [۱۳۰] همان، ص ۸۸۸: «واجعلنا ممن يأخذ بحجرتهم و یمکث فی ظلهم و أعنا علی تأدیة حقوقه الیه و الاجتهاد فی طاعته».
- [۱۳۱] همان: «و امنن علینا برضاه و هب لنا رأفته و رحمته و دعائه و خیره».
- [۱۳۲] همان: «و امنن علینا برضاه و هب لنا رأفته و رحمته و دعائه و خیره».
- [۱۳۳] ر.ک: ص ۳۲، پاورقی ۵.
- [۱۳۴] همان، ص ۸۹۵: «قونا علی طاعته و ثبتنا علی مشایعته و امنن علینا بمتابعته».
- [۱۳۵] همان، ص ۸۹۵: «قونا علی طاعته و ثبتنا علی مشایعته و امنن علینا بمتابعته».
- [۱۳۶] همان، ص ۸۹۵: «قونا علی طاعته و ثبتنا علی مشایعته و امنن علینا بمتابعته».
- [۱۳۷] همان: «و أعذنا من السأمة و الکسل و الفتره».
- [۱۳۸] همان: «واجعلنا ممن تنتصر به لدینک».
- [۱۳۹] همان: «و تجعلنا فی الجنة معه».
- [۱۴۰] عباسعلی کامرانیان، تپش قلم، ص ۶۲.
- [۱۴۱] صف (۶۱) آیه ۴.
- [۱۴۲] مفتاح الجنان، ص ۸۶۶: «أولیاک هم الفائزون».
- [۱۴۳] همان، ص ۸۶۸: «أعدائک هم الخاسرون».
- [۱۴۴] همان، ص ۸۹۱: «اللهم انی أجدد له فی صبیحة یومی هذا و ما عشت من آیامی عهدا».
- [۱۴۵] همان، ص ۲۲۴: «کثر الله أنصارک و اعوانک».
- [۱۴۶] ر.ک: ص ۱۷، پاورقی ۷.
- [۱۴۷] مفتاح الجنان، ص ۹۰۰: «عصمکم الله من الزلل و أمنکم من الفتن».

- [۱۴۸] ر.ک:ص ۳۳، پاورقی ۵.
- [۱۴۹] نساء(۴) آیه ۵۲.
- [۱۵۰] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۵: «واجعلنی ممن... یسلک سبیلکم».
- [۱۵۱] ر.ک:ص ۳۳، پاورقی ۶.
- [۱۵۲] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۱، «و من والا کم فقد والی الله».
- [۱۵۳] همان، ص ۹۰۱: «و من أحبکم فقد أحب الله».
- [۱۵۴] همان، ص ۹۰۱: «و من عادا کم فقد عادی الله».
- [۱۵۵] ملاصدرا، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۷: «لو بقیت الأرض بغير امام لساخت».
- [۱۵۶] مفاتیح الجنان، ص ۲۲۴: «سلام مخلص لك فی الولاية».
- [۱۵۷] همان، ص ۹۰۳: «مؤمن بکم».
- [۱۵۸] همان، ص ۹۰۴: «مطیع لکم».
- [۱۵۹] همان، ص ۹۰۴: «عارف بحقکم».
- [۱۶۰] همان، ص ۹۰۳ و ۹۰۴: «سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم».
- [۱۶۱] همان، ص ۹۰۳ و ۹۰۴: «سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم».
- [۱۶۲] همان، ص ۲۲۱، ۲۲۲: دعای حضرت مهدی (عج): «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية و صدق النية و عرفان الحرمة... و سدد ألسنتنا بالصواب و الحکمة و املاً قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا من الحرام و الشبهة و اکفف أیدینا عن الظلم و السرقة».
- [۱۶۳] همان، ص ۲۲۱، ۲۲۲: دعای حضرت مهدی (عج): «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية و صدق النية و عرفان الحرمة... و سدد ألسنتنا بالصواب و الحکمة و املاً قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا من الحرام و الشبهة و اکفف أیدینا عن الظلم و السرقة».
- [۱۶۴] همان، ص ۲۲۱، ۲۲۲: دعای حضرت مهدی (عج): «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية و صدق النية و عرفان الحرمة... و سدد ألسنتنا بالصواب و الحکمة و املاً قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا من الحرام و الشبهة و اکفف أیدینا عن الظلم و السرقة».
- [۱۶۵] همان، ص ۲۲۱، ۲۲۲: دعای حضرت مهدی (عج): «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية و صدق النية و عرفان الحرمة... و سدد ألسنتنا بالصواب و الحکمة و املاً قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا من الحرام و الشبهة و اکفف أیدینا عن الظلم و السرقة».
- [۱۶۶] همان، ص ۲۲۲: «اللهم... اغضض أبصارنا عن الفجور و الخيانة و اسدد أسمعنا عن اللغو و الغيبة».
- [۱۶۷] میزان الحکمه، روایت ۹۵۲.
- [۱۶۸] مفاتیح الجنان، ص ۲۲۴: «السلام علیک یا مولای، سلام مخلص لك فی الولاية».
- [۱۶۹] همان، ص ۸۸۶: «بنفسی أنت أمینه شائق یتمنی من مؤمن و مؤمنه».
- [۱۷۰] همان، ص ۸۷۰: «رجوت بمولاتک و شفاعتک محو ذنوبی و ستر عیوبی».
- [۱۷۱] همان، ص ۸۷۰: «فکن لولیک یا مولای عند تحقیق امله».
- [۱۷۲] همان، ص ۸۷۰: «و اسئل الله غفران زلله فقد تعلق بحبلک و تمسک بولایتک».
- [۱۷۳] ر.ک: ص ۴۹، پاورقی ۴.
- [۱۷۴] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «فاز الفائزون بولایتکم».
- [۱۷۵] همان، ص ۹۰۶: «و علی من جحد ولایتکم غضب الرحمن».
- [۱۷۶] میزان الحکمه، روایت ۲۲۵۹۴.

- [۱۷۷] همان، روایت ۲۲۵۹۵.
- [۱۷۸] همان، روایت ۲۲۵۹۶.
- [۱۷۹] همان، روایات ۱۳۶۵۵-۱۳۶۵۱.
- [۱۸۰] همان، روایات ۱۳۶۵۵-۱۳۶۵۱.
- [۱۸۱] تپش قلم، ج ۴، ص ۷۱، توفیق مبارک امام علیه‌السلام که توسط شیخ محمد کوفی شوشتری برای آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی صادر فرمودند.
- [۱۸۲] مفاتیح الجنان، ص ۲۲۲: «و تفضل علی علماتنا بالزهد و النصیحة».
- [۱۸۳] همان، ص ۲۲۲: «و تفضل... علی مرضی المسلمین بالشفاء و الراحة و علی موتاهم بالرفقة و الرحمة و...».
- [۱۸۴] ر.ک ص ۵۱، پاورقی ۵.
- [۱۸۵] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۳: «با دوست شما دوستم».
- [۱۸۶] همان، ص ۹۰۴: «مطیع امر شمایم».
- [۱۸۷] همان، ص ۹۰۴: «منتظر امر ظهورم».
- [۱۸۸] همان، ص ۲۲۱: «و ضاقت الأرض و منعت السماء».
- [۱۸۹] همان، ص ۹۰۲: «هدی من اعتصم بکم».
- [۱۹۰] میزان الحکمه، روایت ۱۵۱۴۶.
- [۱۹۱] همان، روایت ۱۵۱۴۳.
- [۱۹۲] تکویر (۸۱) آیه ی ۲۶.
- [۱۹۳] حافظ.
- [۱۹۴] ر.ک: ص ۵۸، پاورقی ۳.
- [۱۹۵] ر.ک ص ۳۲، پاورقی ۵.
- [۱۹۶] ر.ک: ص ۳۴، پاورقی ۶.
- [۱۹۷] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۲: «من اتبعکم فالجنة مأواه».
- [۱۹۸] همان، ص ۹۰۶: «و اشرقت الأرض بنورکم».
- [۱۹۹] همان: «بأبی انتم و أمی و نفسی».
- [۲۰۰] ذاریات (۵۱) آیه ی ۲۳: (فورب السماء والأرض أنه الحق).
- [۲۰۱] حدید (۵۷) آیه ی ۱۷: (اعلموا أن الله یحیی الأرض بعد موتها).
- [۲۰۲] مفاتیح الجنان، ص ۸۶۸: «...و أن وعد الله فیک حق».
- [۲۰۳] حافظ.
- [۲۰۴] مفاتیح الجنان، ص ۸۶۹: «بذلك أمرنی رب العالمین فلو تناولت الدهور... لم ازدد فیک الا یقینا و لك الا حبا».
- [۲۰۵] مفاتیح الجنان، ص ۸۶۹: «بذلك أمرنی رب العالمین فلو تناولت الدهور... لم ازدد فیک الا یقینا و لك الا حبا».
- [۲۰۶] ر.ک: ص ۵۰، پاورقی ۲.
- [۲۰۷] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۳: «موال لکم».
- [۲۰۸] ر.ک: ص ۵۱، پاورقی ۳.

- [۲۰۹] مفاتیح الجنان، ص ۲۲۴: «كثر الله أنصارك و أعوانك».
- [۲۱۰] همان، ص ۹۰۴: «مصدق بر جعتكم».
- [۲۱۱] حافظ.
- [۲۱۲] حافظ.
- [۲۱۳] مهدی موعود، ص ۱۱۲۱.
- [۲۱۴] قیامت (۷۵) آیه‌های ۱۵-۱۴.
- [۲۱۵] محمد خادمی شیرازی، یاد مهدی، ص ۱۵۱.
- [۲۱۶] همان، ص ۲۶۱.
- [۲۱۷] همان، ص ۱۴۳، روایتی از امام سجاد علیه‌السلام.
- [۲۱۸] مفاتیح الجنان، ابتدای زیارت آل یس.
- [۲۱۹] جوادی آملی، صهبای صفا، ص ۱۷۶، روایتی از امام محمد باقر علیه‌السلام: «تمام الحج لقاء الامام».
- [۲۲۰] همان، ص ۱۰۴، روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.
- [۲۲۱] همان، ص ۱۰۵، روایتی از امام محمد باقر علیه‌السلام: «ما أقل الحجج و أكثر الضجج».
- [۲۲۲] میزان الحکمه، روایت ۳۳۱۴، از امام صادق علیه‌السلام.
- [۲۲۳] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۵: «يسلك سيلكم».
- [۲۲۴] میزان الحکمه، روایت ۱۱۹۶.
- [۲۲۵] همان، روایت ۸۴۰.
- [۲۲۶] ر.ک: ص ۴۵، پاورقی ۷.
- [۲۲۷] مفاتیح الجنان، ص ۸۸۹: «اللهم انى اجدد له فى هذا اليوم و فى كل يوم عهدا و عقدا».
- [۲۲۸] همان، ص ۸۸۶: «أترانا نحف بك و أنت تأم الملاء و قد ملأت الأرض عدلا».
- [۲۲۹] رعد (۱۳) آیه ۲۸.
- [۲۳۰] حافظ.
- [۲۳۱] ر.ک ص ۶۰، پاورقی ۶.
- [۲۳۲] میزان الحکمه، روایت ۱۱۹۷.
- [۲۳۳] همان، روایت ۱۱۹۵.
- [۲۳۴] همان، روایت ۱۲۰۱.
- [۲۳۵] همان، روایت ۱۲۰۳.
- [۲۳۶] مفاتیح الجنان، ص ۸۶۵: «أشهد أنك حجة الله أنتم الأول و الآخر و أن رجعتكم حق لاریب فیها».
- [۲۳۷] همان، ص ۸۶۹: «فلو تطاولت الدهور و تمادت الأعمار لم أزد... لظهورك الا متوقعا و منتظرا».
- [۲۳۸] همان، ص ۹۷۰: «و لا تنسنا ذكره و انتظاره».
- [۲۳۹] معارج (۷۰) آیه ۲۶.
- [۲۴۰] مفاتیح الجنان، ص ۸۶۹: «فلو تطاولت الدهور و تمادت الأعمار لم أزد فيك الا يقينا».
- [۲۴۱] همان، ص ۹۷۳: «أحى به القلوب الميئة».

- [۲۴۲] همان، ص ۸۸۶: «بنفسی أنت أمنيّة شائق يتمنى من مؤمن و مؤمنة ذكرنا فحنا».
- [۲۴۳] همان، ص ۹۰۴، «قلبی لکم مسلم».
- [۲۴۴] ر.ک: ص ۳۳، پاورقی ۵.
- [۲۴۵] مفاتیح الجنان، ص ۹۶۹: «لین قلبی لولی امرک».
- [۲۴۶] همان، ص ۹۷۰: «و لا تسنا ذکره و انتظاره و الايمان به و قوۀ اليقين فی ظهوره».
- [۲۴۷] همان، ص ۹۷۰: «و لا تنسنا ذکره و انتظاره و الايمان به و قوۀ اليقين فی ظهوره».
- [۲۴۸] همان، ص ۹۷۰: «و لا تنسنا ذکره و انتظاره و الايمان به و قوۀ اليقين فی ظهوره».
- [۲۴۹] همان، ص ۹۷۰: «اللهم و لا تسلبنا اليقين لطول الأمد فی غيبته».
- [۲۵۰] همان، ص ۸۷۶: «و ثبت به القلب».
- [۲۵۱] همان، ص ۸۸۳.
- [۲۵۲] همان، ص ۸۸۹: «اللهم انی أجدد له فی هذا اليوم و فی کل يوم عهدا و عقدا و بیعة فی رقبتي».
- [۲۵۳] همان، ص ۸۸۶: «هل من معین فأطیل معه العویل و البكاء».
- [۲۵۴] همان، ص ۸۸۶: «هل من جزوع فأساعد جزعه».
- [۲۵۵] همان، ص ۸۸۴: «لک الوفاء و الحمی» و ص ۸۶۹: «فأبذل نفسی و مالی و ولدی و أهلی و جمیع ماخولنی ربی بین یدیک».
- [۲۵۶] همان، ص ۸۸۴: «بأبی أنت و أمی و نفسی».
- [۲۵۷] همان، ص ۹۰۵: «واجعلنی ممن یقتص اثارکم و یسلک سبیلکم».
- [۲۵۸] ر.ک: ص ۴۵، پاورقی ۷.
- [۲۵۹] مفاتیح الجنان، ص ۲۲۱: «و ضاقت الأرض و منعت السماء».
- [۲۶۰] ر.ک: ص ۵۸، پاورقی ۲.
- [۲۶۱] مفاتیح الجنان، ص ۹۷۳: «أحی به القلوب المینة».
- [۲۶۲] ر.ک: ص ۳۲، پاورقی ۶.
- [۲۶۳] مفاتیح الجنان.
- [۲۶۴] مفاتیح الجنان.
- [۲۶۵] همان، ص ۹۰۳: «و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهارة لأنفسنا و ترکیه لنا و كفارة لذنوبنا».
- [۲۶۶] همان، ص ۸۶۹: «فمن جاء بولايتک و اعترف بامامتک قبلت أعماله و صدقت أقواله».
- [۲۶۷] همان، ص ۸۶۹: «و من عدل عن ولايتک و جهل معرفتک و استبدل بک غیرک کبه الله علی منخره فی النار و لم یقبل الله له عملا و لم یقم له یوم القیامة و زنا».
- [۲۶۸] ر.ک: ص ۳۳، پاورقی ۷.
- [۲۶۹] ر.ک: ص ۳۳، پاورقی ۵.
- [۲۷۰] ر.ک: ص ۳۳، پاورقی ۶.
- [۲۷۱] مفاتیح الجنان، ص ۸۹۱: «اللهم أرنی الطلعة الرشيدة».
- [۲۷۲] لیل (۹۲) آیه‌های ۱-۲ (والیل اذا یغشی - و النهار اذا تجلی).
- [۲۷۳] ر.ک: ص ۷۷، پاورقی ۱.

- [٢٧٤] مفاتيح الجنان، ص ٨٨٤: «أين حاصد فروع الغى و الشقاق».
- [٢٧٥] مفاتيح الجنان، ص ٨٨٤: «أين طامس اثار الزيف و الاهواء».
- [٢٧٦] مفاتيح الجنان، ص ٢٢٣: «مطهر الأرض و ناشر العدل».
- [٢٧٧] مفاتيح الجنان، ص ٨٨٤: «أين صاحب يوم الفتح».
- [٢٧٨] مفاتيح الجنان، ص ٨٨٤: «أين وجه الله الذى اليه يتوجه الأولياء».
- [٢٧٩] مفاتيح الجنان، ص ٨٨٤: «أين باب الله الذى منه يؤتى».
- [٢٨٠] همان، ص ٩٧٣: «واشف به صدور الوغرة».
- [٢٨١] همان، ص ٩٧٣: «أحى بوليک القرآن».
- [٢٨٢] مفاتيح الجنان، ص ٩٧٣: «اجمع به الأهواء المختلفه على الحق و أقم به الحدود المعطله».
- [٢٨٣] مفاتيح الجنان، ص ٩٧٣: «اجمع به الأهواء المختلفه على الحق و أقم به الحدود المعطله».
- [٢٨٤] مفاتيح الجنان، ص ٩٧٣: «اجمع به الأهواء المختلفه على الحق و أقم به الحدود المعطله».
- [٢٨٥] انعام (٦) آيهى ١٥٨، (يوم يأتى بعض آيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل).
- [٢٨٦] مفاتيح الجنان، ص ٨٨٣: «أين قاصم شوكة المعتدين».
- [٢٨٧] مفاتيح الجنان، ص ٨٧٥: (و مبير الكافرين).
- [٢٨٨] قمر (٥٤) آيهى ١: (اقتربت الساعة).
- [٢٨٩] مفاتيح الجنان، ص ٨٨٥: «يابن الصراط المستقيم».
- [٢٩٠] مفاتيح الجنان، ص ٨٦٨: «السلام عليك يا سبيل الله الذى من سلك غيره هلك».
- [٢٩١] الرحمن (٥٥)، آيهى ٤١.
- [٢٩٢] غاشيه (٨٨)، آيهى ١.
- [٢٩٣] مفاتيح الجنان، ص ٨٦٨: «السلام عليك يا نور الله الذى لا يطفى».
- [٢٩٤] همان، ص ٢٢١: «الهى عظم البلاء و برح الخفا و انكشف الغطا و انقطع الرجا و ضاقت الأرض و منعت السماء».
- [٢٩٥] همان، ص ٢٢١: «الهى عظم البلاء و برح الخفا و انكشف الغطا و انقطع الرجا و ضاقت الارض و منعت السماء».
- [٢٩٦] همان، ص ٢٢١: «الهى عظم البلاء و برح الخفا و انكشف الغطا و انقطع الرجا و ضاقت الارض و منعت السماء».
- [٢٩٧] همان، ص ٢٢١: «الهى عظم البلاء و برح الخفا و انكشف الغطا و انقطع الرجا و ضاقت الارض و منعت السماء».
- [٢٩٨] همان، ص ٢٢١: «ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا كلمح البصر او هو اقرب».
- [٢٩٩] همان، ص ٢٢١: «ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا كلمح البصر او هو اقرب».
- [٣٠٠] همان، ص ٩٠٥: «بكم ينفس الهم و يكشف الضر».
- [٣٠١] همان، ص ٩٠٥: «بكم ينفس الهم و يكشف الضر».
- [٣٠٢] همان، ص ٢٢٤: «أنت الذى تملأ الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا».
- [٣٠٣] همان، ص ٨٧١: «واطلع به الحق بعد الأفول و أجل به الظلمة و اكشف به الغمه».
- [٣٠٤] همان.
- [٣٠٥] همان.
- [٣٠٦] همان، ص ٨٧٤: «نضرة الأيام».

- [۳۰۷] همان، ص ۸۷۴: «السلام علی الشمس الظلام».
- [۳۰۸] همان، ص ۸۷۴: «السلام علی ربیع الأنام».
- [۳۰۹] همان، ص ۸۷۰: «فان أدركت أيامك الزاهرة».
- [۳۱۰] همان، ص: ۲۲۰: «وافتح لی یا رب باب الفرج بطولك و اكسر عنی سلطان الهم بحولك».
- [۳۱۱] همان، ص: ۲۲۰: «وافتح لی یا رب باب الفرج بطولك و اكسر عنی سلطان الهم بحولك».
- [۳۱۲] همان، ص ۲۲۰: «وهب لی من لدنك رحمۀ و فرجا هنیئا».
- [۳۱۳] همان، ص ۸۷۱: «اللهم و أعز به الدين بعد الخمول و اطلع به الحق بعد الافول واجل به الظلمة و اكشف به الغمة».
- [۳۱۴] ذاریات (۵۱) آیهی ۲۳: (فورب السماء و الأرض انه لحق).
- [۳۱۵] اسراء (۷۱) آیهی ۸۱.
- [۳۱۶] روم (۳۰) آیهی ۴: (و یومئذ یفرح المؤمن بنصرالله).
- [۳۱۷] انبیاء (۲۱) آیهی ۱۰۵: (و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الأرض یرثها عبادی الصالحون).
- [۳۱۸] مفاتیح الجنان، ص ۸۸۶: «متی نرد مناهلك الرویة فنروی».
- [۳۱۹] ر.ك: ص ۸۸، پاورقی ۹.
- [۳۲۰] مفاتیح الجنان، ص ۹۶۸: «اللهم عرفنی حجتك فانك ان لم تعرفنی حجتك ضللت عن دینی».
- [۳۲۱] همان، ص ۹۶۹: «اللهم فثبتنی علی دینك و استعملنی بطاعتك و لین قلبی لولی أمرک و عافنی مما امتحنت به خلقك».
- [۳۲۲] همان، ص ۹۶۹: «اللهم فثبتنی علی دینك و استعملنی بطاعتك و لین قلبی لولی امرک و عافنی مما امتحنت به خلقك».
- [۳۲۳] همان، ص ۸۸۳.
- [۳۲۴] همان، ص ۹۰۳: «أشهدالله... أنى مؤمن بكم و بما امنتم به».
- [۳۲۵] همان، ص ۹۰۴: «مطیع لكم، عارف بحقكم، مقرر بفضلکم».
- [۳۲۶] همان، ص ۹۰۴: «مطیع لكم، عارف بحقكم، مقرر بفضلکم».
- [۳۲۷] همان، ص ۸۳: «روایت است هر که بعد از نماز صبح و ظهر، در جمعه و غیر جمعه، این صلوات را بگوید نمیرد تا حضرت قائم (عج) را دریابد».
- [۳۲۸] همان، ص ۸۸۵: «عزیز علی أن... لما أسمع لك حسیسا و لا نجوی».
- [۳۲۹] همان، ص ۸۸۶: «هل يتصل یومنا منك بعدة فنحظى».
- [۳۳۰] همان: «متی نتقع من عذب مائک».
- [۳۳۱] همان: «آیا به سوی تو یابن احمد راهی هست؟».
- [۳۳۲] همان، ص ۸۴.
- [۳۳۳] همان، ص ۸۴، قسمتی از ذکر مخصوص غسل جمعه.
- [۳۳۴] یوسف (۲۱) آیهی ۸۸.
- [۳۳۵] مفاتیح الجنان، ص ۷۵، اعمال شب جمعه.
- [۳۳۶] همان، از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام در شب جمعه برابر است با هزار حسنه، و محو می کند هزار سیئه و بالا می برد هزار درجه».
- [۳۳۷] همان، ص ۷۶، اعمال شب جمعه.

- [۳۳۸] همان، ص ۷۳، فضيلت شب جمعه.
- [۳۳۹] همان، ص ۹۷۲: «خدايا! از غيبت امامان به تو شكايت مى كنيم».
- [۳۴۰] همان، ص ۷۴، فضيلت شب جمعه.
- [۳۴۱] مفاتيح الجنان، ص ۸۹۲: «اللهم دفع عن وليك و خليفتك و حجتك على خلقك و لسانك المعبر عنك الناطق بحكمتك».
- [۳۴۲] همان، ص ۸۹۳: «واعذه من شر جميع ما خلقت».
- [۳۴۳] همان، ص ۸۹۳: «يحفظك الذى لا يضيع من حفظه به».
- [۳۴۴] صف (۶۱) آيه ۸: (يريدون ليطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره).
- [۳۴۵] مفاتيح الجنان، ص ۸۹۳: «و ألبسه درعك الحصينه».
- [۳۴۶] همان، ص ۸۹۳: «و حفه بالملائكة حقا».
- [۳۴۷] همان، ص ۸۶۴: «السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد».
- [۳۴۸] همان، ص ۸۶۴: «السلام عليك حين تصلى و تقنت».
- [۳۴۹] همان، ص ۸۶۴: «السلام عليك حين ترقع و تسجد».
- [۳۵۰] همان، ص ۲۱۹: «يا من تحل به عقد المكاره و يا من يفتأ به حد الشدائد و يا من يلتمس منه المخرج الى روح الفرج».
- [۳۵۱] همان، ص ۲۱۹: «يا من تحل به عقد المكاره و يا من يفتأ به حد الشدائد و يا من يلتمس منه المخرج الى روح الفرج».
- [۳۵۲] همان، ص ۲۱۹: «يا من تحل به عقد المكاره و يا من يفتأ به حد الشدائد و يا من يلتمس منه المخرج الى روح الفرج».
- [۳۵۳] همان، ص ۲۱۹: «مضت على ارادتك الأشياء».
- [۳۵۴] همان، ص ۲۲۰: «لا يندفع منها الا ما دفعت».
- [۳۵۵] همان، ص ۲۲۰: «وافتح يا رب باب الفرج بطولك و اكسر عنى سلطان الهم بحولك».
- [۳۵۶] همان، ص ۲۲۰: «وافتح يا رب باب الفرج بطولك و اكسر عنى سلطان الهم بحولك».
- [۳۵۷] همان، ص ۸۷۲: «اللهم طال الانتظار و شمت منا الفجار».
- [۳۵۸] همان، ص ۹۷۲: «اللهم انا نشكوا اليك فقد نبينا و غيبة امامنا و شدة الزمان علينا و وقوع الفتن بنا و تظاهر الأعداء علينا و كثرة عدونا و قللة عددنا».
- [۳۵۹] همان، ص ۸۷۲: «اللهم فافرج ذلك عنا بفتح منك تعجله و نصر منك تعزه و امام عدل تظهره».
- [۳۶۰] همان، ص ۸۷۲: «اللهم فافرج ذلك عنا بفتح منك تعجله و نصر منك تعزه و امام عدل تظهره».
- [۳۶۱] همان، ص ۸۷۲: «اللهم فافرج ذلك عنا بفتح منك تعجله و نصر منك تعزه و امام عدل تظهره».
- [۳۶۲] همان، ص ۸۷۲: «اللهم فافرج ذلك عنا بفتح منك تعجله و نصر منك تعزه و امام عدل تظهره».
- [۳۶۳] همان، ص ۸۸۷: «اللهم أنت كشاف الكرب و البلوى».
- [۳۶۴] همان، ص ۹۷۲: «اللهم انا نسئلك أن تأذن لوليک فى اظهار عدلك فى عبادك».
- [۳۶۵] همان، ص ۹۷۲: «اللهم انا نسئلك ان تأذن لوليک فى اظهار عدلك فى عبادك».
- [۳۶۶] همان، ص ۸۹۲: «و ارحم استكانتنا بعده».
- [۳۶۷] همان، ص ۸۹۱: «عجل فرجه و سهل مخرجه».
- [۳۶۸] همان، ص ۸۹۱: «عجل فرجه و سهل مخرجه».
- [۳۶۹] ر.ك: ص ۳۲، پاورقى ۱.

[۳۷۰] ملک (۶۷) آیه‌ی ۳۰: (فمن یاتیکم بماء معین).

[۳۷۱] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «بکم أخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الكروب و انقذنا من شفا جرف الهلكات».

[۳۷۲] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الكروب و انقذنا من شفا جرف الهلكات».

[۳۷۳] مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الكروب و انقذنا من شفا جرف الهلكات».

[۳۷۴] همان، ص ۹۷۴: «اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف رسولك».

[۳۷۵] همان: «اللهم عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجتك».

[۳۷۶] همان: «اللهم عرفني حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني».

[۳۷۷] همان: «اللهم لا تمنني ميتة جاهلية و لا ترع قلبي بعد اذ هديتني».

[۳۷۸] بخشی از مناجات شعبانیه.

[۳۷۹] بخشی از دعای کمیل: «الهی و ربی من لی غیرک».

[۳۸۰] مناجات شعبانیه: «الهی ان من انتهج بک لمستنیر و ان من اعتصم بک لمستجیر و قد لذت بک».

[۳۸۱] رعد (۱۳) آیه‌ی ۲۹: (و عنده حسن مآب).

[۳۸۲] بخشی از مناجات شعبانیه.

[۳۸۳] نحل (۱۶) آیه‌ی ۹۶: (و ما عندکم ینفد و ما عندالله باق).

[۳۸۴] قصص (۲۸) آیه‌ی ۶۰: (و ما عندالله خیر و أبقى أفلا تعقلون).

[۳۸۵] مزمل (۷۳) آیه‌ی ۲۰: (و ما تقدموا لأنفسکم من خیر تجدوه عندالله هو خیرا و أعظم اجرا).

[۳۸۶] جمعه (۶۲) آیه‌ی ۱۱: (و ما عندالله خیر من اللہو و من التجارة).

[۳۸۷] انعام (۶) آیه‌ی ۱۶۰: «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها».

[۳۸۸] بقره (۲) آیه‌ی ۲۶۱: (مثل الذين ينفقون أموالهم في سبيل الله كمثل حبة أنبتت سبع سنابل في كل سنبلة ماء حبة و الله يضاعف لمن يشاء).

لمن يشاء).

[۳۸۹] همان، آیه‌ی ۲۴۵: «من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة».

[۳۹۰] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۰: «واجعل ما خولتني من حطامها، و عجلت لي من متاعها، بلغه الي جوارك و وصله الي قربك و ذریعه الي جنتك».

ذریعه الي جنتك».

[۳۹۱] همان، دعای ۲۰: «واجب بی سبیل الهدایة للبر فیما انفق منه».

[۳۹۲] همان، دعای ۳۰: «و ما زویت عنی من متاع الدنيا الفانیة فأذخره لی فی خزائنک الباقیه».

[۳۹۳] نحل (۱۶) آیه‌ی ۹۵: (انما عندالله هو خیر لکم ان کنتم تعلمون).

[۳۹۴] بخشی از مناجات شعبانیه.

[۳۹۵] آل عمران (۳) آیه‌ی ۲۹: (قل ان تخفوه ما فی صدورکم أو تبدوه یعلمه الله).

[۳۹۶] احزاب (۳۳) آیه‌ی ۵۱: (و الله یعلم ما فی قلوبکم).

[۳۹۷] آل عمران (۳) آیه‌ی: (ان الله لا یخفی علیه شیء فی الأرض و لا فی السماء).

[۳۹۸] صحیفه سجادیه، دعای ۳۱: «هذا مقام من... عدد من ذنوبه ما أنت أحصى لها خشوعا».

[۳۹۹] همان: «اللهم انک اعلم بما عملت، فاغفر لی ما علمت».

[۴۰۰] مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

[۴۰۱] همان: «فانی لا اقدر لنفسی دفعا و لا املک لها نفعا».

[۴۰۲] مضمون آیهی ۲۴ سورهی سبا: «قل من یرزقکم من السموات و الأرض قل الله».

[۴۰۳] مائده (۵) آیهی ۱۱۴: (و أنت خیر الرازقین).

[۴۰۴] صحیفه سجادیه، دعای ۲۹: «اللهم انک ابتلینا فی أرزاقنا بسوء ظن... حتی التمسنا أرزاقک من المرزوقین».

[۴۰۵] صحیفهی سجادیه، دعای ۲۰: «و اغننی و أوسع علی فی رزقک».

[۴۰۶] مائده (۵) آیهی ۱۱۴.

[۴۰۷] مفاتیح الجنان، ترجمه‌ی الهی قمش‌های، مناجات شعبانیه، ص ۲۸۹.

[۴۰۸] دو بند اخیر برگرفته از تفسیر آیهی ۱۶۰ سورهی آل عمران در تفسیر نورالثقلین است.

[۴۰۹] نساء (۴) آیهی ۱۳۹: (فان العزۃ لله جمیعا).

[۴۱۰] آل عمران (۳) آیهی ۱۳: (و الله یوید بنصره من یشاء).

[۴۱۱] نساء (۴) آیهی ۱۳۹.

[۴۱۲] صحیفهی سجادیه، دعای ۲۸، ص ۱۵۹: «فکم قد رأیت یا الهی من اناس طلبوا العز بغيرک فذلوا و راموا الشروۃ من سواک

فافتقروا و حاولوا الارتفاع فاتضعوا».

[۴۱۳] مضمون آیهی ۷ از سورهی محمد: «ان تنصروالله، ینصرکم».

[۴۱۴] صحیفهی سجادیه، دعای ۲۸: «أنت المخصوص قبل کل مدعو بدعوتی، لا یشرکک احد فی رجائی».

[۴۱۵] اشاره به آیهی ۲۲ از سورهی اسراء (لا تجعل مع الله الها آخر فتتعد مذموما مخذولا).

[۴۱۶] مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه، ص ۲۹۲: «الهی ان من تعرف بک غیر مجهول و من لا ذبک غیر مخذول».

[۴۱۷] آل عمران (۳) آیهی ۱۶۰: (ان یخذلکم فمن ذالذی ینصرکم من بعده).

[۴۱۸] آل عمران (۳) آیهی ۲۶: (و تعز من تشاء و تذلل من تشاء).

[۴۱۹] مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

[۴۲۰] همان، دعای کمیل: «و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض».

[۴۲۱] همان: «ارحم ضعف بدنی و رقه جلدی و دقه عظمی».

[۴۲۲] همان، دعای کمیل: «أتراک معذبی بنارک بعد توحیدک».

[۴۲۳] همان: «أتسلط النار علی وجوه خرت لعظمتک ساجده».

[۴۲۴] صحیفهی سجادیه، دعای ۱۲: «یا من عفوه أكثر من نعمته».

[۴۲۵] همان: «یا من رضاء أوفر من سخطه».

[۴۲۶] بخشی از دعای کمیل: «لا یمکن الفرار من حکومتک».

[۴۲۷] مناجات شعبانیه.

[۴۲۸] صحیفهی سجادیه، دعای ۱۰: «الی این مذهبنا عن بابک».

[۴۲۹] مناجات شعبانیه: «ان أخذتنی بجرمی، أخذتک بعفوک».

[۴۳۰] صحیفهی سجادیه، دعای ۱۰: «ان تشأ تعذبنا فبعذلک».

[۴۳۱] مناجات شعبانیه: «الهی ان كنت غیر مستأهل لرحمتک فأنت أهل أن تجود علی بفضل سعتک».

[۴۳۲] صحیفهی سجادیه، دعای ۱۰: «فانه لا طاقة لنا بعذلک».

- [۴۳۳] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۴۳۴] اعراف (۷) آیه‌ی ۳۴: (فاذا جاء أجلهم فلا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون).
- [۴۳۵] نوح (۷۱) آیه‌ی ۴: (ان أجل الله اذا جاء لا يؤخر).
- [۴۳۶] دعای ۵۱: «لا مفری فافر».
- [۴۳۷] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۵۲: «و لا ملجأ له منک الا الیک».
- [۴۳۸] واقعه (۵۶) آیه‌ی ۱۱: (و السابقون السابقون اولئک المقربون).
- [۴۳۹] همان، آیه‌ی ۸۸: (فاما ان كان من المقربین فروح و ریحان و جنه نعیم).
- [۴۴۰] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۵۲: «و فکره قلیل لما هو صائر الیه... و فتنه الهوی و استمكنت منه الدنیا و اظله الأجل».
- [۴۴۱] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۵۲: «و فکره قلیل لما هو صائر الیه... و فتنه الهوی و استمكنت منه الدنیا و اظله الأجل».
- [۴۴۲] همان، دعای ۴۰: «و انصب الموت بین أیدینا نصبا».
- [۴۴۳] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۴۴۴] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۱: «من ذنوب ادبرت لذاتها فذهبت و أقامت تبعاتها، فلزمت».
- [۴۴۵] همان، دعای ۳۲: «لا شفیع یشفع لی الیک، و لا حفیر یؤمننی علیک و لا حصن یحجبنی عنک و لا ملاذ الجأ الیه منک».
- [۴۴۶] همان، دعای ۳۲: «و استوجبت بسوء سعیی سختتک».
- [۴۴۷] احزاب (۳۳) آیه‌ی ۳۶: (و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا).
- [۴۴۸] جن (۷۲) آیه‌ی ۲۳: (و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیها أبدا).
- [۴۴۹] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۲: «و من نار تذر العظام رمیما و تسقی أهلها حمیما».
- [۴۵۰] بخشی از دعای کمیل: «أم کیف یشتمل علیه زفیرها و...، أم کیف یتقلقل بین أطباقها و...».
- [۴۵۱] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۲: «أجرنی منها بفضل رحمتک، و أقلنی عثراتی بحسن اقلتک».
- [۴۵۲] سوره‌ی غافر (۴) آیه‌ی ۵۲: (یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم).
- [۴۵۳] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۴۵۴] بخشی از دعای کمیل: «کم من ثناء جمیل لست أهلا له نشرته».
- [۴۵۵] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۱۶: «فکم من عائبه سترتها علی فلم تفضحنی و کم من ذئب غطیته علی قلم تشهرنی و کم من شائبه الممت بها فلم تهتک عنی سترها و لم تقلدنی مکروه سنارها».
- [۴۵۶] کهف (۱۸) آیه‌ی ۴۹: (و وجدوا ما عملوا حاضرا).
- [۴۵۷] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۹: «قنی ما یوجب له حکمک».
- [۴۵۸] همان: «خلصنی مما ینحکم به عدلک».
- [۴۵۹] همان: «فان قوتی لا تستقل بنقمتک».
- [۴۶۰] مناجات شعبانیه: «و أنا احوج الی سترها منک فی الاخری».
- [۴۶۱] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۴۶۲] غافر (۴۰) آیه‌ی ۶۰ (ادعونی، أستجب لکم).
- [۴۶۳] بقره (۲) آیه‌ی ۱۸۶: (فانی قریب أجیب دعوة الداع اذا دعان).
- [۴۶۴] کنز العمال، روایت ۳۱۵۵، قال رسول الله: «ما كان الله لیفتح لعبد الدعاء فیغلق عنه باب الاجابه، الله أکرم من ذلک».

- [۴۶۵] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۳، ح ۷، امام حسن می‌فرماید: «ما فتح الله عز و جل علی أحد باب مسألة فخرن عند باب الاجابة».
- [۴۶۶] همان، ص ۹۳، ص ۳۰۳، ح ۳۹، امام صادق می‌فرماید: «علیکم بالدعاء، فانکم لا تقریون الی الله بمثله».
- [۴۶۷] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۴۶۸] بقره (۲) آیه ۲۱۳: (و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم).
- [۴۶۹] زمر (۳۹) آیه ۳۷: (و من یهد الله فما له من مضل).
- [۴۷۰] حج (۲۲) آیه ۱۸: (و من یهن الله فما له من مکرم).
- [۴۷۱] اشاره به آیه ۱۷۸، سوره‌ی اعراف: (من یهد الله فهو المهتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون).
- [۴۷۲] آل عمران (۳) آیه ۸: (ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا).
- [۴۷۳] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۱: «الحمد لله علی ما... فتح لنا من أبواب العلم بربوبیته و دلنا علیه من الاخلاص له فی توحیده و جنبنا من الالحاد و الشک فی أمره».
- [۴۷۴] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۴۲: «و جعلته نورا نهتدی من ظلم الضلالة و الجهالة باتباعه».
- [۴۷۵] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۴۴: «الحمد لله الذی حابانا بدینه، و اختصنا بملته و سبلنا فی سبل احسانه».
- [۴۷۶] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۴۷۷] اعراف (۷) آیه ۱۷ (و لا تجد أكثرهم شاکرین).
- [۴۷۸] تکویر (۸۱) آیه ۲۸: (فأین تذهبون).
- [۴۷۹] شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۱۴۴: «الغفلة تکسب الاغترار و تدنی من البوار».
- [۴۸۰] شرح غررالحکم، روایت ۲۷۵۱.
- [۴۸۱] شرح غررالحکم، روایت ۲۷۵۲، حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الا مستیقظ من غفلته قبل نفاذ مدته؟».
- [۴۸۲] انبیاء (۲۱) آیه ۲: (اقترب الناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون).
- [۴۸۳] انبیاء (۲۱) آیه ۲: (لاهیة قلوبهم).
- [۴۸۴] یونس (۱۰) آیه‌های ۸-۷: (ان الذین لا- یرجون لقاءنا و رضوا بالحویة الدنیا و اطمانوا بها و الذین هم عن آیاتنا غافلون - اولئک ماؤنهم النار بما کانوا یکسبون).
- [۴۸۵] مریم (۱۹) آیه ۳۹: (اذ قضی الأمر و هم فی غفلة).
- [۴۸۶] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۴۸۷] انبیاء (۲۱) آیه ۲: (لاهیة قلوبهم).
- [۴۸۸] غررالحکم، روایت ۵۹۷۳ «طوبی لمن لم تقتله قاتلات الغرور».
- [۴۸۹] کنز العمال، روایت ۴۳۱۰۳.
- [۴۹۰] الخصال، روایت ۸/۳۴۳، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «سبعة فی ظل عرش الله عزوجل یوم لا ضل الا ظله... شاب نشأ فی عبادة الله».
- [۴۹۱] غررالحکم، روایت ۸۳۸۸: «من اغتر بالمهل اغتص بالأجل».
- [۴۹۲] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۴۹۳] بخشی از دعای کمیل: «کم من ثناء جمیل لست أهلا له نشرته».
- [۴۹۴] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۱۶: «کم من ذئب غطیته علی».

- [۴۹۵] همان: «لأن ارتدع عن معصيتك المسخطة و أقلع عن سيئاتي المخلقة».
- [۴۹۶] انفطار (۸۲) آیهی ۶: (یا ایها الانسان، ما غرک بربک الکریم).
- [۴۹۷] غررالحکم، ۲۶۱۱، حضرت علی: «الحذر، الحذر، ایها المغرور، و الله لقد ستر حتی کانه قد غفر».
- [۴۹۸] تحف العقول، روایت ۱۵۰، حضرت علی می فرماید: «ان من العصمة الا تغتروا بالله».
- [۴۹۹] تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۷۲، حضرت علی می فرماید: «ان من الغرة بالله أن یصر العبد علی المعصية و یتمنی علی الله المغفرة».
- [۵۰۰] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۵۰۱] حمد (۱) آیهی ۵ (ایاک نعبد و ایاک نستعین).
- [۵۰۲] بخشی از دعای کمیل: «أنت أكرم من أن تضيع من ربيته».
- [۵۰۳] یس (۳۶) آیهی ۶۱: (الا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين).
- [۵۰۴] مریم (۱۹) آیهی ۴۴: (یا أبت لا تعبد الشيطان ان الشيطان كان للرحمان عصيا).
- [۵۰۵] التوحید، ج ۲، ص ۳۴، امام رضا می فرماید: «أول عبادة الله معرفته».
- [۵۰۶] حجر (۱۵) آیهی ۴۹: (نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم).
- [۵۰۷] حدید (۵۷) آیهی ۲۱: (و الله ذو الفضل العظیم).
- [۵۰۸] بقره (۲) آیهی ۲۰۷: (و الله رؤف بالعباد).
- [۵۰۹] همان، آیه ۱۸۶: (اذا سألك عبادی عنی فانی قریب أجیب دعوة الداع اذا دعان).
- [۵۱۰] یس (۳۶) آیهی ۶۱: (و أن اعبدونى).
- [۵۱۱] مریم (۱۹) آیهی ۶۱: (جنات عدن التی وعد الرحمان عباده بالغیب).
- [۵۱۲] یس (۳۶) آیهی ۸۳: (قال فبعزتك لأغوينهم أجمعین الا عبادك منهم المخلصین).
- [۵۱۳] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۵۱۴] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۱۲: «المستخف، بحرمة ربه».
- [۵۱۵] حج (۲۷) آیهی ۱۷: (ان الله علی کل شیء شهید).
- [۵۱۶] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۲: «و لا تعزب عنك غیبات السرائر».
- [۵۱۷] همان، دعای ۳۲: (و قد أشرف علی الخفایا الاعمال علمك).
- [۵۱۸] بقره (۲) آیه ۲۰۴: (و یشهد الله علی ما فی قلبه).
- [۵۱۹] فصلت (۴۱) آیهی ۶ (فاستقیموا الیه و استغفروه).
- [۵۲۰] مزمل (۷۳) آیهی ۲۰: (و استغفروا الله ان الله غفور رحیم).
- [۵۲۱] مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
- [۵۲۲] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۱: «من ذنوب أدبرت لذاتها فذهبت و أقامت تبعاتها فلزمت».
- [۵۲۳] همان دعای ۱۶: «و کم من شائبة الممت بها فلم تهتك عنی سترها و لم تقلدنی مکروه سئرها».
- [۵۲۴] همان دعای ۱۶: «و کم من شائبة الممت بها فلم تهتك عنی سترها و لم تقلدنی مکروه سئرها».
- [۵۲۵] همان: «لم ینهنی ذلک عن جریت الی سوء ما عهدت منی».
- [۵۲۶] همان: «و من أبعد منی من استصلاح نفسه حین أنفق ما أجریت علی من رزقک فیما نهیتنی عنه من معصیتک و من أبعد غورا فی الباطل و أشد اقداما علی السوء منی حین أقف بین دعوتک دعوة الشيطان فاتبع دعوته علی غیر عمی منی فی معرفة به و لا نسیان

من حفظی له؟».

[۵۲۷] همان، دعای ۳۱: «من تداولته أیدی الذنوب».

[۵۲۸] اشاره به بخشی از دعای کمیل: «الهی وهبني صبرت علی حر نارک فکیف أصبر عن النظر الی کرامتک».

[۵۲۹] مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه: «الا فی وقت أیقظنی لمحبتک».

[۵۳۰] اشاره به بخشی از مناجات شعبانیه: «و أبلت شبابی فی سکرۃ التباعد منک».

[۵۳۱] مفاتیح الجنان: دعای کمیل: «اللهم لا أجد لذنوبی غافرا و لا لقبائحی ساترا... غیرک».

[۵۳۲] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۱: «و لا استمساک بی عن الخطایا الا عن قوتک فقونی بقوة کافیه».

[۵۳۳] همان: «اللهم و انی أتوب الیک من کل ما خالف ارادتک أو زال عن محبتک من خطرات قلبی و لحظات عینی و حکایات

لسانی، توبه تسلّم بها کل جارحة علی خیالها من تبتعتک».

[۵۳۴] بخشی از مناجات شعبانیه.

[۵۳۵] ق (۵۰) آیه ۱۶: (نحن اقرب الیه من جبل الوریث).

[۵۳۶] نساء (۴): (أجیب دعوة الداع اذا دعان).

[۵۳۷] همان: (اذا سألتک عبادی عنی فانی قریب).

[۵۳۸] واقعه (۵۶) آیه ۸۵: (و نحن أقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون).

[۵۳۹] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۴۹: «عالما أنه لا یضطهد من أوی الی ظل کنفک».

[۵۴۰] همان: «و لا یفرع من لجأ الی معقل انتصارک».

[۵۴۱] کهف (۱۸) آیه ۱۱۰: (فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا).

[۵۴۲] بخشی از مناجات شعبانیه.

[۵۴۳] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۵۲: «تفرج عنم لازبک».

[۵۴۴] همان، دعای ۴۵: «ان أعطیت لم تشب عطائک بمن».

[۵۴۵] همان، دعای ۱۳: «یا من عنده نیل الطلبات».

[۵۴۶] همان: «یا من لا یبیع نعمه بالأثمان».

[۵۴۷] همان، «یا من لا یکدر عطایاء بالامتنان».

[۵۴۸] همان، دعای ۱۳: «یا من یتغنی به و لا یتغنی عنه».

[۵۴۹] همان: «یا من لا تفنی خزائنه المسائل».

[۵۵۰] همان، دعای ۴۶: «یا من لا یحتقر أهل الحاجة الیه و یا من لا یخیب الملحین علیه، و یا من لا یجبه بالرد أهل الدالة علیه».

[۵۵۱] همان: «بابک مفتوح للراغبین و جودک مباح للسائلین».

[۵۵۲] بخشی از مناجات شعبانیه.

[۵۵۳] بخشی از دعای صباح: «الهی قلبی محجوب».

[۵۵۴] جاثیه (۴۵) آیه ۲۳: (و ختم علی سمعه و قلبه).

[۵۵۵] کهف (۱۸) آیه ۲۸: (و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه).

[۵۵۶] تغابن (۶۴) آیه ۱۱: (و من یؤمن بالله یتهد قلبه).

[۵۵۷] شعرا (۲۶) آیه ۸۹: (الا من أتى الله بقلب سلیم).

- [۵۵۸] فتح (۴۸) آیه‌ی ۴: (هو الذی أنزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزداد و ایمانا).
- [۵۵۹] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۹: «أعم أبصار قلوبنا عما خالف محبتک».
- [۵۶۰] همان: «واجعل همسات قلوبنا... فی موجبات ثوابک».
- [۵۶۱] حجرات (۴۹) آیه‌ی ۱۲: (و لا یغتب بعضکم بعضا).
- [۵۶۲] مدثر (۷۴) آیه‌ی ۴۵: (و کنا نحوض مع الخائضین).
- [۵۶۳] فتح (۴۸) آیه‌ی ۱۱: (یقولون بألسنتهم ما لیس فی قلوبهم).
- [۵۶۴] همزه (۱۰۴) آیه‌ی ۱: (ویل لكل همزة لمزه).
- [۵۶۵] نحل (۱۶) آیه‌ی ۱۰۵: (انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله).
- [۵۶۶] بقره (۲) آیه‌ی ۸۳: (قولوا للناس حسنا).
- [۵۶۷] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۵۶۸] غافر (۴۰) آیه‌ی ۵۲: (یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم).
- [۵۶۹] مناجات شعبانیه: «لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک».
- [۵۷۰] بقره (۲) آیه‌ی ۲۶۴: (لا یقدرون علی شیء مما کسبوا).
- [۵۷۱] اعراف (۷) آیه‌ی ۱۸۸: (قل لا أملك لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله).
- [۵۷۲] فاطر (۳۵) آیه‌ی ۱۵: (یا ایها الناس أنتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید).
- [۵۷۳] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۵۷۴] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۵۲: «بدنه غافل لسکون عروقه و قلبه مفتون بکثرة النعم علیه... و فتنه الهوی و استمكنت منه الدنیا».
- [۵۷۵] فجر (۸۹) آیه‌ی ۲۹: «در میان بندگان داخل شو».
- [۵۷۶] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۲۰: «و اسئلك عند الحاجة و أتضرع الیک عند المسکنه و لا تفتنی بالاستعانه بغيرک اذا اضطرت و لا بالخضوع لسؤال غیرک اذا افتقرت».
- [۵۷۷] همان، دعای ۱۱: «و اشغل قلوبنا بذکرک عن کل ذکر، و ألسنتنا بشکرک عن کل شکر و جوارحنا بطاعتک عن کل طاعة».
- [۵۷۸] همان، دعای ۲۱: «و فرغ قلبی لمحبتک».
- [۵۷۹] همان، دعای ۹: «و أعم أبصار قلوبنا عما خالف محبتک».
- [۵۸۰] همان، دعای ۵: «و اکفنا وحشه القاطعین بصلتک».
- [۵۸۱] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۵۸۲] قسمتی از اذان.
- [۵۸۳] آل عمران (۳) آیه‌ی ۱۹۳: (ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان أن آمنوا بربکم، فامنا).
- [۵۸۴] رعد (۱۳) آیه‌ی ۱۸: (للذین استجابوا لربهم الحسنی).
- [۵۸۵] مائده (۵) آیه‌ی ۵۸: (و اذا نادیتم الی الصلاة اتخذواها هزوا و لعبا).
- [۵۸۶] ابراهیم (۱۴) آیه‌ی ۴۴: (ربنا أخرنا الی أجل قریب نجب دعوتک و نتبع الرسل).
- [۵۸۷] نساء (۴) آیه‌ی ۱۷: (أجیب دعوة الداع اذا دعان).
- [۵۸۸] طه (۲۰) آیه‌ی ۱۴: «مرا پرستش کنید».
- [۵۸۹] شوری (۴۲) آیه‌ی ۴۷: (استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله).

- [۵۹۰] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۵۹۱] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۱۲: «نعمه أنعمت بها علی فقصرت فی شکرها».
- [۵۹۲] همان: «أمر أمرت به فابطات عنه».
- [۵۹۳] همان: «نهی نهیتنی عنه فأسرت الیه».
- [۵۹۴] همان، دعای ۳۹: «لا أن یکون یأسه قنوطا».
- [۵۹۵] همان: «بل لقله حسناته بین سیئاته».
- [۵۹۶] زمر (۳۹) آیه‌ی ۵۳: «قل یا عباد الذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم».
- [۵۹۷] یوسف (۱۲) آیه‌ی ۸۷: «انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون».
- [۵۹۸] کنز العمال، ح ۵۸۶۹، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «الفاجر الراجی لرحمۃ الله تعالی أقرب منها من العابد المقنط».
- [۵۹۹] غررالحکم: «أعظم البلاء انقطاع الرجا».
- [۶۰۰] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۱۱: «انک رحیم بمن دعاک».
- [۶۰۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳: «اللهم فاسقنا و لا تجعلنا من القانطین».
- [۶۰۲] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۶۰۳] غررالحکم، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «التقرب الی الله تعالی بمسألته و الی الناس بترکها».
- [۶۰۴] همان: «لا تسألوا الا الله سبحانه، فانه ان أعطاکم أکرمکم و ان منعکم خارلکم».
- [۶۰۵] ضحی (۹۳) آیه‌ی ۱۰: «و اما السائل فلا تنهر».
- [۶۰۶] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۶۰۷] غررالحکم، ۵۹۳۶: «طوبی لمن صمت الا من ذکر الله».
- [۶۰۸] همان، ۵۱۶۳: «ذکر الله شیمۃ المتقین».
- [۶۰۹] همان، ۳۲۲: «الذکر مجالسۃ المحبوب».
- [۶۱۰] جمعه (۶۲) آیه‌ی ۱۰: «و أذکرو الله کثیرا لعلکم تفلحون».
- [۶۱۱] رعد (۱۳) آیه‌ی ۲۸: «الا بذکر الله تطمئن القلوب».
- [۶۱۲] منافقون (۶۳) آیه‌ی ۹: «یا ایها الذین امنوا، لا تهلكم أموالکم و لا أولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فأولئک هم الخاسرون».
- [۶۱۳] انفال (۸) آیه‌ی ۲: «انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم».
- [۶۱۴] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۶۱۵] اعراف (۷) بخشی از آیه‌ی ۱۷۲.
- [۶۱۶] آل عمران (۳) آیه‌ی ۷۷: «ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا، أولئک لاخلاق لهم فی الاخره و لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیمه و لا یزکیهم و لهم عذاب ألیم».
- [۶۱۷] بقره (۲) آیه‌ی ۲۷: «الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل... أولئک هم الخاسرون».
- [۶۱۸] یس (۳۶) آیه‌ی ۶۰: «ألّم أعهد الیکم یا بنی آدم أن لا تعبدوا الشیطان، انه لکم عدو مبین و أن اعبدوننی هذا صراط مستقیم».

- [۶۱۹] بقره (۲) آیه‌ی ۴۰: (أوفوا بعهدی أوف بعهدکم).
- [۶۲۰] فتح (۴۸) آیه‌ی ۱۰: (و من أوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما).
- [۶۲۱] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۶۲۲] نمل (۲۷) آیه‌ی ۴۰: (قال هذا من فضل ربی لیبلونی أشکرا أم أكفر).
- [۶۲۳] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۷: «فأشکر عبادک عاجز عن شکرک».
- [۶۲۴] نمل (۲۷) آیه‌ی ۴۰: (و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم).
- [۶۲۵] اعراف (۷) آیه‌ی ۱۷: (و لا تجد أكثرهم شاکرین).
- [۶۲۶] غررالحکم: «شکر المؤمن فی عمله».
- [۶۲۷] بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۰، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «شکر النعمه اجتناب المحارم».
- [۶۲۸] بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۶۲۹] یس (۳۶) آیه ۶۱: (أن لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین).